

منشور عقاید امامیه

شرحی گویا و مستدل از عقاید شیعه اثنی عشری در یکصد و پنجاه اصل

تألیف: جعفر سبحانی

فهرست مطالب

بخش نخست راههای شناخت در اسلام

اصل نخست :

اسلام برای شناخت جهان و حقایق دینی ، از سه ابزار « حس » ، « عقل » و « وحی » بهره می گیرد .

اصل دوم :

دعوت پیامبران ، به عقیده همراه با عمل است ; چه ، از نظر دین ، عقیده بدون عمل ، و همچنین عمل بدون عقیده ، نجات بخش نیست .

اصل سوم :

در اخذ عقاید و احکام دینی ، بر دو حجت الهی : عقل و وحی ، تکیه می شود .

اصل چهارم :

از آنجا که عقل و وحی - هر دو - حجت الهی هستند ، هرگز تعارض حقيقی میان آن دو رخ نمی دهد ; چنانکه علم و وحی نیز چنین اند .

اصل پنجم :

واقعیات جهان ، جدا از اندیشه و تصور ما ، وجود مستقل دارند و حقیقت ، مقوله ای ابدی و جاودانه است .

هستی از دیدگاه اسلام

اصل ششم :

جهان مخلوق خداوند بوده و اجزای آن واقعیتی جز تعلق و وابستگی به حق ندارند و لحظه‌ای از خدا بی نیاز نیستند؛ چه، هر نوع قطع رابطه با کانون فیّا هستی، مساوی با عدم و نابودی اشیاست.

اصل هفتم :

نظام کنونی جهان، نظامی ابدی و جاودانه نیست و روزی از هم فرو خواهد ریخت.

اصل هشتم :

نظام جهان بر پایه علت و معلول استوار است، و تأثیر پدیده‌ها در یکدیگر، به اذن و مشیت الهی صورت می‌گیرد.

اصل نهم :

هستی، مساوی با طبیعت مادی نیست و بخشی بزرگ از جهان آفرینش را ماورای طبیعت تشکیل می‌دهد.

اصل دهم :

جهان، کلّاً وجاءاً، پدیده‌ای هدایت شده است و هر موجودی، در هر مرتبه که هست، به فرآخور حال خویش از هدایت عامّ الهی برخوردار است.

اصل یازدهم :

نظام آفرینش ، نظام احسن و اکمل است که به نیکوترین وجهی آفریده شده است

اصل دوازدهم :

از آنجا که جهان ، آفریده و فعل خداوندی است که حق مطلق است ، مصنوع وی
نیز هدفمند بوده و به عبث خلق نشده است .

انسان از دیدگاه اسلام

اصل سیزدهم :

انسان موجودی است مرگب از تن و روان که پس از مرگ جسم او متلاشی می
شود ولی روحش نهادن اذن الهی باقی و جاودان می ماند .

اصل چهاردهم :

هر انسانی با فطرت پاک و توحیدی آفریده می شود و هیچ فردی از بطن مادر ،
گنهکار و بدسگال زاده نمی گردد .

اصل پانزدهم :

انسان موجودی است مختار و انتخابگر که در پرتو تشخیص خویش ، در دو
راهیهای زندگی ، آزادی انتخاب و عمل دارد .

اصل شانزدهم :

انسان موجودی است تربیت پذیر که راه رشد و تعالی و بازگشت به سوی خدا همیشه به روی او باز است .

اصل هفدهم :

انسان در پرتو نور خرد و موهبت اختیار ، در برابر خدا و پیامبران و دیگر انسانها مسئول است .

اصل هجدهم :

هیچ انسانی بر دیگری مزیت و برتری ندارد ، مگر از طریق کسب کمالات معنوی که بارزترین آنها تقوا و پرهیزکاری است .

اصل نوزدهم :

اصول اخلاق در انسان ریشه فطری داشته و ثابت و جاودانه است ، و گذشت زمان هیچگونه تغییر و دگرگونی در آنها ایجاد نمی کند .

اصل بیستم :

گذشته از اینکه اعمال انسان در سرای دیگر پاداش و کیفر دارد ، جهان حاضر نیز - که تحت سرپرستی « مدیرات » الهی اداره می شود - نسبت به اعمال آدمی بی تفاوت نیست و ، با مشیّت الهی ، واکنش نشان می دهد .

اصل بیست و یکم :

پیشرفت یا عقبگرد ملتها ، صرف نظر از عوامل خارجی ، ناشی از عقاید و اخلاق

و رفتار آنهاست و این اصل با قضا و قدر الهی نیز منافاتی ندارد ، بلکه جزئی از آن است .

اصل بیست و دوم :

تاریخ بشر ، آینده نهایی روشنی دارد و حاکمیت بر جهان ، در فرجام ، از آن صالحان خواهد بود .

اصل بیست و سوم :

انسان از کرامت ویژه ای برخوردار است ، چنانکه در صدر خلقت ، مسجد و فرشتگان قرار گرفته است ; حفظ این کرامت بر او لازم و واجب بوده و بایستی از هر کاری که خلاق کرامت اوست اجتناب ورزد .

اصل بیست و چهارم :

حیات عقلانی انسان و پرورش فکر وی ، در اسلام جایگاه ویژه ای دارد . از این روی باید از اقدامات نسنجدید و تقليیدهای کورکورانه دوری جوید .

اصل بیست و پنجم :

آزادی فردی بشر در قلمرو مسائل اقتصادی و سیاسی و غیره ، محدود و مشروط به این است که با تعالی معنوی او و نیز مصالح عامه منافات نداشته باشد .

اصل بیست و ششم :

ایمان ، باور قلبی است که با غُنف و زور در دل انسان جای نمی گیرد و جهاد اسلامی برای اجبار انسانها به قبول دین نیست بلکه هدف از آن ، برطرف ساختن موانع ابلاغ پیامهای الهی به گوش جهانیان ، و پاکسازی محیط اجتماع از عوامل فساد و تباہی است .

بخش دوم توحید و مراتب آن

اصل بیست و هفتم :

اعتقاد به وجود خدا ، اصل مشترک میان همه ادیان الهی است و به طرق مختلف بر این اصل استدلال می شود .

اصل بیست و هشتم :

نخستین مرتبه توحید ، توحید ذاتی است . یعنی خداوند یکتا و بی همتا بوده و ذات او بسیط است و مرکب نیست و ترکیب عقلی و خارجی به وجود او راه ندارد .

اصل بیست و نهم :

صفات کمالی خداوند از نظر مفهوم متعدد و متغایر ، ولی از نظر واقعیت خارجی با یکدیگر در ذات خدا متحددند (توحید صفات) و اتحاد خارجی صفات ، به معنی نفی صفات کمال از ساحت وی نیست .

اصل سی ام :

آفریدگاری در جهان جز خدا نیست (توحید در خالقیت) . انسان با کمال آزادی

از فیض وجود بهره می گیرد و طبعاً مسئولیت اعمالش بر عهده خود اوست .

اصل سی و یکم :

جهان رب و مدبری جز خدا ندارد (توحید در تدبیر و کارگرداین) و مدبران دیگر ، مانند فرشتگان ، تنها به اذن و مشیّت حکیمانه او انجام وظیفه می کنند .

اصل سی و دوم :

اگر در جهان آفرینش ، خداوند یکتا مدبر هستی است ; در امور مربوط به دین و تشریع نیز او حاکم و مطاع مطلق بوده و قیام دیگران به برخی از شئون دینی ، در پرتو اذن اوست .

اصل سی و سوم :

توحید در عبادت ، اصل مشترک میان تمام شرایع آسمانی می باشد و هدف از بعثت انبیا ، تذکار و تأکید بر این اصل است .

بخش سوم صفات خداوند

اصل سی و چهارم :

خداوند دارای صفات جمال و جلال و یا صفات ثبوتی و سلبی است که صفات نخست (جلال یا ثبوتی) حاکی از کمال وجودی او ، و صفات دیگر (جلال یا سلبی) حاکی از منزه بودن وی از نقایص است .

اصل سی و پنجم :

برای شناخت صفات خدا از دو ابزار شناخت به نام « عقل » و « وحی » کمک می

گیریم ، و این دو مرجع خدا را به برترین اوصاف می ستایند .

اصل سی و ششم :

صفات خدا به دو قسم صفات ذات و صفات فعل تقسیم می شود ، و افعال الهی از ذات و کمال ذاتی وی سرچشمه می گیرد .

اصل سی و هفتم :

علم و آگاهی ، قدرت و توانایی ، حیات و زندگی ، و اراده و اختیار ، از صفات ذات خداوند به شمار می روند ، و واقعیت اراده الهی ، همان « اختیار » و آزادی وی در انجام افعال است .

اصل سی و هشتم :

یکی از صفات فعلی خدا ، تکلم او با بشر است که در سوره شوری آیه ۵۱ به سه نحو منحصر شده است . گذشته از این سه وجه ، کل جهان به اعتباری کلام و سخن خدادست ؛ چنانکه به همین اعتبار حضرت مسیح (علیه السلام) کلمة الله می باشد .

اصل سی و نهم :

کلام خدا ، که از صفات فعل اوست ، حادث است و قدیم نیست ، و قدیم بالذات منحصر به خدادست ، و تصور هر نوع قدیم ازلی جز خدا ، منافي با توحید ذاتی است .

اصل چهلم :

یکی از صفات فعل خدا صدق اوست ، و دروغ به حکم اینکه امری قبیح است در ذات ربوبی راه ندارد .

اصل چهل و یکم :

یکی از صفات فعل خداوند حکمت است و حکیم یکی از نامهای او به شمار می رود . از آنجا که افعال الهی از نهایت اتقان و کمال برخوردار بوده و از هر نوع عبیث منزه است ، وی را حکیم می نامند .

اصل چهل و دوم :

خداوند ، چه در دنیا و چه در سرای دیگر ، هرگز با دیدگان ظاهری دیده نمی شود ، چه مرئی بودن ، مستلزم جسم و جسمانی بودن است ; ولی رؤیت وی در پرتو ایمان ، با چشم دل امکان پذیر است .

اصل چهل و سوم :

در تفسیر صفات خبری (مانند « يد الله » ، « وجه الله » ، « عین الله » و « استواء على العرش ») باید قرائی موجود در آیات را در نظر گرفت و مقصود را بیان کرد ، و یک چنین تفسیر ، تفسیر به ظاهر است نه باطن ، اخذ به ظهور تصدیقی است ، نه تأویل .

بخش چهارم عدل الهی

اصل چهل و چهارم :

عدل یکی از صفات جمال الهی است که وحی و خرد بر آن گواهی می دهند ، و ساحت خدا از مبادی ظلم که همان جهل و عجز و نیاز است ، منزه است .

اصل چهل و پنجم :

عقل و خرد ، حسن و قبح افعال را درک می کند ، و اگر این باب به روی خرد بسته شود ، حسن و قبح اشیاء ، شرعاً نیز ثابت نمی شود .

اصل چهل و ششم :

عدل الهی برای خود تجلیاتی در تکوین (خلقت) و تشریع (قانون گذاری) دارد .
دعوت به نیکیهای و باز داشتن از بدیها ، و تکلیف در حد توان ، و عدل در جزا ، از
مظاہر عدل در تشریع است .

اصل چهل و هفتم :

آفرینش انسان و جهان ، بی هدف صورت نگرفته است . فعل حق از هر نوع
عبث و کار لغو منزه و پیراسته بوده ، و هدفداری فعل خدا ، ناشی از نیازمندی
وی نیست .

قضا و قدر

اصل چهل و هشتم :

قضا و قدر از عقاید مسلم اسلامی است . افرادی که آمادگی فکری برای حل
مسائل پیچیده آن ندارند نباید در این عرصه وارد شوند و اعتقاد اجمالی به اصل
مسئله برای آنها کافی است .

اصل چهل و نهم :

قدر به معنی « اندازه گیری » اشیا بوده و « قضا » نیز به معنی حتمیّت و قوع
آنهاست و هر به دو نوع قضا و قدر علمی ، و قضا و قدر فعلی و عینی ، تقسیم
می شوند .

اصل پنجماهم :

قضايا و قدر الهی با اختیار و آزادی انسان منافات ندارد؛ بلکه تقدیر الهی بر این جاری شده که فعل انسان با کمال اختیار و آزادی از وی صادر گردد.

انسان و اختیار

اصل پنجه و یکم :

اختیار و آزادی انسان واقعیتی محسوس و انکارناپذیر است. وجودان هر انسان و همچنین روش عقلابر این امر گواهی می‌دهد، و در غیر این صورت، اصولاً اعظام پیامبران لغو خواهد بود.

اصل پنجه و دوم :

انسان در فعل خود مجبور نبوده، و در عین حال، موجودی کامل‌به خود وانهاده هم نیست. به دیگر تعبیر: نه جبر در کار است و نه تفویض، بلکه چیزی است میان این دو.

اصل پنجه و سوم :

خداوند از ازل به افعال و اعمال ما آگاهی داشته و این علم ازلی، با اختیار و آزادی انسان نیز هیچگونه منافاتی ندارد.

کلیات عقاید

بخش پنجم دلایل لزوم بعثت پیامبران

اصل پنجه و چهارم :

مشیت حکیمانه الهی ایجاب می کند که برای پیمودن راه تکامل ، پیامبرانی را به سوی بشر بفرستد و در هدایت انسان به اهداف عالی خلقت ، به هدایتهای عقلی اکتفا نکند .

اصل پنجاه و پنجم :

قرآن ، هدف از بعثت پیامبران را تقویت مبانی توحید ، تزکیه و تهذیب نفس ، تعلیم کتاب ، و قیام مردم به قسط ، شمرده است .

اصل پنجاه و ششم :

پیامبران راستگو را ، به سه راه می توان از مدعیان دروغین این مقام باز شناخت : اعجاز ، تصدیق پیامبر پیشین ، و مجموعه قرائن و شواهدی که بر صدق ادعای شخص گواهی می دهد .

اصل پنجاه و هفتم :

میان معجزه و صدق دعوت نبوت ، رابطه ای منطقی برقرار است ، و اعجاز ، یک دلیل منطقی بر صدق ادعا است ، نه دلیل اقنانعی .

اصل پنجاه و هشتم :

هرگاه انجام دادن کار خارق العاده با دعوی نبوت همراه باشد «معجزه» تلقی می شود و بدون این ادعا (در صورتی که انجام دهنده فرد صالحی باشد) «کرامت» خوانده می شود .

اصل پنجاه و نهم :

معجزه با ویژگیهای چهارگانه ذیل ، از سحر و جادو جدا می شود : آموزش ناپذیری ، دعوت به مقابله ، معارضه ناپذیری ، تنوع در انجام کارهای خارق العاده .

اصل شصتم :

ارتباط پیامبران با جهان غیب ، از طریق وحی صورت می گیرد ، نه عقل و خرد یا حسن و یافته های ظاهری . واقعیت وحی الهی با مقیاسهای عادی قابل درک و سنجش نیست .

اصل شصت و یکم :

بر خلاف اندیشه مادیگرها ، وحی نه زاییده تفکر و نبوغ پیامبران است ، و نه تجلی حالات روحی و روانی آنها . تفسیر اخیر از وحی (از حیث محتوی) در نهایت به همان گفتار مشرکین عصر جاهلیت باز می گردد که می گفتند وحی چیزی جز « اضفاث احلام » نیست !

عصمت پیامبران

اصل شصت و دوم :

پیامبران الهی ، در مقام تلقی وحی و حفظ و ابلاغ آن به امت ، از هر گونه لغزش عمدى و سهوی مصون هستند و از لحظه اخذ وی تا ابلاغ آن تحت مراقبت کامل فرشتگان قرار دارند .

اصل شصت و سوم :

پیامبران از هرگونه گناه و کار ناروا مصونند ، و اعتماد مردم به صدق دعوت آنان در صورتی تحقق می پذیرد که پیراسته از گناه باشند . گذشته از این ، آنان هدایت یافتگانی هستند که مقام والای علمی و معنوی ایشان با ضلالت و گمراهی قابل جمع نیست .

اصل شصت و چهارم :

پیامبران ، علاوه بر مصونیت از گناه ، در مقام داوری در منازعات ، تشخیص احکام موضوعات دینی و مسائل عادی زندگی ، نیز از خطا و اشتباه مصون هستند ، و اصولاً اعتماد مردم و اهداف بعثت در صورتی جلب و تأمین می شود که پیامبران را عصمت گسترده احاطه کند .

اصل شصت و پنجم :

پیامبران ، علاوه بر عصمت در مراحل یاد شده ، از بیماریهای نفرت زا و هنجارهای عملی که حاکی از دنائت و پستی روح افراد است منزه و پیراسته اند .

اصل شصت و ششم :

هر نوع استنباط عدم عصمت برای انبیا از ظواهر برخی آیات قرآن ، یک نوع داوری عجولانه است که باید از آن پرهیز کرد ، و برای جلوگیری از امر باید با توجه به قرائن موجود در خود آیات ، به تفسیر آنها پرداخت .

اصل شصت و هفتم :

عصمت پیامبران ، از معرفت بالای آنان به جلال و جمال حق متعال ، و آگاهی کامل آنان از نتایج درخشان طاعات و پیامدهای سوء معاصی در دنیا و آخرت

سرچشم می گیرد .

اصل شصت و هشتم :

عصمت پیامبر ، با اختیار و آزادی و منافات ندارد ، و آگاهی دقیق و کامل آنان از قدرت پروردگار یا عواقب سوء سرکشی از فرامین وی ، قدرت و اختیار ذاتی بشر در انتخاب فجور و تقوا را از آنان سلب نمی کند .

اصل شصت و نهم :

تمامی پیامران معصوم هستند . در عین حال ، ممکن است فردی معصوم باشد اماً پیامبر نباشد ; چنانکه حضرت مریم بنت عمران (عليها السلام) به تصریح قرآن شخصیتی پاک و برگزیده بود ولی پیامبر نبود .

کلیات عقاید

بخش ششم نبوت خاصه

اصل هفتادم :

حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله عليه وآلہ) آخرین حلقه از سلسله انبیای الهی است که نبوت خویش را ، همراه تحدی ، با معجزه جاودان خود (قرآن مجید) آغاز کرد و حتی معارضین را دعوت کرد که تنها یک سوره مانند سوره های قرآن بیاورند ولی کسی از عهده این امر بر نیامد .

اصل هفتاد و یکم :

در همان عصر نزول قرین ، زیبایی کلمات ، تازگی ترکیب ، و عمق معانی این

کتاب استادان بلاغت و سخن را به زانو درآورد و ناچارشان ساخت که همگی به برتری آن اعتراف و اقرار کنند . پس از آن نیز ، خضوع اندیشمندان نسبت به این کتاب ادامه بلکه افزایش یافت .

اصل هفتاد و دوم :

قرآن ، علاوه بر اعجاز ادبی ، از جهات گوناگون معجزه است : آورنده قرآن ، یک فرد امّی و درس نخوانده است . محتويات قرآن ، با آنکه تدریجاً در شرایط گوناگون حضر و سفر ، صلح و جنگ ، و سختی و گشایش تکمیل شده است ، مع الوصف کوچکترین دو گانگی در سبک و محتوای آن وجود ندارد . این کتاب فطرت ، ثابت و پاک بشر را محور تقنین قرار داده و با توجه به ثبات و دوام فطرت انسان ، به قوانین خود ابدیت بخشیده است ; و

اصل هفتاد و سوم :

قرآن در خلال تشریح آیات الهی ، از یک رشته اسرار علمی جهان آفرینش پرده برداشته که اطلاع از آنها برای بشر آن روز جزا از طریق وحی امکان پذیر نبوده است . نیز این کتاب شریف به طور قاطع از برخی حوادث پیش از وقوع آنها گزارش داده که با توجه به صدق این پیشگوییها ، نشان ارتباط گوینده آنها با جهان غیب است .

اصل هفتاد و چهارم :

قرائن و شواهد گوناگون و اطمینان بخش ، بر صدق دعوت پیامبر اسلام گواهی می دهند : سوابق روشن زندگی پیامبر در میان مردم مکه ، وارستگی او از آلودگیهای محیط ، استحکام محتوای دعوت ، ابزاری که پیامبر از آن در پیشرفت مرام خود بهره گرفته است ، شخصیت تابناک گروندگان به وی ، و بالآخره تأثیر

آیین او در پی ریزی یک تمدن کم نظیر یا بی نظیر در تاریخ بشر ، گواه بر صدق دعوت اوست .

اصل هفتاد و پنجم :

تصدیق پیامبر پیشین ، یکی از طرق شناسایی پیامبران است . بشارت و نوید ظهور پیامبر اسلام ، در کتب آسمانی پیشین نظیر عهدهای (بخصوص انجیل یوحنا ، فصلهای ۱۴ - ۱۶) وارد شده است .

اصل هفتاد و ششم :

پیامبر اسلام ، علاوه بر قرآن ، معجزه ها و کرامات دیگری نیز داشته است ، مانند : شق القمر ، معراج ، پیروزی در مبارله با اهل کتاب ، إخبار از غیب ، و غیره .

ویژگیهای نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

اصل هفتاد و هفتم :

آیین اسلام آیین عام جهانی است ، نه منطقه ای و اقلیمی ، یا نژادی و قومی . اگر کتاب آسمانی این دین به زبان عربی است صرفاً به علت این سنت الهی است که پیامبران همواره به زبان قوم خویش سخن می گفته اند تا برای آنان قابل فهم باشد .

اصل هفتاد و هشتم :

پیامبر اسلام پیامبر خاتم ، کتاب او خاتم کتابها ، شریعت او نیز پایان بخش تمام

شرایع آسمانی است . پس از وی طومار نبوت مُهر خورده و دیگر پیامبر و کتاب آسمانی و شریعتی نخواهد آمد .

اصل هفتاد و نهم :

دین اسلام تأمین کننده جمیع نیازهای فطری بشر بوده ، و دارای اصولی ثابت و جاودان است . چنانکه در پاسخ گویی به مسائل و حل مشکلات نوظهور ، از اموری چون خرد ، قاعده تقدیم اهم بر مهم ، اجتهاد زنده و مستمر ، و اصل تقدیم احکام ثانویه بر اوّلیه کمک می گیرد .

اصل هشتادم :

از ویژگیهای شریعت اسلام ، سهولت عقاید و نیز اعتدال و جامعیت آن در برنامه ریزی است . این ویژگی در شرایع دیگر (بویژه در شکل تحریف شده کنونی آنها) وجود ندارد ، به عنوان نمونه : سوره توحید ، بیانگر عقیده یک فرد مسلمان در باره توحید می باشد که تطبیق و مقایسه آن با عقاید پیچیده و نامعقول کنونی ادیان دیگر بویژه مسیحیت ، جالب و گویای بسی از حقایق است .

اصل هشتاد و یکم :

کتاب آسمانی مسلمانان ، از هر نوع تحریف مصون مانده ؛ نه چیزی بر آن افزوده شده و نه چیزی از آن کاسته شده است . پیامبر اسلام صد و چهارده سوره کامل تحويل جامعه اسلامی داد که تا امروز به همان صورت باقی مانده است ، و دلایل استوار عقلی و نقلی بر عدم تحریف قرآن گواهی می دهند .

اصل هشتاد و دوم :

برخی روایات دال بر تحریف ، که در کتب فریقین وارد شده است ، ارزش علمی ندارند . زیرا بخشی از این روایات صرفاً جنبه تفسیری داشته و در حکم توضیحات پیامبر پیرامون معانی آیاتند ، نه آنکه در اصل جزئی از خود قرآن بوده و بعداً حذف شده باشند ; بخش دیگر از روایات مزبور نیز که در ادعای تحریف صراحت دارند ، از طریق افراد غیر موثق نقل شده اند و از حیث موازین سندشناسی و متن شناسی فاقد اعتبار لازمند . ضمناً وجود روایت در مجموعه های حدیثی نیز ، لزوماً گواه بر عقیده مؤلف و گردآورنده آن مجموعه نیست .

کلیات عقاید

بخش هفتم امامت و خلافت

اصل هشتاد و سوم :

گروهی که رهبری جامعه اسلامی را پس از رحلت پیامبر از آن حضرت علی و فرزندان معصوم او (علیهم السلام) می دانند شیعه نامیده می شوند ; چنانکه آن گروه از صحابه نیز که وصایت و خلافت امام را از لسان رسول خدا شنیده و پس از رحلت وی بر این اصل باقی ماندند در تاریخ شیعه علی نامیده می شدند . در حقیقت ، شیعه تاریخی جز اسلام ، و پیشینه ای جز پیشینه اسلام ندارد .

اصل هشتاد و چهارم :

هرگز معقول نیست که فردی برای ابد شریعتی را پایه گذاری کند ولی برای سرپرستی و رهبری آن که ضامن بقای شریعت است طرحی نریزد .

اصل هشتاد و پنجم :

با در نظر گرفتن خطر مثلث : روم ، ایران ، و منافقان در داخل (که اسلام و مسلمین را در آخرین روزهای رحلت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآلہ) شدیداً تهدید می کرد) عدم تعیین جانشین از سوی پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) مایه هرج و مرج و اختلاف امّت می گردید و راه را برای تجدید سلطه جاهلیت هموار می کرد ، در حالیکه تعیین رهبر هر نوع نزاع و اختلاف را ریشه کن می ساخت . لذا شیعه معتقد است که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) برای جلوگیری از تشتت و سرگردانی امت ، به فرمان خداوند ، جانشین تعیین کرد .

اصل هشتاد و ششم :

مشیت حکیمانه الهی بر این تعلق گرفته بود که پیامبر ، امام و رهبر بعد از خود را معرفی کند و او نیز ، با تعیین علی (علیه السلام) به عنوان خلیفه بعد از خود ، در موقع گوناگون به این وظیفه خطیر جامه عمل پوشانید .

اصل هشتاد و هفتم :

در روز هیجدهم ذی حجه الحرام سال دهم هجرت ، آیه) یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَغْ مَا أُنْذِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ((۱)) نازل گردید و خداوند پیامبر را مأمور ساخت که در چنین روزی رهبر آینده جامعه را تعیین کند . او نیز در حضور دهها هزار تن پس از ایراد خطبه ای طولانی ، علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین خویش به امّت معرفی کرد .

اصل هشتاد و هشتم :

حدیث غدیر از جمله احادیث متواتر اسلامی است که ۱۱۰ تن صحابی و ۸۹ تابعی آن را نقل کرده ، و ۳۵۰ تن از دانشمندان اهل سنت آن را در کتابهای خویش آورده ، و نویسنده‌گان اسلامی کتابهای گسترده ای پیرامون آن به رشته تحریر

کشیده اند .

اصل هشتاد و نهم :

پیامبر با تعیین جانشین ، کلیه دانشمندان اسلام را که سودای خاموش کردن چراغ اسلام پس از درگذشت پیامبر را در سر می پروراندند مأیوس کرد و علت یأس و نومیدی آنان ، تداوم و استمرار وظایف گوناگون پیامبر (به استثنای نبوت) با تعیین رهبر بود .

اصل نودم :

پس از درگذشت پیامبر ، تعیین خلیفه ، به عنوان یک اصل مشروع و ضروری ، در ذهن صحابه وجود داشت . لذا خلیفه دوم توسط خلیفه اول تعیین گردید ، و خلیفه سوم نیز به وسیله شورای شش نفره که خلیفه دوم آن را تعیین کرد ، برگزیده شد ; با این تفاوت که شیعه معتقد به تعیین و نصب الهی است ، نه تشخیص و تعیین خطابذیر خلیفه پیشین .

اصل نود و یکم :

(۱/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

وظایف امام ، پس از درگذشت پیامبر اسلام ، از قرار زیر است : تبیین مفاهیم قرآن ، بیان احکام شرع ، بازداشتن جامعه از هر نوع انحراف ، پاسخگویی به پرسش‌های دینی و عقیدتی ، پاسداری از مرزها و ثغور اسلام در برابر دشمنان ، اجرای قسط و عدل در جامعه ، و مانند آنها . لذا چنین فردی ، از نظر شیعه ، باید مورد عنایت خاص الهی بوده و در سایه تربیتهاي غیبی به چنین مقامی نازل آمده باشد .

اصل نود و دوم :

با توجه به وظایف خطیر فوق ، شخص امام بایستی (همچون پیامبر) از هرگونه خطا و گناه معصوم باشد و « آیه تطهیر » و « حدیث ثقلین » به خوبی بر عصمت ائمه اهل بیت (علیهم السلام) گواه است .

اصل نود و سوم :

او صیای پیامبر دوازده نفر می باشند و تعبیر « اثنا عشر خلیفة » در کتب فریقین آمده است . ضمناً هر امامی امام پس از خویش را تعیین کرده که اولین آنها علی بن ابی طالب (علیهم السلام) و آخرين آنها حضرت حجت بن الحسن العسكري - عجل الله تعالیٰ فرجه - است .

اصل نود و چهارم :

موذّت و دوستی با خاندان رسالت (علیهم السلام) یک اصل قرآنی و فریضه اسلامی است ، که با توجه به کمالات علمی و عملی این خاندان ، مایه رشد و کمال دوستان ایشان می باشد .

امام دوازدهم غیبت و ظهور

اصل نود و پنجم :

ظهور مردی از خاندان پیامبر (صلی الله عليه وآلہ) در آخرالزمان برای اقامه عدل ، یکی از عقاید مسلم اسلامی است که احادیث فریقین بر آن گواهی می دهد .

اصل نود و ششم :

خصوصیات دوازده گانه این مصلح جهانی در روایات اسلامی آمده ، و اختلاف برخی فرق نه بر سر اصل وجود آن حضرت ، بلکه فقط بر سر تولد یا عدم تولد

اوست . در این زمینه ، ما شیعیان معتقدیم که وی در نیمه شعبان سال ۲۵۵ ، در خانه امام حسن عسکری (علیه السلام) از مادری به نام نرجس خاتون متولد شده و تا به امروز نیز در قید حیات ، و منظر فرمان الهی برای قیام است .

اصل نود و هفتم :

اولیای الهی بر دو نوعند : « مرئی » و « غایب از نظر ». قرآن در سوره کهف (داستان ملاقات موسی و خضر (علیهمما السلام)) از هر دو نوع مذبور سخن رانده ، وحضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - در دوران غیبت از اولیای غایب الهی می باشد .

اصل نود و هشتم :

بخشی از وظایف امام - عجل الله تعالی فرجه - ، در دوران غیبت ایشان به فقهای جامع الشرایط واگذار شده است و محرومیت مردم از برکات ظهور آن حضرت ناشی از علی است که غیبت وی را اجتناب ناپذیر کرده و یکی از آنها عدم صلاحیت و آمادگی کافی خود مردم است .

اصل نود و نهم :

با توجه به وجود غیبت در زندگی برخی از پیامبران پیشین ، نباید غیبت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - مایه شکفتی گردد . سرّ غیبت حضرت ، از جمله ، این است که وی در زمانی ظهور خواهد کرد که در مردم جهان پذیرش و آمادگی کافی برای اجرای عدل کلی به وجود آمده باشد . زیرا قیام و ظهور آن حضرت قبل از آمادگی لازم عمومی ، مایه شکست و شهادت ایشان در مصاف با قدرتهای جور می گردد .

اصل صدم :

وجود امام ، لطفی از الطاف بزرگ الهی است و اگر مردم ، چنانکه باید و شاید ، پذیرای او باشند از او کمال بهره را خواهند گرفت . بنابراین ، عامل محرومیت مردم ، در درجه اول خود آنها هستند (البته وجود آن حضرت در پس پرده غیبت نیز ، همچون خورشید پشت ابر ، مثمر ثمرات و برکات بسیاری است) .

اصل یکصد و یکم :

ولادت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - در سال ۲۵۵ صورت گرفته است و بنابراین اکنون متجاوز از پانزده قرن از عمر مبارک ایشان می گذرد . قبول وجود یک چنین عمر طولانی در حجت بالغه الهی ، با توجه به قدرت گسترده و بی پایان خداوند امر مشکلی نیست .

اصل یکصد و دوم :

وقت ظهور آن حضرت بر کسی روشن نمی باشد و لحظه آن ، مانند روز رستاخیز ، بر همگان پنهان است . در عین حال بسیاری از نشانه ها و علائم ظهور آن حضرت ، در روایات آمده است .

کلیات عقاید

بخش هشتم جهان پس از مرگ

اصل یکصد و سوم :

اعتقاد به حیات پس از مرگ ، از اصول مشترک میان شرایع سماوی است و

اصولاً دین بدون اعتقاد به روز جزا مفهومی ندارد . لذا به علت اهمیتی که این اصل دارد بخش بزرگی از آیات قرآن مربوط به معاد است .

اصل یکصد و چهارم :

خداوند حق مطلق بوده و فعل او نیز باید مثل خود وی حق و دور از لغو باشد . با توجه به این نکته ، و نیز ملاحظه اینکه آفرینش انسان بدون وجود حیات جاودانه لغو و عبث می باشد ، ضرورت معاد روشن می گردد . و انگهی تحقق عدل الهی در باره اشخاص نیکوکار و بدکار ، وجود چنین روزی را در آینده هستی طلب می کند .

اصل یکصد و پنجم :

قرآن به شباهت موجود پیرامون معاد پاسخ می دهد ، و در این زمینه ، گاه بر قدرت مطلقه الهی تکیه می کند و احياناً آفرینش نخستین را نشانه امکان معاد و تجدید حیات بشر می شمارد ، و گاه زنده شدن انسانها را به زنده شدن زمین در فصل بهار تشبيه می کند و همچنین . . .

اصل یکصد و ششم :

معاد انسانها در روز قیامت ، هم جسمانی است و هم روحانی . بدین معنی ، که انسان در جهان آخرت ، هم پذیرای پاداشها و کیفرهایی است که بدون داشتن بدن ممکن نیست و هم پذیرای پاداشها و کیفرهایی که جنبه روحی و روانی دارد و روح آدمی حامل و متقبل آنهاست .

اصل یکصد و هفتم :

مرگ پایان زندگی انسان نیست ، بلکه وی با مرگ ، صرفاً از این جهان به جهان دیگر منتقل می شود . علاوه ، بین دنیا و آخرت سرای دیگری به نام « برزخ » وجود دارد که حیات و نعمت و نقمت خاص خود را دارد .

اصل یکصد و هشتم :

حیات برزخی ، با قبض روح از بدن شروع می شود . پس از خاکسپاری انسان توسط فرشتگان الهی سؤال و پرسش از وی آغاز می گردد و جهان برزخ برای مؤمنان مظهر رحمت و برای کافران و منافقان عرصه عذاب است .

اصل یکصد و نهم :

گروهی ، معاد موردنظر ادیان الهی را قبول نداشته و به جای آن اندیشه ای خام به نام « تناسخ » را نهاده اند . تناسخ ، از نظر منطق اسلامی ، امری باطل و محال است و اعتقاد به آن مانع از اعتقاد به معاد می باشد .

اصل یکصد و دهم :

مسخ در امتهای پیشین ، به صورت « تناسخ » نبوده است ، بلکه انسانها فقط از نظر سیمای ظاهری به صورت خوک و میمون درمی آمده اند ولی شخصیت انسانی آنها محفوظ می مانده است ; و مسخ با تناسخ تفاوت بسیار دارد .

اصل یکصد و یازدهم :

« اشرط الساعه » ، علائم نزدیک شدن رستاخیز است . این علائم ، به طور اجمال ، عبارتند از : بعثت پیامبر خاتم ، شکسته شدن سد یأجوج و مأجوج ، پوشیده شدن آسمان به وسیله دودی غلیظ ، نزول حضرت مسیح (علیه السلام) ، و

خروج جنبنده‌ای خاص از دل زمین.

اصل یکصد و دوازدهم:

پیش از روز قیامت در دو نوبت «نفح صور» انجام می‌گیرد. در یکی همه انسانها می‌میرند و در دیگری زنده می‌شوند.

اصل یکصد و سیزدهم:

در روز رستاخیز، با شیوه‌های خاص، به حساب اعمال همه افراد رسیدگی می‌شود. ضمناً علاوه بر نامه اعمال هر شخص که به دست وی داده می‌شود، گواهان متعددی نیز به کارهای خوب یا بد وی در دنیا شهادت می‌دهند

.

اصل یکصد و چهاردهم:

شفاعت شافعان از گنهکاران امّت به اذن الهی در روز قیامت، یک اصل مسلم قرآنی است و در این مورد آیات و احادیث اسلامی زیاد وارد شده است.

اصل یکصد و پانزدهم:

طلب شفاعت از کسانی که خداوند به آنان اذن شفاعت داده است اشکالی ندارد. زیرا طلب شفاعت، همان درخواست دعاست و درخواست دعا از مؤمن، عملی است که قرآن و حدیث آن را مجاز شمرده بلکه به آن دعوت کرده‌اند.

اصل یکصد و شانزدهم:

درهای توبه بر روی بندگان گناهکار همیشه (جز لحظه مرگ) باز است و اعتقاد

به توبه ، همچون اعتقاد به شفاعت ، چنانچه فلسفه و آداب و شرایط آن ملاحظه گردد مایه تشویق دیگران به گناه نیست ؛ بلکه گشوده بودن باب توبه ، به منظور ایجاد آمادگی در کسانی است که علاقمندند در باقیمانده عمر پاک و منزه باشند و رحمت واسعه الهی نمی پذیرد که با ریسمان « یأس و قنوط از رحمت حق » در چاه ضلالت ابدی فرو غلطند .

اصل یکصد و هفدهم :

انسان ، در سرای دیگر ، به سزای اعمال نیک و بد خود می رسد و اعمال زشت وی نوعاً اعمال نیک او را باطل نمی سازد ، مگر در پاره ای از موارد نظیر ارتداد و غیره که قرآن از آن گزارش داده است ، و این همان مسئله « حبط اعمال » است .

اصل یکصد و هجدهم :

خلود و جاودانگی در دوزخ ، ویژه کافران است و مؤمنین گناهکار (چنانچه عذابهای عالم دنیا و برزخ و نیز شفاعت پاکان ، پرونده آنها را کاملاً پاک نکند) پس از مدتی تحمل عذاب در دوزخ ، آمرزیده شده و از آتش نجات می یابند .

اصل یکصد و نوزدهم :

از آیات قرآن و احادیث بر می آید که دوزخ و بهشت هم اکنون نیز وجود دارند ؛ هر چند محل و جایگاه آنها بر ما روشن نیست .

بخش نهم ایمان و کفر و بدعت و تقویه و توسل و ...

اصل یکصد و بیستم :

جایگاه اصلی ایمان ، قلب است و در صدق عنوان مسلمانی ، کافی است که انسان به خدای یگانه ، روز رستاخیز ، رسالت پیامبر و آنچه که آن حضرت آورده است ، به طور اجمال ایمان بیاورد . متقابلاً ، کفر آن است که انسان این حداقل را نیز نداشته باشد .

اصل یکصد و بیست و یکم :

ایمان قلبی در صورتی اثربخش است که شخص آن را اظهار کند و یا لاقل تظاهر به خلاف آن ننماید . ضمناً باور قلبی به تنها ی برای نجات و سعادت انسان کافی نبوده و بایستی با عمل به دستورات و فرامین الهی همراه گردد .

اصل یکصد و بیست و دوم :

هر مسلمانی که به اصول سه گانه معتقد باشد تکفیر آن حرام است . هر چند در دیگر مسائل مخالف باشد .

اصل یکصد و بیست و سوم :

بدعت ، لغتاً به معنی کار نور و بی سابقه است و اصطلاحاً عبارت است از اینکه انسان چیزی را که در شریعت وارد نشده به آن نسبت دهد . انتساب امور به دین ، تنها در صورتی مشمول عنوان « بدعت » می شود که به جواز و مشروعیت آن امور ، در متون دینی (به طور خصوص یا عموم) اشاره ای نشده باشد .

اصل یکصد و بیست و چهارم :

جایی که اظهار عقیده صحیح ، مایه توجه خطر به جان ، مال ، ناموس و آبروی

انسان می شود ، به حکم خرد و تصریح قرآن شخص باید عقیده خود را اظهار کند ، بلکه احياناً لازم است تظاهر به خلاف آن نیز بنماید . از این مطلب در شیعه با عنوان « تقيه » یاد می شود . باید توجه داشت که تقيه ، نقطه مقابل نفاق است . چه ، تقيه کتمان ایمان و اظهار کفر است ولی نفاق اظهار ایمان و کتمان کفر .

اصل یکصد و بیست و پنجم :

تقيه ، در برخی از شرایط واجب است ، ولی در شرایطی که تقيه کردن مایه به خطر افتادن اصل دین می گردد حرام می باشد . لهذا تاکنون در میان شعیه ، به بهانه یا عنوان تقيه ، کتابی بر خلاف عقاید این قوم نگارش نیافته است ، بلکه شمار دانشمندان این مذاهب که در راه دفاع از ساخت تشیع جان باخته اند از صدھا بلکه هزاران نیز در می گذرد .

اصل یکصد و بیست و ششم :

زندگی بشر (و اصولاً جریان طبیعت) بر کمک گیری از اسباب استوار است و در این مسئله هیچ فرقی میان اسباب طبیعی و غیبی نیست . تنها ، بایستی انسان موحد به اسباب ، به عنوان « وسیله » نگریسته و برای آنها « استقلال در تأثیر » قائل نشود .

اصل یکصد و بیست و هفتم :

توسل به اسمای الهی و نیز به دعای صالحان ، یکی از اسباب غیبی و ماوراء طبیعی است که در قرآن به صورت روشن از آن یاد شده است .

اصل یکصد و بیست و هشتم :

تقدیرات قطعی الهی تغییرپذیر نیست ، ولی تقدیرات مشروط و معلق وی قابل رفع و دگرگونی است . این همان « بداء » می باشد که شیعه بدان اعتقاد دارد و مبنا و مفهوم آن چیزی جز قبول قدرت و سلطنت مطلقه خداوند و تمام شئون هستی ، و تأثیر اعمال (صالح و ناصالح) انسان - به تقدیر الهی - در سرنوشت او ، نیست .

اصل یکصد و بیست و نهم :

همان گونه که در امّتهای پیشین ، طبق مشیت الهی ، گروهی به این جهان بازگشته اند ، در آخرالزمان نیز گروهی خاص به این دنیا بازخواهند گشت ، و این ، همان اصل « رجعت » در عقیده شیعه می باشد که خصوصیات آن در کتابهای عقیدتی بیان شده است .

اصل یکصد و سی ام :

صحابه پیامبر ، چه آنها که در جنگهای بدر و أحد و احزاب و حُتین شربت شهادت نوشیده اند و چه آنها که بعد از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) در حفظ و پیشبرد اسلام کوشیده اند ، همگی مورد احترام شیعه می باشند . در عین حال باید توجه داشت که صرف دیدار با پیامبر و مصاحبত با او ، مایه عدالت جاوید افراد و مصونیت همیشگی و مطلق آنان از خطأ و گناه نمی شود ، و صحابه و تابعان از این نظر یکسانند . بنابراین ، مخصوصاً در نقل روایت از صحابه و عمل به محتوای روایتشان از پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ، بایستی کارنامه زندگی آنان را در طول عمر ، گشود و دقیقاً آن را بررسی کرد و میزان درستی یا نادرستی گفتار و کردارشان را معلوم ساخت ، تا سرچشمeh زلال تعلیمات دین ، به هوا و هوسها و خودکامگیهای برخی انسانها آلوده نگردد .

اصل یکصد و سی و یکم :

مهر و رزیدن و دوست داشتن پیامبر و خاندانش یکی از اصول اسلام است که قرآن و سنت بر آن تأکید دارند و بزرگداشت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و عترت او در طول سال بازتاب این محبت است . و چون ریشه قرآنی دارد بدعت نمی باشد .

اصل یکصد و سی و دوم :

فلسفه سوگواری برای شهدا پیروی از یعقوب نبی و پیامبر اسلام در جنگ احمد است . گذشته از این بر پا کردن مجالس برای آنان در روزهای مخصوص سبب حفظ مکتب آنها است .

اصل یکصد و سی و سوم :

خردمدان جهان آثار نیاکان خود را بعنوان میراث فرهنگی حفظ می کند . و ترفیع بیوت پیامبران مورد تأکید قرآن است و بنای یادبود و مسجدسازی در کنار قبور اصحاب کهف گواه بر جواز تکریم و بنای مساجد در کنار قبور شهداء و صالحان است .

اصل یکصد و سی و چهارم :

زیارت قبور مؤمنان و زیارت قبور انبیا و اولیائی الهی از اصول اسلام است که پیامبر به آن دستور داده است و آثار سازنده ای دارد .

اصل یکصد و سی و پنجم :

غلو بمعنی تجاوز از حد است و کسانی که در مقامات پیامبران و پیشوایان معصوم از حد تجاوز کنند غالی بوده و مطروح جامعه اسلامی می باشند .

بخش دهم حدیث ، اجتهاد و فقه

اصل یکصد و سی و ششم :

احادیثی که راویان ثقه و عادل از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ) نقل کرده اند همگی مورد پذیرش علمای شیعه می باشد قرار دارد و پایه فقه و اجتهاد شیعه بر کتاب خدا ، سنت قطعی پیامبر ، و اجماع و عقل استوار است .

اصل یکصد و سی و هفتم :

احادیث و روایاتی که از امامان دوازدهگانه (علیهم السلام) به دست ما رسیده است همگی به گونه مستقیم یا غیر مستقیم منتهی به کانون وحی می شود . زیرا ائمه اطهار (علیهم السلام) یا این روایات را (بواسطه یا به واسطه پدران بزرگوار خود) از پیامبر شنیده اند ، یا اینکه آن را از کتاب علی (علیه السلام) نقل می کنند ، و یا اینکه - به حکم محدث بودن - بر آنها القا شده است .

اصل یکصد و سی و هشتم :

احادیث رسول گرامی و اهل بیت طاهرین او ، (سلام الله علیهم اجمعین) ، به وسیله علمای شیعه در کتابهای معروف حدیث گرد آمده است و کتب اربعه (کافی ، فقیه ، تهذیب و استبصار) از مهمترین مصادر اجتهاد در شیعه می باشد .

اصل یکصد و سی و نهم :

در فقه شیعه، در باب اجتهاد از روز نخست به روی فقیهان باز بوده و هیچگاه بسته نشده است. همچنین اجتهاد آنان اجتهاد مطلق است نه اجتهاد در چارچوب مشرب و مذهبی معین. مبنای اجتهاد در شیعه را نیز، چنانکه گفتیم، کتاب و سنت و اجماع و عقل تشکیل می دهد.

اصل یکصد و چهلم:

قول صحابی در صورتی که سنت پیامبر را نقل کند حجت است ولی هرگاه برداشت خود را از قرآن و سنت نقل کند بر مجتهد دیگر حجت نیست.

اصل یکصد و چهل و یکم:

بر هر مسلمانی لازم است نسبت به اصول عقاید تحصیل یقین کند. ولی در فروع می تواند از فتوای مجتهدی پیروی کند.

برخی از احکام فقهی مورد اختلاف

اصل یکصد و چهل و دوم:

شیعه در موقع وضو گرفتن دستها را از بالا تا سر انگشتان می شوید، نه بر عکس همچنین پاها را در وضو مسح می کنند نه غسل؛ و مدرک آنها در این عمل، آیه قرآن و سنت نبوی (صلی الله علیه وآلہ) است.

اصل یکصد و چهل و سوم:

شیعه معتقد است که در حال سجده باید بر زمین طبیعی و یا چیزی که از آن می روند سجده کرد. به گواه تاریخ، سنت پیامبر نیز در حال حیات ایشان همین بوده است، ولی بعدها این سنت از بین رفته و سجده بر فرش و لباس جای آن را

گرفته است.

اصل یکصد و چهل و چهارم :

تفريق بین نمازهای ظهر و عصر ، و نیز بین مغرب و عشا ، مستحب است ، و در عین حال ، می توان آنها را با هم خواند ; همچنانکه همه مسلمانان در عَرَفَه و مزدلفه بین آن دو جمع می کنند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) نیز کراراً بدون کوچکترین عذری دو نماز را با هم خوانده است تا دست امت در جمع باز باشد .

اصل یکصد و چهل و پنجم :

ازدواج موقت ، نوعی از ازدواج مشروع است . قرآن بر مشروع بودن ازدواج موقت (متعه) گواهی داده و پیامبر و صحابه او نیز به این اصل قرآنی عمل کرده اند و هرگز نسخ نشده است .

اصل یکصد و چهل و ششم :

در حال نماز نبایستی دستها را روی هم نهاد ، و نمازگزاردن به صورت دست بسته (تکّف) بدعت است . در روایت صحابی به نام ابو حمید ساعدی ، که کیفیت نماز پیامبر را به تفصیل نقل کرده است ، چنین کیفیتی دیده نمی شود و این امر نشان می دهد که در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) چنین عملی انجام نمی گرفته و تکّف ازبدعتها و مُحَدَّثات پس از آن حضرت است .

اصل یکصد و چهل و هفتم :

نوافل شباهی ماه رمضان مستحب است ، ولی گزاردن آن به صورت جماعت «

بدعت» بوده و «اجتهاد به رأی» دیگران ، به این عمل مشروعیت نمی بخشد .

اصل یکصد و چهل و هشتم :

بر هر مسلمانی لازم است به حکم آیه چهل و یک انفال یک پنجم درآمد خود را در مصرف خاصی که در کتاب و سنت وارد شده است هزینه کند .

اصل یکصد و چهل و نهم :

تمدن اسلامی مرهون تلاش‌های بیوقفه همه مسلمانان است و شیعه در پایه گزاری تمدن اسلامی در همه قلمروها سهم بسزایی دارد .

اصل یکصد و پنجاهم :

در فرق میان فرقه های اسلامی در برخی از فروع ، مانع از اتحاد و همبستگی آنها بر ضد دشمنان اسلام نبوده و نباید باشد و می توان با برگزاری کنگره های علمی و مذاکرات تحقیقی تدریجیاً به رفع این اختلافات همت گماشت .

الحمد لله رب العالمين

(۲/۱)

منشور عقاید امامیه

* ابن عباس گوید : مردی به حضور پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) رسید و گفت :

ما رأسُ العِلْمِ يَا رَسُولَ اللهِ ؟
قال : مَعْرِفَةُ اللهِ حَقٌّ معرفته(۱) .

سرآغاز داش - ای پیامبر خدا - چیست ؟
فرمود : خدا را بشناسد به گونه ای که شایسته اوست .

* امام صادق (علیه السلام) :
إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَأَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَإِلْقَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ (۲) .
برترین و لازمترین حقوق الهی بر انسان ، شناخت پروردگار و اعتراف به بندگی
اوست .

۱ - توحید صدوق : ۲۸۵ .

۲ - بحار الأنوار : ۵۵/۴ .

منشور عقاید امامیه

پیشگفتار

گرایش بشر معاصر به دین و لزوم تدوین منشور عقاید جهان معاصر را ، عصر صنعت و تکنیک می دانند ، زیرا بشر در قرن اخیر به پیشرفهای چشمگیری در این زمینه دست یافته است ، و جا دارد که این امر از ویژگیهای آن به شمار آید . ولی در کنار این ویژگی ، پدیده فرهنگی عظیمی نیز وجود دارد ، که همانا توجه انسان معاصر به دین و مفاهیم دینی است .

گرایش به دین ، از اصیلترین و کهنترین گرایشهای انسانی است که تاریخ از آن یاد کرده و می کند ، و به گواه اسناد و مدارک متقن در هیچ دوره ای ، پس از رنسانس و دگرگونی در روشاهای علمی و سرانجام تسلط انسان بر طبیعت مادی ، در اثر برخی از عوامل سیاسی و فرهنگی ، توجه به دین کمرنگ گشت و یک نوع بی اعتمایی نسبت به دین در جوامع غربی رخ داد . آنگاه رفته رفته این بیماری به شکورهای شرقی نیز سرایت کرد و گروهی را تحت تأثیر قرار داد ، و این موج تا آنجا پیش رفت که تصور شد علم جدید می تواند به همه نیازهای بشر پاسخ گوید و خواسته هایی را که دین تأمین می کرد ، برآورده سازد .

ولی بروز یک رشته عوامل و پدیده های ویرانگر ، بر این تصور خط بطلان کشید و ثابت کرد که بشر هیچگاه از دین و رهبریهای آن بی نیاز نبوده و هیچ چیز جایگزین مذهب نخواهد شد . از میان این عوامل ، سه عامل را یاد آور می شویم :

۱ . بروز جنگهای جهانی در قرن بیستم :

جنگهای جهانی اول و دوم ، که دهها میلیون بشر را قربانی کرد ، توسط علم بریده از دین هدایت می گردید ، و علمی که تصور می شد آرمانهای بشری را تحقق

خواهد بخشید، ناگهان بشر را به چنین سرنوشتی دچار کرد!

۲. فروپاشی کانون خانواده در اثر گسترش فساد اخلاقی:

در قسمت اعظم جهان غرب، خانواده مفهوم خود را از دست داده و به یک اجتماع موقت و ناپایدار مبدل گردیده است، و علم و دانش جدید در این فروپاشی بی تأثیر نبود؛ البته مقصود علم رهبری نشده و به اصطلاح منهای دین است.

تأکید می شود این مطلب به آن معنا نیست که علم و دانش جدید لزوماً یک پدیده زیانبار است، بلکه از آنجا که دانش و تکنیک، از رهبری دینی و معنوی محروم مانده، مایه این همه کاستیها و زیانها شده است.

۳. شکست و بی اعتباری برخی از فرضیه های علمی:

افزون بر دو عامل فوق از دلباختگی و خوش بینی افراطی بشر به علم جدید در محیط اجتماع شدیداً کاست، شکست و بی اعتباری برخی از فرضیه های علمی نیز سبب شد که بشر جزم و ایمان اوّلیه خود به علم جدید را در قلمرو جهان شناشی از دست بدهد و در معنی، از خواب خوشی که در قرن نوزدهم، بشر اروپایی را در ربوه بود بیدار گردد.

عوامل یاد شده و نطاير آن سبب شد که بشر بار دیگر به فطرت انسانی خویش بازگردد، و به دین و معارف آن روی آورد. در حقیقت، پس از یک دوره فترت که بشر خود را از مزایای دین محروم ساخته بود، بسان انسانی تشنه، جویای آب زلال و گوارای «دین» گردید.

این موضوع به قدری روشن است که نیاز به دلیل و گواهی ندارد، و کسانی که در جریان رویدادهای جهانی قرار دارند، به خوبی از آن آگاهند. این گرایش نوظهور تا جایی است که دین، بار دیگر در مراکز علمی سطح بالا، مورد توجه قرار گرفته، و متفکران و استادان در باره آن سخن می گویند، و هفته یا ماهی نمی گزد که دهها مقاله و کتاب پیرامون دین و دین شناسی منتشر نگردد. به قول یکی از نویسندها: «بازگشت به معنویت و مذهب، خطی است که اساس بنیانهای جامعه شناسی غرب را تهدید می کند، لذا در کنار ترس و

وحشیت که از بازگشت مسلمانان به اسلام دارند، از بازگشت مسیحیان به مسیحیت نیز وحشت و هراس دارند ». در حقیقت از هر نوع هجوم معنوی، و از هر شکل حاکمیت ایمان و معنویت در جامعه غربی و حتی در زندگی فردی غریبان می هراسند.

یکی از تحلیلگران غرب ضمن ارائه نمونه هایی از بازگشت و رشد ایمان مذهبی در جامعه مسلمانان و غیر مسلمان، به مسیحیان تندر و در غرب اشاره می کند که در سالهای اخیر رشد چشمگیری داشته اند. صعود و افزایش روزافزون تعداد مذهبیها در اشکال مختلف، پدیده ای در حال گسترش در سالهای اخیر می باشد که تهدیدی برای بسیاری از کشورها محسوب می گردد «(۱)».

به رغم تحلیلگر مذبور، ما این پدیده را به فال نیک می گیریم و از اینکه بشر بار دیگر به آغوش پر مهر دین باز می گردد خشنودیم. ولی در کنار این بشارت، نکته نگران کننده ای وجود دارد و آن اینکه اگر این تشنگی به صورت صحیح برطرف نگردد، و خدای ناکرده اندیشه های خام و نادرست به عنوان دین، جولان یابند، انسان معاصر گمشده خود را نیافته، و بار دیگر از این روی برخواهد تافت. لهذا بر نویسندهان دلسوز و و دین شناسان درد آشنا لازم است برای پاسخگویی درست به این ندای فطرت برخاسته و مفاهیم دینی را به طور صحیح عرضه نمایند و این فیض جاری الهی را به صورت زلال، در دسترس انسانهای حق جو قرار دهند.

در این شرایط که دین خواهی به صورت یک پدیده فراگیر جهانی درآمده و رویگردانان از دین، بار دیگر به آن روی آورده اند، مسلماً گروه یا گروههایی که اغراض شخصی یا گروهی خویش را در محو گرایشهای اصیل مذهبی جستجو می کنند، غذای مسمومی را به نام دین در اختیار دین جویان قرار خواهند داد، تا از این طریق ضمن فرونشاندن عطش دینی آنان، مقاصد شوم خود را تأمین کرده باشند.

ما که آیین اسلام را آخرین و کاملترین شریعت آسمانی می دانیم و معتقدیم که این دین نیازهای بشر را تا روز رستاخیز در کلیه شئون حیات فردی و اجتماعی

برآورده ساخته است ، باید برای پیاده کردن مفاهیم عالی آن ، از ابراز و ادوات گوناگون بهره بگیریم و از این فرصت کمیاب برای نشر تعالیم

۱ Henri Tinca در ویژه نامه پنی هینی ، سالگرد ، روزنامه لوموند ، ص ۱۵۲ .
دینی صحیح استفاده کنیم .

از سوی دیگر باور ما بر آن است که مکتب اهل بیت همان اسلام حقیقی و اصیل است که توسط قرآن و عترت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به دست ما رسیده است ، و در حقیقت ، روش اهل بیت شاهراهی است که ، بدون دخالت دستهای آلوده ، ما را به سرچشمه حقیقت رهبری می کند . چنانکه اصول عالی مکتب و نیز انتساب آن به خاندان رسالت (صلی الله علیه و آله) در طول تاریخ ، جاذبیّتی داشته و دارد که شیفتگان حقیقت را به خود جلب کرده و سبب می شود که عاشقانه در دفاع از آن جان بازند .

جویندگان حقیقت که می خواهند حقایق دینی را از طریق آخرین صاحب شریعت آسمانی ، پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و عترت مطهر آن حضرت - سلام الله علیهم اجمعین - فرا گیرند ، با مراجعه این نگارش فشرده ، چراغی روشن فرا راه خویش خواهند یافت . آری آنان می توانند با مطالعه این مجموعه اطمینان آور به واقعیت مکتب اهل بیت (علیهم السلام) دست یافته و برای کسب آگاهی بیشتر نیز به کتابهایی که ارجاع داده می شود رجوع نمایند .

این نشریه به جهانیان اعلام می کند که اصول عقاید و معارف دینی اهل بیت در قلمرو عقیده و عمل ، همین است که در این منشور آمده است و هر نوع مطلبی که به ما نسبت داده شده و با اصول و مفاهیم مندرج در آن مطابق نباشد ، تهمتی بیش نبوده و هیچگونه ارزش و اعتباری نخواهد داشت .

در اینجا دامن سخن را کوتاه کرده و به فضل الهی ، در ضمن یک سری اصول ، به تبیین اصول اسلام در مکتب اهل بیت می پردازیم .

طرح جامعه برای بیان اصول عقاید اسلامی ، در گروه بیان کلیاتی است در باره طرق معرفت و شناخت ، و بینش اسلام نسبت به انسان و جهان . بیان این

بخش از مکتب ، روشنگر نظر آن ، نسبت به مجموعه عالم امکان است و ما در اینجا ، به منظور پرهیز از اطالة کلام ، به فشرده‌گویی می‌پردازیم و طبعاً تفصیل هر یک از این اصول موکول به کتابهای کلامی است .

در اینجا لازم می‌دانم از زحمات گرانسنج جناب حجۃ الاسلام و المسلمين آقای ربانی گلپایگانی صمیمانه تشکر کنم ، که نویسنده را در نگارش این کتاب یاری نمودند شکرالله مساعیه الجميلة .

جهفر سبحانی

۱۴۱۸/۰۷/۲۳ برابر ۱۴ رمضان مبارک

بخش اول

کلیات جهان بینی اسلام

اصل نخست

اسلام برای شناخت جهان و حقایق دینی از سه نوع ابزار بهره می‌گیرد و هر یک در قلمرو خاص خود معتبر می‌داند . این ابزار سه گانه عبارتند از :

- ۱ . حسن که مهمترین آن ، حسن شنوایی و بینایی است ;
- ۲ . عقل و خرد که در قلمرو محدودی بر اساس اصول و مبادی ویژه‌ای به طور

قطع و یقین حقیقت را کشف می کند :

۳. وحی که وسیله ارتباط انسانهای والا و برگزیده با جهان غیب است .

دو راه نخست جنبه عمومی دارد و تمام افراد بشر می توانند در شناخت جهان از آن دو ، بهره بگیرند ، همچنانکه در فهم شریعت نیز مؤثر و کارساز می باشند ، در حالیکه راه سوم از آن افرادی است که مورد عنایت خاص خداوند قرار گرفته اند و بارزترین نمونه آن پیامبران الهی می باشند(۱) .

از ابزار حس فقط می توان در محسوسات استفاده نمود ، همچنانکه از خرد در موارد محدودی بهره می گیریم که مبادی آن را دارا باشد ، در حالیکه قلمرو وحی وسیعتر و گسترده تر است و در زمینه های مختلف اعم از عقاید

۱ - در روایات اسلامی از افرادی به عنوان « محدث » یاد شده است که در جای خود توضیح داده خواهد شد .
و تکالیف نافذ و رهگشاست .

قرآن کریم در باره این ابزار در آیات متعدد سخن گفته است که دو نمونه را یادآور می شویم :

در مورد حس و عقل می فرماید :
وَإِنَّهُ أَخْرَجَكُمْ مَّنْ بُطُونَ أَمْهَاكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأُفْنَدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱) .

خدا شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالیکه چیزی نمی دانستید ، و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد تا شکرگذار باشید .

« افئده » در لغت عرب جمع فؤاد است و مقصود از آن ، به قرینه سمع و ابصار ، عقل و خرد آدمی است . پایان آیه نیز که فرمان به شکرگزاری می دهد و می رساند ک انسان باید از هر سه قوه بهره بگیرد ، زیرا معنای شکر به کار بردن هر نعمتی در جای مناسب آن است .

در مورد وحی می فرماید :
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْثُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲)

پیش از تو نفرستادیم مگر رجالی را که به آنان وحی می نمودیم ، پس اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید .

انسان مذهبی در شناخت جهان و مذهب از حس بهره می گیرد ، ولی غالباً ادراکات حسی پایه و زمینه داوریهای عقل و خرد را می سازد ، همچنانکه از خرد در شناخت خدا و صفات و افعال او بهره گرفته می شود ، و دستاوردهای هر

۱ - نحل/ ۷۸ .

۲ - نحل/ ۴۳ .

یک از این سه راه در جای خود نافذ بوده و در کشف حقیقت معتبر می باشد(۱) .

اصل دوم

دعوت پیامبران الهی در دو چیز خلاصه می شود : ۱ . عقیده ; ۲ . عمل .
قلمرو عقیده ، ایمان به وجود خدا و صفات جمال و جلال و افعال الهی(۲) است ،
چنانکه مقصود از عمل نیز تکالیف و احکامی است که بشر باید به فرمان خداوند
زندگی فردی و اجتماعی خود را بر اساس آن استوار سازد .

در مورد عقیده آنچه که مطلوب و مورد نظر است علم و یقین است ، و مسلماً
تنها چیزی می تواند حجت باشد که به این مطلوب راه یابد به همین جهت بر هر
مسلمانی لازم است در مورد عقاید خود به یقین برسد و نمی تواند در اینجا به
صیرف تقلید از دیگران استناد جوید .

در مورد تکالیف و احکام (عمل) ، آنچه مطلوب است تطبیق زندگی بر پایه آنها
می باشد . در اینجا علاوه بر یقین ، به طرقی نیز که مورد تأیید شریعت قرار
گرفته است باید استناد نماید ; و رجوع به مجتهد جامع الشرایط از جمله طرقی
است که مورد امضای صاحب شریعت می باشد . و در آینده در این موضوع نیز
بحث و گفتگو خواهیم نمود .

اصل سوم

۱ - تزکیه و تصفیه نفس انسان از گناه و آلودگی مایه یک رشته الهامات می‌گردد که برخی نیز آن را نیز ابزار شناخت می‌دانند.

۲ - برانگیختن پیامبران و تعیین اوصیاء و زنده کردن انسانها پس از مرگ، همگی جلوه‌هایی از فعل الهی اند.

ما در اثبات عقاید و احکام دینی، از همه راههای معتبر شناخت و بهره می‌گیریم، که عقل و وحی دو طریق عمدۀ در این باب می‌باشد. مقصود از «وحی» کتاب آسمانی ما قرآن کریم، و احادیثی است که سلسله سند آن به رسول گرامی (صلی الله علیه وآلہ وسلم) منتهی می‌شود. احادیث ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز به توضیحی که بعدها داده خواهد شد همگی تحت عنوان «سنّت» از حجتهاي الهی می‌باشند.

عقل و وحی حجیت یکدیگر را تأیید می‌کنند، و اگر به حکم قطعی عقل، حجیت وحی را اثبات می‌کنیم وحی نیز به همین گونه حجیت عقل را در قلمرو خاص آن تأیید می‌کند.

قرآن کریم در بسیاری از موارد به داوری عقل رهبری می‌کند و مردم را به اندیشیدن و تعقل در شگفتیهای خلقت دعوت می‌فرماید و خود نیز برای اثبات محتوای دعوت خود از عقل کمک می‌گیرد. هیچ کتاب آسمانی مانند قرآن به معرفت برهانی ارج نمی‌نهد، و برآهین عقلی در قرآن پیرامون معارف و عقاید فزون از حد است.

ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز بر حجیت عقل - در مواردی که عقل صلاحیت داوری را دارد: تأکید کرده اند و امام هفتم موسی کاظم (علیه السلام) وحی را بر حجت ظاهری و خرد را حجت باطنی شمرده است(۱).

اصل چهارم

از آنجا که وحی یک دلیل قطعی است و خرد هم چراگی است که خداوند در درون

هر انسانی روشن ساخته است، هرگز نباید میان این دو حجت الهی

۱- إنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حِجْتَيْنِ : حِجْةُ ظَاهِرَةٍ وَحِجْةُ بَاطِنَةٍ ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرَّسُولُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَئْمَةُ ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ . کلینی، کافی ۱۶/۱.

تعارض رخ دهد، و اگر احیاناً در مواردی تعارضی بدوى به نظر رسید، باید بدانیم یا برداشت ما از دین در آن مورد صحیح نبوده و یا در مقدمات دلیل عقلی، اشتباهی رخ داده است. چه، خداوند حکیم هیچگاه بشر را به دو راه متعارض دعوت نمی کند.

همان گونه که تعارض حقیقی میان عقل و وحی متصور نیست، بین «علم» و «وحی» نیز هرگز تعارض رخ نخواهد داد، و اگر در مواردی میان آن دو، نوعی تنافی به چشم خورد، باز باید گفت یا برداشت ما از دین در موارد مذبور صحیح نبوده و یا اینکه علم به مرحله قطعیت نرسیده است. غالباً نیز منشأ تعارض همین شق دوم است، که فرضیه های علمی عجولانه به صورت علم قطعی تلقی می شود، آنگاه تصور تعارض پیش می آید.

اصل پنجم

در مورد قوانین حاکم بر نظام هستی، که حقیقتی مستقل از اندیشه و تصورات ما دارند، حقیقت مقوله ای، ابدی و جاودانه است. بدین معنی که، اگر انسان از طریق یکی از ابزار شناخت، واقعیتی را به عنوان «حقیقت» کشف کرد، باید گفت برای همیشه، حق و استوار است، و اگر در کشف واقعیتی، بخشی از معلوم، مطابق با حقیقت است و با دگرگونی شرایط محیط، واقعیت عوض نمی گردد. به دیگر بیان، نسبیت در حقیقت به این معنی که شناختی در زمانی عین حقیقت نیست: اگر حاصل ضرب 2×2 چهار است، مطلقاً چنین است و اگر نیست مطلقاً چنین نیست، و نمی تواند شناختی در مرحله ای عین حقیقت باشد و در مرحله دیگر جامه خطاب پوشد.

نسبیت در شناخت، در اموری متصور است که واقعیتی جز اندیشه

و تصویب انسن ندارند . مثلاً جوامعی که در کیفیت اداره کشور از وحی الهی الهام نمی گیرند ، در گزینش شیوه حکومتی خود ، مختار و آزادند ، اگر روزی بر شیوه ای اتفاق کردند ، تا زمانی که بین آنان در این مسئله اتفاق برقرار است آن شیوه حقیقت بوده و اگر روزی بر خلاف آن توافق کردند حقیقت ، شیوه دوم خواهد بود . در عین حال ، هر یک از شناختها در ظرف خود عین حقیقت می باشند . ولی اموری که برای خود در خارج ذهن ، جایگاه مشخص و مرزیندی شده دارد ، اگر به صورت صحیح در افق ادراک قرار گیرند ، برای ابد صحیح و استوارند ، و خلاف آن نیز همواره باطل و بی پایه می باشد .

هستی از دیدگاه اسلام

اصل ششم

جهان - به معنای ما سوی الله - مخلوق خداوند بوده و کائنات لحظه ای از خداوند بی نیاز نبوده و نخواهند بود . اینکه می گوییم جهان مخلوق خدا است بدین معناست که جهان به اراده او آفریده شده و نسبت آن با خدا نسبت تولیدی از قبیل پدر و فرزند نیست ، چنانکه می فرماید : لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ (۱) .

اصل هفتم

نظام کنونی جهان نظامی ابدی و جاودانه نیست ، بلکه پس از مدتی که خدا از ساعت و زمان آن آگاه است ، نظام موجود جهان بر هم خورده و نظام دیگری پدید می آید ، که همان نظام معاد و عالم اخروی است ، چنان که می فرماید :

يَوْمَ ثُبَّدُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَّزُوا شُوَالْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۲) .

روزی که زمین و آسمانها دگرگون می شوند و در پیشگاه خداوند قهار حاضر می شوند .

در کلامی نیز که گفته می شود « همگی از خداییم و به سوی او

۱ - اخلاص/۳ .

۲ - ابراهیم/۴۸ .

بازمی گردیم » ، اشارتی به همین حقیقت نهفته است : إِنَّا لِهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱)

اصل هشتم

نظام جهان بر پایه علت و معلول استوار است ، و میان پدیده های آن رابطه علی و معلولی برقرار می باشد . تأثیر هر پدیده در پدیده دیگر مشروط به اذن و مشیت الهی بوده ، و اراده حکیمانه الهی بر این استوار گردیده است که فیاضیت خویش را غالباً از طریق نظام اسباب و مسیبات تحقق بخشد .

قرآن کریم هر دو مطلب فوق را بیان کرده است : هم اینکه میان پدیده های طبیعی رابطه سببیت حاکم است ، و هم اینکه تأثیرگذاری هر علت و سببی در جهان ، وابسته به اذن و مشیت کلی الهی است . در مورد نخست کافی است به آیه زیر توجه نماییم : وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الْتُّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ (۲) . از آسمان آب فرو آورد و به سبب آن آب میوه هایی را برای روزی شما (از دل خاک) بیرون آورد .

و در مورد دوم نیز توجه به آیه زیر کافی است : وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتٌ بِإِذْنِ رَبِّهِ (۳) .

و گیاه سرزمین پاکیزه به اذن پرورده گار می روید .

و به همین مضمون است آیات : ۱۰۲ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱ ، ۴۹ / بقره / آل

۱ - بقره / ۱۵۶ .

۲ - بقره / ۲۲ .

۳ - اعراف / ۵۸ .

عمران (۱) .

اصل نهم

هستی مساوی با طبیعت مادی نیست ، بلکه بخشی از جهان آفرینش را ماوراء طبیعت تشکیل می دهد که در اصطلاح قرآن « جهان غیب » نامیده می شود . همان طور که پدیده های مادی به اذن خداوند در یکدیگر تأثیر می گذارند ، همچنین موجودات غیبی نیز در جهان طبیعت به اذن الهی مؤثر می باشند ، و به

تعبیر دیگر : وسایط فیض الهی اند . قرآن کریم تأثیرگذاری فرشتگان الهی را در حوادث جهان طبیعت یادآور شده است ، آنجا که می فرماید : **فَالْمُذَبِّرَاتِ أَمْرًا** (۲)

سوگند به تدبیرکنندگان امور جهان خلقت . **وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُزْسِلُ عَلَيْكُمْ حَقْظَةً** (۳) .

اوست قاهر بر بندگانش ، و نگهبانانی را بر شما می فرستد .

اصل دهم

جهان یک واقعیت هدایت شده است و تمام ذرات جهان ، در هر مرتبه ای هستند ، به فراخور حال خود از نور هدایت برخوردارند . مراتب این هدایت

۱ - برای آگاهی بیشتر در این باره به کتابهای تفسیر و کلام از آن جمله به المیزان : **۷۲/۱ وَالْهَلَیَاتِ** : ۵۴ - ۵۱ / ۲ رجوع شود .

۲ - **نازعات/۵** .

۳ - **انعام/۶۱** .

عمومی و کلی را ، هدایت طبیعی ، غریزی و تکوینی تشکیل می دهد . قرآن کریم در آیات مختلف از این هدایت تکوینی و عمومی یاد کرده که یکی از آنها را می آوریم : **رَبُّنَا الَّذِي أَغْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَذِي** (۱) .

پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را به او داد ، آنگاه آن را هدایت نمود .

اصل یازدهم

نظام آفرینش ، نظام اکمل و احسن است . دستگاه هستی به عالیترین وجه طراحی گردیده و نظامی کاملتر و نیکوتر از آن قابل تصور نیست ، قرآن کریم می فرماید : **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ** (۲) .

خدایی که هر چیزی را به طور نیکو آفریده است .

و نیز می فرماید : **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** (۳)

بدیهی است احسن بودن خالق ملازم با احسن بودن مخلوق است .

برهان عقلی که بر این اصل اقامه می شود آن است که ، فعل هر فاعلی از حیث کمال و نقص مناسب با صفات و کمالات او است ، چنانچه فاعل از نظر صفات وجودی نقصانی نداشته باشد ، فعل او نیز از هرگونه عیب و نقص پیراسته است ، و از آنجا که خداوند متعال واجد همه کمالات وجودی به وجه اتم واکمل است ، طبعاً فعل او نیز کاملترین و نیکوترين فعل خواهد بود .

۱ - طه/۵۰.

۲ - سجده/۷.

۳ - مؤمنون/۱۴.

گذشته از این ، مقتضای حکیم بودن خداوند آن است که با وجود امکان خلق جهان احسن ، غیر آن را ایجاد ننماید .

در خور ذکر است که آنچه در عالم طبیعت به نام شرور از آن یاد می شود با نظام احسن هستی منافات ندارد ، و توضیح این مطلب در مباحث « توحید در خالقیت » خواهد آمد .

اصل دوازدهم

(۱/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

از آنجا که جهان آفریده و فعل خداوند است که حق مطلق است ، حق و حکیمانه بوده و عبث و بیهودگی به آن راه ندارد . به این مطلب در آیات متعدد قرآن کریم اشاره شده است که یک مورد آن را ذکر می کنیم : وَمَا حَلَقْنَا السُّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا يَبْيَثُهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ (۱) .

آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است را جز به حق نیافریدیم .
غایت انسان و جهان نیز آنگاه تحقق می یابد که قیامت بر پا گردد ، چنانکه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید :

« إِنَّ الْغَايَةَ الْقِيَامَةُ » (۲) .

۱ - احقاف/۳ .

۲ - نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۰ .

انسان از دیدگاه اسلام

اصل سیزدهم

انسان موجودی است مرکب از جسم و روح که پس از مرگ ، جسم او متلاشی می شود ولی روح او به حیات خود ادامه می دهد ، و مرگ انسان به معنای فنای او نیست . از این جهت تا برپایی قیامت ، در عالم برزخ زندگی خواهد داشت . قرآن در بیان مراتب آفرینش انسان ، آخرین مرحله آن را که با نفخه روح در کالبد وی صورت می پذیرد ، با این جمله یاد می کند : **ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ حَلْقًا آخَرَ** (۱) . آنگاه او را موجودی دیگر قرار دادیم .

نیز در آیات متعدد به حیات برزخی انسان اشاره می کند و از آن جمله می فرماید : **وَمَنْ وَرَأَهُمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُنْعَثُونَ** (۲) .

و پیش روی (و یا پشت آنان) برزخ (۳) است تا روزی که برانگیخته می شوند . آیاتی که بر حیات برزخی گواهی می دهند بیش از آنند که در اینجا نقل

۱ - مؤمنون/۱۴ .

۲ - مؤمنون/۱۰۰ .

۳ - جهان برزخ به نوعی پیش رو به نوع دیگر پشت سر قرار دارد ، از این جهت هر دو لفظ را به کار گرفتیم .
گردند .

اصل چهاردهم

هر انسانی با فطرت پاک و توحیدی آفریده می شود ، به گونه ای که اگر به همین حالت پیش برود و عوامل خارجی او را منحرف نکنند ، راه حق را خواهد پیمود .
هیچ فردی از مادر خویش خطاکار ، گنهکار ، و یا بد سگال زاده نشده است ، و پلیدیها و زشتهایا جنبه عَرضی داشته و معلول عوامل بیرونی و اختیاری است . و روحیات ناپسند موروثی نیز به گونه ای نیست که در سایه اراده و خواست انسان

تفییر ناپذیر باشد . بنا بر این اندیشه گناه ذاتی فرزندان آدم ، که در مسیحیت کنونی مطرح است ، بی پایه است .

قرآن کریم در این باره می فرماید : **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلَّدِينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا** (۱) .

بدون هیچگونه انحراف به چپ و راست ، به آیین الهی روی آور که خداوند انسانها را بر اساس آن آفریده است .

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ وسلم) نیز می فرماید : « ما من مولود إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفَطْرَةِ » (۲) .

هیچ مولودی نیست مگر اینکه بر فطرت پاک (توحید و یگانه پرستی) به دنیا می آید .

اصل پانزدهم

انسان موجودی است مختار و انتخابگر ، یعنی در پرتو قوه عقل پس از

۱ - روم/ ۳۰ .

۲ - توحید صدقوق ، ص ۳۳۱ .

بررسی جوانب مختلف فعل ، انجام یا ترک آن را برمی گزیند . قرآن کریم می فرماید : **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا** (۱) .

ما راه را به او نشان داده ایم ، او یا سپاسگزار است و یا کفران کننده .

نیز می فرماید :

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكُفُرْ

بگو حق از جانب پروردگارتان نازل گردیده است . پس هر کس می خواهد ایمان آورده و هر کس می خواهد کفر ورزد .

اصل شانزدهم

انسان به حکم اینکه از فطرتی سليم برخوردار است ، و دارای قوه عقل است که می تواند خوب را از بد تمیز دهد و نیز از اختیار و انتخابگری برخوردار است - روی این جهات - موجودی است تربیت پذیر ، که راه رشد و تعالی بازگشت به

سوی خدا به روی او در همه زمانها گشوده است ، مگر در لحظه ای (لحظه مشاهده مرگ) که دیگر توبه او پذیرفته نیست . از این جهت ، دعوت پیامبران شامل همه افراد بشر بوده است ، حتی افرادی مانند فرعون ، چنانکه می فرماید :

فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَرْكَيْ * وَأَهْدِيَكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى (۳) .

ای موسی به فرعون بگو آیا می خواهی تزکیه شوی و تو را به سوی پروردگارت

هدایت

- ۱ - انسان/۳.
 - ۲ - کهف/۲۹.
 - ۳ - نازعات/۱۸ - ۱۹.
- کنم ، تا خشیت یابی .

بر این اساس انسان نباید هیچگاه از رحمت و مغفرت الهی مأیوس گردد . چنانکه می فرماید : لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا (۱) . از رحمت خدا مأیوس نشوید ، که او همه گناهان را می آمرزد .

اصل هفدهم

انسان به حکم اینکه از نور خرد و موهبت اختیار برخوردار است ، موجودی مسئول است : مسئول در برابر خدا ، در برابر پیامبران و رهبران الهی ، در برابر گوهر انسانی خویش و انسانهای دیگر و در برابر جهان . قرآن به مسئولیت بشر در آیات بسیاری تصریح دارد .

می فرماید : أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۲) .
به پیمان وفادار باشید که از پیمان سؤال می شود .
نیز می فرماید : إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادُ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۳) .
از گوش و چشم و دل سؤال می شود .
باز می فرماید :

- ۱ - زمر/۵۳.

۲ - اسراء/ ۳۴ .

۳ - اسراء/ ۳۶ .

أَيْخَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَثْرَكَ سُدَىًّا (۱).

آیا انسان گمان می کند که به حال خود رها شده است .

و پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآلہ وسلم) فرموده است :

«أَلَا كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُلٌ عَنْ رَعِيَتِهِ» (۲)

اصل هیجدهم

هیچ انسانی بر دیگری مزیت و برتری ندارد مگر از طریق کمالات معنوی که از آن برخوردار است . بارزترین ملاک مزیت و برتری نیز تقوا و پرهیزکاری در همه شئون زندگی است . چنانکه می فرماید : **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شَعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَاوَرُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاقَكُمْ (۳)** .

ای انسانها ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم ، و شما را دسته ها و قبیله های گوناگون قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسیم ، همانا گرامتیرین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است .

بنا بر این خصوصیات نژادی و جغرافیایی و نظایر آن از دیدگاه اسلام مایه برتری طلبی و تفاخر و تبختر نیست .

اصل نوزدهم

ارزش‌های اخلاقی ، که در حقیقت اصول انسانیت بوده و ریشه فطری دارند ، اصولی ثابت و جاودانه اند ، و گذشت زمان و تحولات اجتماعی سبب

۱ - قیامت/ ۳۶ .

۲ - مسنند احمد : ۵۴/۲ ; صحیح بخاری : ۲۸۴/۲ (کتاب الجمعة ، باب ۱۱ ، حدیث) .

۳ - حجرات/ ۱۳ .

تفییر و دگرگونی آنها نمی شود . مثلًا زیبایی وفا به عهد و پیمان ، یا نیکی را با نیکی پاسخ گفتن ، امری جاودانه است و تا بشر بوده و خواهد بود ، این قانون

اخلاقی دگرگون نخواهد شد . همچنین است حکم به زشتی خیانت و خلف و عده .

بنا بر این ، از دیدگاه عقل ، در زندگی اجتماعی بشر یک رشته اصول وجود دارد که با طبیعت و سرشت انسان درهم آمیخته و ثابت و پایدار می باشد .

آری در کنار این اصول اخلاقی یک رشته آداب و رسوم نیز یافت می شود که از شرایط زمانی و مکانی تأثیر پذیرفته و دستخوش تغییر و دگرگونی قرار می گیرد ، که ربطی به مبادی و اصول ثابت اخلاقی ندارد .

قرآن کریم به برخی از اصول عقلی و ثابت اخلاقی اشاره دارد ، چنانکه می فرماید : هَلْ جَرَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۱) .

آیا پاداش احسان ، چیزی جز احسان است ؟
مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَيِّلٍ (۲) .

بر نیکوکاران نکوهشی نیست .

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيغُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۳) .

خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی سازد .

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَا عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ (۴) .

۱ - الرحمن/۶۰ .

۲ - توبه/۹۱ .

۳ - یوسف/۹۰ .

۴ - نحل/۹۰ .

خدا به دادگری و نیکوکاری و کمک به خویشاوندان فرمان می دهد و از پلیدی و زشتی و ستم نهی می کند .

اصل بیستم

اعمال انسان ، گذشته از اینکه در سرای دیگر پاداش یا کیفر دارد ، در این جهان نیز خالی از پیامدهای خوب و بد نیست . در حقیقت پاره ای از حوادث جهان عکس العمل فعل او می باشد ، و این حقیقتی است که وحی از آن پرده برداشته و

علم بشر نیز تا حدی بدان پی برده است . قرآن کریم در این باره آیات بسیاری دارد که دو نمونه را یادآور می شویم :

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَّلُوا وَأَنْقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَبُوا فَأَخْذَنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱) .

هرگاه اهل آبادیها ایمان آورند و پرهیزکار باشند ، درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنان می گشاییم ، ولی آنان (آیات الهی را) تکذیب کردند ، پس ما نیز آنها را به کیفر اعمالشان رساندیم .

حضرت نوح به امت خود یادآور می شود که میان پاکی از گناه و گشوده شدن درهای رحمت الهی و فزوئی نعمت خداوند رابطه ای برقرار است . چنانکه می فرماید :

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبِّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيَمْدُدُكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَلَاثٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا (۲) .

(به قوم خود) گفتم از خدا طلب آمرزش کنید ، او آمرزنده گناهانست ، در این صورت

۱ - اعراف / ۹۶ .

۲ - نوح / ۱۰ - ۱۲ .

از آسمان بر شما باران فرود می فرستد . و با مال و فرزند شما را کمک می کند . و برای شما باغها و چشمه سارهایی پدید می آورد .

اصل بیست و یکم

پیشرفت و عقبگرد امتها ناشی از عللی است که صرفنظر از برخی عوامل بیرونی ، عمدتاً ریشه در عقاید و اخلاق و رفتار خود آنان دارد . این اصل با قضا و قدر الهی نیز منافات ندارد ، زیرا این قاعده خود از مظاهر تقدیر کلی الهی است . یعنی مشیت کلی الهی بر این تعلق گرفته است که امتها از طریق عقاید و رفتار خود سرنوشت خود را رقم زند . مثلاً جامعه ای که روابط اجتماعی خود را بر اصل عدالت و دادگری استوار سازد ، زندگی نیک و آرامی خواهد داشت ، و

امتی که روابط اجتماعی خود را بر خلاف آن قرار دهد ، سرنوشتی ناگوار در کمین او خواهد بود . این اصل همان است که در اصطلاح قرآن « سنتهای الهی » نامیده شده است . چنانکه قرآن مجید می فرماید :

فَلَمَّا جَاءَهُمْ تَذِيرٌ مَا زَادُهُمْ إِلَّا لُفُورًا * اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرُ السَّيِّئَيْنِ وَلَا يَحِيقُ
الْمَكْرُ السَّيِّئَيْنِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهُلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُلْتَ الْأُولَيْنَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُلْتِ اللَّهِ تَبَدِيلًا
وَلَنْ تَجِدَ لِسُلْتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۱) .

آنگاه که بیم دهنده ای نزدشان آمد ، جز دوری از بیم دهنده آنها را سودی نبخشید ، به علت استکبار در زمین و نیرنگهای زشت ، (باید دانست که) نیرنگهای بد ، جز نیرنگبازان را در برنمی گیرد . آیا آنان جز سنتی که بر گذشتگان حاکم بود ، منظر چیز دیگری هستند ؟ ! در سنت خدا هیچ تحول و دگرگونی نمی یابی .

۱ - فاطر/ ۴۲ - ۴۳ .

. . . وَأَنْثُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُلُّمُ مُؤْمِنِينَ * وَتِلْكَ الْأُيَامُ لَذَاوُلُهَا بَيْنَ النَّاسِ . . . (۱) .

شماها برترید اگر مؤمن باشید . . . و این روزها (پیروزی و شکست) را بین مردم دست به دست می گردانیم .

اصل بیست و دوم

تاریخ بشر آینده روشنی دارد . درست است که زندگی بشر غالباً با نابرابریها و نابسامانیها همراه بوده است ، ولی این وضع تا آخر ادامه نخواهد داشت ، بلکه تاریخ بشر به سوی آینده ای روشن در حرکت است که در آن عدل فراگیر حاکم شده . و به تعبیر قرآن کریم صالحان ، حاکمان زمین خواهند بود . چنانکه می فرماید :

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الرِّبْيَوْرِ مِنْ بَعْدِ الدُّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۲) .

ما در زبور پس از « ذکر » (شاید مقصود تورات باشد) نوشتیم که صالحان حاکمان زمین خواهند شد .

و نیز می فرماید :

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (۳) .

خداؤند به افرادی از شما که ایمان آورده و کارهای نیک انجام دهنده و عده داده است که

۱ - آل عمران/۱۳۹ - ۱۴۰ .

۲ - انبیاء/۱۰۵ .

۳ - نور/۵۵ .

آنان را در زمین خلافت بخشد ، همان گونه که پیشینیان را خلافت بخشیده است .

بنا بر این در آینده تاریخ و در گردونه مبارزه مستمر حق و باطل ، پیروزی نهایی از آن حق است ، هر چند به طول انجامد . چنانکه می فرماید :

بَلْ نَعْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَذَمَّغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ (۱) .

حق را بر سر باطل می زنیم تا آن را درهم کوید ، پس ناگهان نابود گردد .

اصل بیست و سوم

انسان از دیدگاه قرآن کریم از کرامتی ویژه برخوردار است ، تا آنجا که مسجود فرشتگان قرار گرفته است . چنانکه می فرماید :

وَلَقَدْ كَرِمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيَّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمْنُ خَلْقَنَا تَقْضِيَّلًا (۲) .

همانا بنی آدم را کرامت بخشیدیم و آنان را در خشکی و دریا جای داده و از طبیعت روزی دادیم و بر بسیاری از آفریده های خود برتری بخشیدیم .

با توجه به اینکه اساس زندگی انسان را حفظ کرامت و عزت نفس تشکیل می دهد ، انجام هر گونه کاری که این موهبت الهی را خدشه دار سازد از نظر اسلام ممنوع است . به تعبیری روشنتر ، هر نوع سلطه گری و سلطه پذیری ناروا ، اکیداً ممنوع می باشد . امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید :

وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حَرَّأً (۳)

بنده دیگری مباش ، خدا ترا آزاد آفریده است .

۱ - انبیاء/ ۱۸ .

۲ - اسراء/ ۷۰ .

۳ - نهج البلاغه ، بخش نامه ها ، شماره ۳۸ .

نیز می فرماید :

ان الله تبارك وتعالى فوّض إلى المؤمن كلّ شيء إلّا اذلال نفسه .

خدا کارهای فرد با ایمان را به دست خود او سپرده (و او در انجام و ترك آنها آزاد گذارد) جز خوار ساختن خویش را(۱) .

روشن است که حکومتهای مشروع الهی با این قانون منافات ندارد ، چنانکه توضیح آن در بحث آینده خواهد آمد .

اصل بیست و چهارم

حیات عقلانی انسان از دیدگاه اسلام جایگاه ویژه ای دارد ، زیرا برتری و ملاک امتیاز انسان از سایر حیوانات به قوه تفکر و نیروی خرد او است . از این روی در آیات بسیاری از قرآن کریم ، بشر به تفکر و اندیشه ورزی دعوت شده است تا آنجا که پرورش فکر و تفکر در مظاهر خلقت را از ویژگی های خردمندان دانسته است . چنانکه می فرماید :

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَفَغُوداً وَعَلَى جُنُوِّهِمْ وَيَتَكَبَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا (۲) .

آنان کسانی هستند که خدا را ، ایستاده و نشسته و در حالیکه به پهلو خوابیده اند ، یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشنند و می گویند : پروردگارا این جهان را بیهود نیافریده ای (آیات مربوط به لزوم تفکر و مطالعه در مظاهر خلقت و آیات الهی بیش از آن است که در اینجا نقل شود) .

بر اساس چنین دیدگاهی است که قرآن ، انسانها را از پیروزیهای

۱ - وسائل الشیعه : ۱۱ / ۴۲۴ ، (کتاب الأمر بالمعروف ، باب ۱۲ ، حدیث ۴) .

۲ - آل عمران/ ۱۹۲ .

نسنجیده و کورکورانه از گذشتگان منع می کند.

اصل بیست و پنجم

آزادیهای فردی در قلمرو مسایل اقتصادی، سیاسی و غیره در اسلام مشروط به این است که با تعالی معنوی او منافات نداشته و نیز مصالح عمومی را خدشه دار نسازد. در حقیقت فلسفه تکلیف در اسلام همین است که می خواهد با موظف کردن انسان، کرامت ذاتی او را حفظ نموده و مصالح عمومی را تأمین کند. جلوگیری اسلام از بت پرستی و میگساری و نظایر آن برای حفظ کرامت و حرمت انسانی است، و از اینجا حکمت قوانین کیفری اسلام نیز روشن می گردد.

قرآن کریم اجرای قانون قصاص را عامل حیات انسان دانسته و می فرماید:

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولَئِكُمُ الْأُلْبَابُ (۱).

ای خردمندان، قصاص حافظ حیات شما است.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ وسلم) فرمود:

إِنَّ الْمُعْصِيَةَ إِذَا عَمِلَ بَهَا الْعَبْدُ سُرًّا لَمْ يَضُرِّ إِلَّا عَامَلَهَا، فَإِذَا عَمِلَ بَهَا عَلَانِيَةً وَلَمْ يُغَيِّرْ أَضْرَرَتْ بِالْعَامَةِ.

هرگاه فردی به صورت پنهانی مرتکب گناه شود فقط به خود ضرر می زند، ولی اگر آشکارا انجام دهد و مورد اعتراض واقع نشود به عموم ضرر می رساند. امام صادق (علیه السلام) پس از نقل حدیث می افزاید:

۱ - بقره/۱۷۹.

ذلک اَنَّهُ يُذْلِلُ بِعَمَلِهِ دِينَ اللَّهِ وَيَقْتَدِي بِهِ أَهْلُ عِدَادَةِ اللَّهِ.

علت این امر آن است که فرد متظاهر به گناه با رفتار خود حرمت احکام الهی را می شکند و دشمنان خدا از او پیروی می کنند(۱).

اصل بیست و ششم

یکی از مظاهر آزادی فردی در اسلام این است که در پذیرش دین اجباری نیست، چنانکه می فرماید:

لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْفَيْءِ (۲) .

زیرا دین مطلوب در اسلام ، ایمان و باور قلبی است و این چیزی نیست که با عنف و زور در دل انسان جای گیرد ، بلکه در گروه حصول یک رشته مقدمات است که مهمترین آنها روشن شدن حق از باطل می باشد . هرگاه این شناخت حاصل شود ، در شرایط طبیعی ، انسان حق را برمی گزیند .

درست است که « جهاد » یکی از فرایض مهم اسلامی است ، ولی معنای آن اجبار دیگران به پذیرش اسلام نیست ، بلکه مقصود از آن برطرف ساختن موائع ابلاغ پیام الهی به گوش جهانیان است تا « تبیین رشد » تحقق پذیرد . طبیعی است چنانچه سوداگران زر و زور روی اغراض مادی و شیطانی مانع رسیدن پیام آزادیبخش دین به گوش جان انسانها گردند ، فلسفه نبوت (که همانا ارشاد و هدایت بشر است) اقتضا می کند که جهادگران هرگونه مانع و یا موائع را از سر راه بردارند ، تا شرایط ابلاغ پیام حق به افراد بشر فراهم گردد .

از مباحث گذشته ، دیدگاه اسلام در باره انسان و جهان روشن گردید . در

۱ - وسائل الشیعة ۴۰۷/۱۱ ، کتاب الأمر بالمعروف ، باب ۴ ، حدیث ۱ .

۲ - بقره/ ۲۵۶ .

این مورد اصول و نکات دیگری نیز وجود دارد که در جای مناسب خواهیم آورد .
اینک به بیان دیدگاههای اسلام در زمینه اعتقادات و احکام می پردازیم .

فهرست ... بعد

(۲/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

قبل ... فهرست ... بعد

منشور عقاید امامیه

بخش دوم کلیات عقاید

توحید و مراتب آن

اصل بیست و هفتم

اعتقاد به وجود خدا ، اصل مشترک میان همه شرایع آسمانی می باشد ، و اصولاً فصلِ ممیز انسان الهی (پیرو هر شریعتی که می خواهد باشد) از فرد مادی در همین امر نهفته است .

قرآن کریم وجود خدا را امری روشن و بی نیاز از دلیل می دارد ، و هرگونه شک و تردید در این باره را بی مورد تلقی می کند . چنانکه می فرماید :

أَفِي اللَّهِ شَكٌ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

در عین روشن بودن وجود خدا ، قرآن برای کسانی که می خواهند از طریق تفکر و استدلال ، خدا را بشناسند و شک و تردیدهای احتمالی را از ذهن خویش بزدایند ، راههایی را پیش روی آنان گشوده است که مهمترین آنها طرق زیر است :

۱. احساس و استدلال و نیازمندی انسان به موجودی برتر که در شرایط ویژه ای خود را نشان می دهد ، و این همان ندای فطرت انسانی است که او را به سوی مبدء آفرینش فرا می خواند . قرآن می فرماید :

۱ - ابراهیم / ۱۰ .

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلَّذِينَ حَنِيفُوا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي قَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا
نیز می فرماید :

فَإِذَا رَكِنُوا فِي الْفُلُكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۲) .

آنگاه که در کشتی می نشینند [و کشتی آنان ، در تلاطم امواج سهمگین دریا ، در آستانه غرق شدن قرار می گیرد] خالصانه خدا را می خوانند ، ولی آنگاه که آنان را به ساحل نجات رساند ، شرک منور زند .

۲. دعوت به مطالعه عالم طبیعت و تأمل در شگفتیهای آن که نشانه های روشن وجود خداوند است ; نشانه هایی که حاکی از مداخله علم و قدرت و تدبیر حکیمانه در جهان هستی است :

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاحْتِلَافِ الْلَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لُّؤْلِي الْأَلْبَابِ ((٣)).
بدرستی که در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز نشانه هایی برای خردمندان است.

آیات مربوط به این امر ، بسیار است و ما به عنوان نمونه به ذکر همین آیه بسنده می کنیم .

بدیهی است آنچه گفتیم بدین معنا نیست که راه خداشناسی منحصر به همین دو راه است ، بلکه برای اثبات وجود خدا دلایل بسیاری وجود دارد که متکلمان اسلامی در کتب کلامی خود آورده اند .

۱ - روم/ ۳۰ .

۲ - عنکبوت/ ۶۵ .

۳ - بقره/ ۱۹۰ .

مراتب توحید

همه شرایع آسمانی بر اساس توحید و یکتاپرستی استوار بوده ، و بارزترین اصل مشترک در میان آنها اعتقاد به توحید است ; هر چند در میان پیروان برخی از شرایع انحرافاتی در این عقیده مشترک رخ داده است . ذیلاً با الهام از قرآن کریم و احادیث اسلامی و به کمک برهان عقلی ، مراتب توحید را بیان می کنیم :

اصل بیست و هشتم

نخستین مرتبه توحید ، توحید ذاتی است . توحید ذاتی دو تفسیر دارد :

الف - ذات خداوند یکتا و بی همتا است و برای او مثل و مانندی متصور نیست .

ب - ذات خداوند بسیط است و هیچگونه کثرت و ترکیبی در آن راه ندارد .

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در بیان دو معنای فوق چنین فرموده است : ۱ .

هو واحد ليس له في الأشياء شبه : او یکتا است و برای او در میان موجودات مانندی نیست .

۲ . وَالَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَحَدُ الْمَعْنَى لَا يَنْقُسُمُ فِي وِجْدَنْ وَلَا وَهْمَ وَلَا عُقْلَ(۱) .

او « آَحَدُ الْمَعْنَى » است یعنی نه در خارج و نه در وهم و نه در عقل برای او ،

جزء متصور نیست .

بنا بر آنچه گفته شده ، تثلیث مسیحیت (خدای پدر ، خدای پسر ، خدای روح

۱ - توحید ، صدوق ، ص ۸۴ ، باب ۳ ، حدیث ۳ .

القدس) از نظر منطق اسلامی باطل است ، و در آیاتی از قرآن کریم نادرستی آن بیان شده است ، چنانکه در کتب کلامی نیز مشروحًا در این باره بحث گردیده است و ما در اینجا به یک بیان بسنده می کنیم و آن اینکه :

تثلیث ، به معنای سه خدایی ، از دو حال بیرون نیست : یا هر یک از این سه خدا ، دارای وجود و شخصیت جداگانه ای هستند ، یعنی هر یک واحد کل الوهیت می باشد ؛ در این صورت با توحید ذاتی به معنی نخست (برای او نظیری نیست) مخالف است ، و یا این سه خدا دارای یک شخصیت بوده ، و هر یک جزئی از آن را تشکیل می دهد ؛ در این صورت نیز مستلزم ترکیب بوده و با معنی دوم توحید ذاتی (او بسیط است) مخالف خواهد بود .

اصل بیست و نهم

دومین مرتبه توحید ، توحید در صفات ذاتی خداوند است . ما خدا را واحد همه صفات کمالی می دانیم ، و عقل و وحی بر وجود این کمالات در ذات باری دلالت می کنند . بنا بر این خداوند : عالم ، قادر ، حی ، سميع ، بصیر و ... است . این صفات از نظر مفهوم با یکدیگر تفاوت دارند و آنچه را که ما از کلمه « عالم » می فهمیم غیر آن چیزی است که از واژه « قادر » درک می کنیم ، ولی سخن در جای دیگر است و آن اینکه ، همان طور که این صفات در مفهوم با یکدیگر مغایرت دارند ، آیا در واقعیت خارجی ، یعنی در وجود خدا ، نیز مغایرت دارند یا متحدون ؟ در پاسخ باید گفت ، از آنجا که مغایرت آنها در ذات خداوند ، ملازم با کثرت و ترکیب در ذات الهی است ، قطعاً باید گفت صفات مذبور ، در عین اختلاف در مفهوم ، در مقام عینیت ، وحدت دارند . به دیگر تعبیر : ذات خداوند در عین بساطت همه این کمالات را دارا می باشد ، و آنچنان نیست که بخشی از ذات خدا را علم ، بخشی دیگر را قدرت ، و بخش سوم را حیات تشکیل دهد . و

به تعبیر محققان : بل هو علُّم كُلُّه و قدرة كُلُّه و حيَاة كُلُّه . (۱) .

بنا بر این صفات ذاتی خداوند ، در عین قدیم و ازلی بودن ، عین ذات او می باشد ، و نظریه کسانی که صفات حق را ازلی و قدیم ، ولی زاید بر ذات می دانند درست نیست چه ، این نظریه در حقیقت از تشبيه صفات خدا به انسان سرچشمه گرفته و از آنجا که صفات در انسان ، زاید بر ذات او می باشد ، تصور شده است که در خدا نیز این چنین است .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

لم يَرِلَ اللَّهُ - جَلَّ وَعَزَّ - رِبِّنَا وَالْعِلْمُ ذَائِثٌ وَلَا مَعْلُومٌ ، وَلَمْسُعُ ذَائِثٍ وَلَا مَسْمُوعٍ ،
وَالْبَصَرُ ذَائِثٌ وَلَا مُبَصِّرٌ ، وَالْقُدْرَةُ ذَائِثٌ وَلَا مَقْدُورٌ (۲) .

خداوند از ازل پروردگار ما بوده و هست ، و پیش از آنکه معلوم ، مسموع ، مبصر و مقدوری وجود داشته باشد ، علم ، سمع ، بصر و قدرت عین ذات او بود

امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز در بیان وحدت صفات حق با ذات وی چنین می فرماید :

وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لِهِ نَفْيُ الصَّفَاتِ عَنْهُ ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صَفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ المَوْصُوفِ وَ
شَهَادَةُ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهَا غَيْرُ الصَّفَةِ <(۳)>

کمال اخلاص در توحید این است که صفات (زاید بر ذات) را از او نفی کنیم ،
زیرا هر

۱ - صدر المتألهین ، اسفار أربعه ، ج ۶ ، ص ۱۳۵ .

۲ - توحید ، صدوق ، ص ۱۳۹ ، باب ۱۱ ، حدیث ۱ .

۳ - نهج البلاغه ، خطبه ۱ .

صفتی بر تغایرش با موصوف ، و هر موصوفی بر جدایش از صفت گواهی می دهد (۱) .

اصل سی ام
مرتبه سوم توحید ، توحید در خالقیت و آفریدگاری است . یعنی جز خداوند

آفریدگار دیگری وجود ندارد و آنچه که لباس هستی می پوشد مخلوق و آفریده او است . قرآن بر این وجه از توحید تأکید دارد و می فرماید :

فُلِ اللَّهِ الْخَالِقُ كُلُّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۲) .

او است آفریدگار هر چیز ، و او اتس یگانه غالب .

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلُّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (۳) .

خدا پروردگار شما است که آفریننده هر چیز است ، جز او خدایی نیست .

علاوه بر وحی ، خرد نیز بر توحید در « خالقیت » گواهی می دهد ، زیرا ما سوی الله ممکن و نیازمند است و طبعاً رفع نیاز و تحقق خواسته های وجودی او از جانب خدا خواهد بود .

توحید در خالقیت ، البته به معنی نفی اصل سببیت در نظام هستی نیست ، زیرا تأثیر پدیده های امکانی در یکدیگر ، منوط به اذن الهی بوده ، و وجود سبب و نیز سببیت اشیا - هر دو - از مظاهر اراده او به شمار می روند . اوست که به

۱ - برخی به دلیل بی اطلاعی ، این نظریه را ، نظریه « معطله » خوانده اند ، در حالیکه « معطله » به کسانی گفته می شود که صفات جمال را برای ذات خداوند اثبات نمی کنند و لازمه کارشان خلو ذات خداوند از کمالات وجودی است . این عقیده نادرست هیچ ربطی به نظریه عینیت صفات با ذات ندارد ، بلکه نظریه عینیت در عین اثبات صفات جمال برای خداوند ، از اشکالاتی نظری تعدد قدما که در قول به زیادی صفات بر ذات است ، مبررا می باشد .

۲ - رعد/۱۶ .

۳ - غافر/۶۲ .

خورشید و ماه گرمی و درخشندگی عنایت کرده است ، و هرگاه نیز بخواهد این تأثیرگذاری را از آنها می گیرد . از این جهت او آفریدگاری یکتا و بی همتا است . همان گونه که در اصل هشتم اشاره شد ، قرآن نیز نظام سببیت را تأیید کرده است . چنانکه می فرماید :

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتَبَرِّئُ سَحَابَةً فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَسْأَءُ

خدایی که بادها را می فرستد، آنگاه باد ابر را برمی انگیزد . سپس خدا آن را در آسمان به هر نحو که بخواهد می گستراند . در آیه فوق صریحاً به تأثیر باد در تحریک و راندن ابرها تصریح شده است .

شمول دایره خالقیت خدا نسبت به همه پدیده ها ، مستلزم آن نیست که کارهای زشت بندگان به خدا نسبت داده شود . زیرا هر پدیده ، به حکم اینکه یک موجود امکانی است ، نمی تواند بدون استناد به قدرات و اراده کلی خدا جامه هستی بپوشد ، ولی در مورد انسان باید افزود از آنجا که وی موجودی مختار(۲) و صاحب اراده بوده و در فعل خود ، به تقدير الهی ، نقش تصمیم گیری دارد ، چگونگی شکل پذیری فعل از نظر طاعت و معصیت مربوط به نحوه تصمیم گیری و اراده او است .

به تعبیر دیگر : خدا هستی بخش است ، و هستی به صورت مطلق ، از او و مستند بدوست و از این نظر هیچ قبحی در کار نیست . چنانکه فرمود :

الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَةً (۳) .

ولی این نحوه تصمیم گیری انسان است که موجب مطابقت یا عدم مطابقت

۱ - روم/ ۴۸ . ۲ - در باره اختیار انسان در مبحث عدل سخن خواهیم گفت . ۳ - سجده ۷/ .

آن با معیارهای عقل و شرع می گردد . برای توضیح بیشتر مسئله ، دو فعل از افعال انسان مانند : « خوردن » و « نوشیدن » را در نظر بگیرید . این دو فعل ، از آنجا که سهمی از هستی دارند ، به خدا مستند می باشند ، ولی از این نظر که وجود و هستی در آنها در قالب « اكل » و « شرب » درآمده و انسان با فعالیت اختیاری اعضای خود آن را ، به این شکل در آورده است ، باید مربوط به فاعل باشد ، زیرا به هیچ عنوان نمی توان این دو فعل را با این قالب و شکل به خدا نسبت داد . بنا بر این خدا مُعطی وجود ، و انسان آكل و شارب و فاعل و انجام دهنده کار است .

اصل سی و یکم

چهارمین مرتبه توحید ، توحید در ریویت و تدبیر جهان و انسان است ، توحید

ریوی دو قلمرو دارد :

۱. تدبیر تکوینی ؛

۲. تدبیر تشریعی .

از تدبیر تشریعی در اصل جدگانه سخن خواهیم گفت . فعلاً به توضیح توحید در قلمرو تدبیر تکوینی می پردازیم .

مقصود از تدبیر تکوینی ، کارگردانی جهان آفرینش است . بدین معنا که اداره جهان هستی - بسان ایجاد و احداث آن - فعل خداوند یکتا است . درست است که در کارهای بشری تدبیر از احداث تفکیک پذیر است ، مثلاً فردی کارخانه ای را می سازد و دیگری آن را اداره می کند ، ولی در عالم آفرینش ، آفریدگار و کارگردان یکی است ، و نکته آن این است که تدبیر جهان جدا از آفرینشگری نیست .

تاریخ انبیا نشان می دهد که مسئله توحید در خالقیت مورد مناقشه امتهای آنان بوده و اگر شرکی در کار بوده است ، نوعاً مربوط به تدبیر و کارگردانی عالم و به تبع آن عبودیت و پرستش می شده است . مشرکان عصر ابراهیم خلیل (علیه السلام) تنها به یک خالق اعتقاد داشتند ، ولی به غلط می پنداشتند که ستاره ، ماه یا خورشید ارباب و مدبر جهانند ، و مناظره ابراهیم نیز با آنان در همین مسئله بوده است^(۱) .

چنانکه در زمان یوسف نیز ، که پس از ابراهیم می زیست ، باز شرک مربوط به مسئله ریویت بوده است - تو گویی خدا پس از آفرینش جهان ، کارگردانی آن را به دیگران سپرده است - این مطلب از گفتگوی یوسف با مصحابان زندانی او به دست می آید . آنجا که به آنان می گوید :) ءأَرْبَابُ مُتَفَرِّفُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْفَهَارُ^(۲) .

همچنین از آیات قرآن استفاده می شود که مشرکان عصر رسالت قسمتی از سرنوشت خود را در دست معبدوها خود می دانستند . چنانکه می فرماید :

وَالْخُدُوا مِنْ ذُوْنِ اللَّهِ الْآَلِهَةُ لَيَكُوْنُوا لَهُمْ عَزًا^(۳) .

جز خدا ، خدایانی را برگزیدند تا به پیروزی برسند ، توانایی یاری دادن به آنها را ندارند ، ولی مشرکان بسان سپاهی در خدمت بتها می باشند .

قرآن در آیات متعدد به مشرکان هشدار می دهد که شما چیزهایی را می پرستید که قادر نیستند به خود و نیز به پرستش کنندگان خود سود و زیانی

۱ - انعام/ ۷۶ - ۷۸ .

۲ - یوسف/ ۳۹ .

۳ - مریم/ ۸۱ .

برسانند . این دسته از آیات حاکی از آن است که مشرکان عصر پیامبر معتقد به سود و زیان رساندن معبدان خود بوده اند (۱) ، و این امر انگیز نده آنان به پرستش بتها بود . این آیات و نظایر آنها که بیانگر عقاید مشرکان در عصر رسالت می باشد ، حاکی است که آنان در عین اعتقاد به توحید در خالقیت ، در قسمتی از امور مربوط به ربوبیت حق ، مشرك بوده و معبدهای خود را در آن امور مؤثر می دانستند . قرآن برای بازداری آنان از پرستش بتها ، انگیزه مزبور را باطل می کند و می گوید : معبدهای شما کمتر از آنند که بتوانند چنین نقشی داشته باشند .

در برخی از آیات مشرکان را نکوهش می کند که برای خداوند ، نظیر و همانند تصویر کرده و آنها را به اندازه خدا دوست می دارند : وَمِنَ النَّاسِ مَن يَأْخُذُ مِنْ ذُوْنِ اللَّهِ أَنْذَادًا يُحِبُّوْنَهُمْ كَحْبُ اللَّهِ (۲) .

يعنى برخی از مردم برای خدا همتایانی برگزیده و آنان را بسان خدا دوست می دارند .

نکوهش در قرار دادن « نَذْ » برای خدا ، در آیات دیگر(۳) نیز وارد شده و از آیات مزبور بر می آید که مشرکان برای آنها شئونی مانند شئون خدا می اندیشیدند ، سپس به خیال داشتن چنین مقامات آنها را دوست داشته و پرستش می کردند . به دیگر سخن : چون آنها را ، از برخی از جهات « نَذْ » و « نظیر » و « مثل » خدا می پنداشتند ، از این جهت به پرستش آنها می پرداختند .

قرآن از زیان مشرکان در روز رستاخیز نقل می کند که آنان در نکوهش خود و
بتها چنین می گویند :

۱ - یونس/۱۸ و فرقان/۵۵ .

۲ - بقره/۱۶۵ .

۳ - بقره/۲۱ ، ابراهیم/۳۰ ، سباء/۳۳ ، زمر/۸ ، فصلت/۹ .

ثَالِهُ إِنْ كُلًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٌ * إِذْ لُسُوْيِكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ

به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم ، زمانی که شماها (بتان) را با خدا
یکسان می گرفتیم .

آری دایره ریوبیت حق بسیار گسترده است ، از این جهت مشرکان معاصر با
رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ وسلم) در مورد امور مهمی چون رزق ، احیا و
اماکن ، و تدبیر کلی جهان موحد بودند .

چنانکه می فرماید :

فُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنَ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ
مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيَّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقْلُ أَفْلَاثَ تَنَقُونَ
(۲) .

بگو کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد ، کیست که صاحب
اختیار گوشها و چشمها شما است ، کیست که زنده را از مرده ، و مرده را از
زنده خارج می سازد ، و کیست که امر آفرینش را تدبیر می کند ؟

همگی می گویند : خدا . بگو ، پس چرا پروا نمی کنید ؟ !

فُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ اللَّهُ فُلْ أَفْلَاثَ تَذَكَّرُونَ * فُلْ
مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ اللَّهُ فُلْ أَفْلَاثَ تَنَقُونَ (۳) .

بگو ، زمین و آنچه که در آن است از آن کیست (بگویید) اگر می دانید . مؤگدا
می گویند از آن خدادست ، بگو پس چرا یادآور نمی شوید . بگو پروردگار

۱ - شعراء/۹۷ - ۹۸ .

۲ - یونس/۳۱ .

۳ - مؤمنون/۸۴ - ۸۷ .

هفت آسمان و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ قطعاً می‌گویند خدا. بگو پس
چرا پروا نمی‌کنید؟!

ولی همین افراد، به حکم آیات سوره مریم و یس، که قبلًاً متذکر شدیم، در
مواردی مانند پیروزی در جنگ، مصونیت از خطر در سفر، و نظایر آن،
معبودان خویش را مؤثر در سرنوشت جهان می‌انگاشتند و روشنتر آنکه
شفاعت را حق آنان دانسته و معتقد بودند که آنان می‌توانند بدون اذن خدا
شفاعت کنند و شفاعت آنان مؤثر خواهد بود.

بنا بر این منافات ندارد که برخی از افراد، در بعضی امور، تدبیر را از آن خدا
دانسته و موحد باشند، ولی در امور دیگر مانند شفاعت، سود و زیان، و عزت و
مفقرت، تدبیر و سرورشته داری برخی از امور را در اختیار معبودهایی دانسته و
به تأثیرگذاری آنها معتقد باشند.

آری، گاهی مشرکان برای توجیه شرکورزی و بت پرستی خود می‌گفتند:
پرستش ما به خاطر این است که از این طریق به خدا نزدیک شویم (یعنی ما آنها
را در زندگی خود مؤثر نمی‌دانیم). قرآن این توجیه را از آنان چنین نقل می‌کند
:

مَا ظَبْدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَا إِلَى اللَّهِ رُّلْفِي
بتهما را جز برای نزدیک شدن به خدا نمی‌پرستیم.

ولی در ذیل آیه یادآور می‌شود که آنان در این ادعا دروغ می‌گویند چنان که می‌
فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَادِبٌ كَفَّارٌ (۲۰).

خدا دروغگوی کفرپیشه را هدایت نمی‌کند.

۱ - زمر/۳ .

۲ - زمر/۳ .

اماً توحید در ربویت، به معنی کشیدن خط بلان بر هر نوع اندیشه تدبیر مستقل از اذن الهی - اعم از کلی و جزئی - برای غیر خدا در مورد انسان و جهان است. منطق توحیدی قرآن، با ابطال اندیشه هر نوع تدبیر مستقل است که عبادت غیر خدا را مردود می شمارد.

دلیل توحید ربوی روشن است: زیرا در مورد جهان و انسان، «کارگردانی دستگاه خلقت» جدا از «آفرینش» آن نیست و اگر خالق جهان و انسان یکی است مدبر آنها نیز یکی بیشتر نیست. به علت همین پیوند روشن میان خالقیت و تدبیر جهان است که خدای متعال در قرآن آنجا که سخن از آفرینش آسمانها به میان می آورد، خود را مدبر جهان معرفی می کند و می گوید:

اللهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمَّى يُدَبِّرُ الْأُمْرَ . . .

خدایی که آسمانها را بدون ستونی که دیده شود برا فراشت، آنگاه بر سریر قدرت چیره گشت، و خورشید و ماه را مسخر نمود، هر یک تا وقت معین حرکت می کنند، او مدبر امر آفرینش است.

در آیه دیگر هماهنگی نظام حاکم بر آفرینش را دلیل یگانگی مدبر جهان دانسته می فرماید:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَهَا (۲).

اگر در آسمان و زمین خدایانی جز «الله» بود، نظام آن دو به تباہی می گرایید. توحید در تدبیر، با اعتقاد به مدبرهای دیگر که «با اذن خدا» انجام وظیفه می کنند، و در حقیقت جلوه ای از مظاهر ربویت خدا می باشند، منافات ندارد.

۱ - رعد/۲.

۲ - انبیاء/۲۲.

لذا قرآن در عین تأکید بر توحید در ربویت، به وجود مدبران دیگر تصريح کرده می فرماید:

فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا

اصل سی و دوم

مقصود از تدبیر ، همان اداره جهان و انسان در کلیه شئون و جهات ، اعم از دنیا و آخرت ، از حیث تکوین و تشریع است . بنا بر این تدبیر امور بشر در تمام شئون منحصراً از آن خداوند یکتاست .

اینک به وجه دوم توحید ربوی (تدبیر در تشریع) توجه کنید :

تدبیر در تشریع

همان گونه که در پنهان تکوین خداوند یگانه مدل بر است ، و تدبیر جهان آفرینش و زندگی انسان در دست اوست (تدبیر تکوینی) همچنین هر نوع امور مربوط به شریعت نیز - اعم از حکومت و فرمانروایی ، تقنين و قانونگذاری ، اطاعت و فرمانبرداری ، و شفاعت و مغفرت گناه - همگی در اختیار اوست ، و هیچکس بدون اذن او حق تصرف در این امور را ندارد . از این روی توحید در حاکمیت ، توحید در تشریع ، توحید در اطاعت و . . . از شاخه های توحید در تدبیر شمرده می شوند .

بنا بر این اگر پیامبر به عنوان حاکم بر مسلمین برگزیده شده ، این گزینش به اذن پروردگار بوده است و درست به همین علت می باشد که اطاعت او مانند

۱ - نازعات/۵ .

اطاعت خدا لازم شمرده شده ، بلکه عین اطاعت خداست . می فرماید :

مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ

و نیز می فرماید : وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا يُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ (۲) .

چه ، اگر اذن و فرمان الهی نبود ، پس از اینکه حاکم بود و نه مطاع ، و در حقیقت حکومت و اطاعت او تجلیگاه حکومت و اطاعت خدا است .

ضمناً از آنجا که تعیین تکلیف از شئون ربویت است ، هیچکس حق ندارد به

غیر آنچه که خدا فرمان داده است داوری کند :

وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۳) .

همچنین شفاعت و بخشش گناهان از حقوق مختص خدا است ، و هیچکس نمی

تواند بدون اذن او شفاعت کند ، چنانکه می فرماید :

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ (۴) .

و نیز می فرماید :

إِلَّا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضَى (۵) .

بنا بر این ، از دیدگاه اسلامی ، خرید و فروش اوراق مغفرت به تصور اینکه فردی غیر از مقام ریوبی می تواند بهشتی را بفروشد یا عطاب اخروی را از کسی باز دارد ، آن گونه که در مسیحیت رایج بود ، کاری بی اساس است ، چنان که می فرماید :

۱ - نساء / ۸۰ .

۲ - نساء / ۶۶ .

۳ - مائدہ / ۴۴ .

۴ - بقره / ۲۵۵ .

۵ - انبیاء / ۲۸ .

(۱/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ

با توجه به آنچه گفته شد ، یک فرد موحد باید در امور مربوط به شریعت ، خدا را تنها مرجع و مدبر بداند مگر آنکه خود خدا کسی را برای فرمانروایی و بیان تکالیف دینی برگزیند .

اصل سی و سوم

توحید در عبادت ، اصل مشترک میان تمام شرایع آسمانی است ، و به یک معنا ، هدف از بعثت پیامبران الهی تذکر و یادآوری این اصل بوده است ، چنانکه می فرماید :

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنَّ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ (۲) .

در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم تا به مردم بگوید خدا را بپرستید و از پرسش طاغوت دوری گزینید . همه مسلمانان در نماز به توحید در عبادت گواهی داده و می گویند :

إِيَّاكَ تَعْبُدُ (۳) .

بنا بر این ، در اینکه فقط باید خدا را پرستش کرد و از پرستش غیر او دوری جست ، سخنی نیست و با این قاعده کلی یک نفر هم مخالفت ندارد . اگر سخنی باشد در باره برخی از امور است که آیا انجام دادن آنها مصدق عبادت غیر خداست یا نه ؟ برای رسیدن به داوری قطعی در این زمینه ، باید به تعریف منطقی عبادت پرداخته و عملی را که تحت عنوان پرستش قرار می گیرد از عملی

۱ - آل عمران / ۱۳۵ .

۲ - نحل / ۳۶ .

۳ - فاتحه / ۵ .

که به عنوان تعظیم و تکریم انجام می شود ، جدا سازیم .
تردیدی نیست که پرستش پدر و مادر و انبیا و اولیا حرام و شرک است و در عین حال تکریم و تعظیم آنان لازم و عین توحید می باشد :
وَقَضَى رَبُّكَ أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْأَوَالِدِينِ إِحْسَانًا
اکنون باید دید عنصری که « عبادت » را از « تکریم » جدا می سازد چیست ، و چگونه یک عمل در بعضی موقع (مانند سجده ملائکه بر آدم و سجده فرزندان یعقوب بر یوسف) عین توحید بوده ولی همان عمل در موقع دیگر (مانند سجده در برابر بتها) عین شرک و بت پرستی است ؟ پاسخ این سؤال از بحثی که قبل از در باره توحید در تدبیر انجام گرفت ، آشکار می گردد .

عبادت و پرستش (که از غیر خدا نفی و نهی شده است) آن است که انسان در مقابل موجودی خضوع کند با این اعتقاد که او به طور مستقل سرنوشت جهان یا انسان و یا بخشی از سرنوشت آن دو را در دست دارد و به تعبیر دیگر ، « رب » و « مالک جهان و انسان » است .

ولی اگر خضوع در مقابل موجودی از این نظر صورت گیرد که وی بندۀ صالح خدا و صاحب فضیلت و کرامت و یا منشأ احسان و نیکی در مورد انسان است، چنین عملی تکریم و تعظیم خواهد بود نه عبادت. اگر سجده فرشتگان یا فرزندان یعقوب، رنگ شرك و عبادت غیر خدا را نپذیرفت، به علت همین بود که خضوع مذبور با اعتقاد به عبودیت و بندگی ولی همراه با کرامت آدم و یوسف (و در عین حال، کرامت و بزرگواری آنان در درگاه الهی) سرچشمۀ گرفته بود، نه از اعتقاد به ریویت و پروردگاری آنان.

۱ - اسراء/ ۲۳ .

با توجه به این ضابطه می‌توان در باره احترام و تکریمی که مسلمانان در مشاهد مشرفه به اولیائی مقرّب الهی می‌گذارند قضاوت و داوری کرد. پیداست که بوسیeden ضرایح مقدسه یا اظهار شادمانی در روز ولادت و بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآل‌ه وسلم)، و جنبه تکریم و اظهار محبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآل‌ه وسلم) را دارد، و هرگز از اموری چون اعتقاد به ریویت او سرچشمۀ نمی‌گیرد. همچنین مسائلی چون سروdon اشعار در مدایح و مراثی اولیائی الهی، حفظ آثار رسالت و ساختن بنا بر قبور بزرگان دین نه شرك است و نه بدعت. شرك نیست زیرا سرچشمۀ اعمال، محبت و علاقمندی به اولیائی الهی است (نه اعتقاد به ریویت آنان)؛ بدعت نیز نیست زیرا اعمال مذبور مبنای قرآنی و حدیثی دارد که همان اصل لزوم محبت و موّدّت به پیامبر و خاندان او باشد، و اعمال تکریم آمیز ما در روزهای ولادت و بعثت، جلوه‌ای از بروز این مودت است (توضیح این امر، در بخش مربوط به بدعت خواهد آمد).

متقابلًا سجده مشرکان بر بتها از این جهت منفی و مطرود بود که از اعتقاد به ریویت و کارگردانی بتها و اینکه قسمتی از سرنوشت مردم در دست آنها است، سرچشمۀ می‌گرفت، و مشرکین لاقل عزت و ذلت و مغفرت و شفاعت را در دست آنها می‌دانستند.

بخش سوم

کلیات عقاید ۲

صفات خداوند

اصل سی و چهارم

از آنجا که ذات خداوند حقیقتی غیر متناهی است و مثل و نظیری ندارد ، انسان راهی به درک کنه ذات خداوند نخواهد داشت ، در عین حال می توان او را از طریق صفات جمال و جلال شناخت .

مقصود از صفات جمال ، صفاتی است که نشان دهنده کمال وجودی خداوند است ، مانند علم ، قدرت ، حیات ، اختیار و نظایر آن .

مقصود از صفات جلال نیز صفاتی است که خدا اجل و برتر از آن است که به آنها وصف شود ، زیرا این صفات نشانه نقص و کاستی ، و عجز و ناتوانی موصوف است ، و خدای متعال ، غنی مطلق و منزه از هر نقص و عیب است . جسمانیت ، داشتن مکان ، قرار گرفتن در زمان ، ترکیب و امثال آن . از جمله این گونه صفات است . گاه از این دو نوع صفات ، به ثبوتی و سلبی نیز تعبیر نیز تعبیر می شود ، که مقصود از هر دو یک چیز است .

اصل سی و پنجم

در بحث شناخت یادآور شدیم که راههای عمدۀ شناخت حقایق ، حس ، عقل و وحی است . برای شناخت صفات جلال و جمال الهی نیز می توان از این دو راه بهره گرفت .

۱ . راه عقل : مطالعه جهان آفرینش و اسرار و رموز نهفته در آن ، که همگی مخلوق خداوند است ، ما را به کمالات وجودی خدا رهبری می کند . آیا می توان تصور کرد بنای کاخ عظیم خلقت ، بدون دانایی و توانایی و اختیار برافراشته شده باشد ؟ ! قرآن مجید برای تأیید حکم عقل در این باره ، به مطالعه آیات تکوینی در قلمرو آفاق و انفس دعوت می کند ، چنانکه می فرماید :

فُلِ اَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

بگو دیدگان خود را باز کنید و ببینید در آسمانها و زمین چه حقایقی وجود دارد ؟ البته در مطالعه جهان طبیعت ، عقل این راه را به کمک حس می پیماید . بدینگونه

که ، ابتدا حس موضوع را به صورت شگفت درک می کند ، آنگاه عقل شگفتی مخلوق را نشانه عظمت و جمال خالق می گیرد .

۲. راه وحی : آنگاه که دلایل قعیطی ، نبوت و وحی را اثبات کرد ، و روشن شد که کتاب و گفتار پیامبر همگی از جانب خدا است ، طبیعاً آنچه در کتاب و سنت آمده می تواند راهگشای بشر در شناخت صفات خدا باشد . در این دو مرجع ، خدا به برترین صفات وصف شده ، و در این زمینه کافی است بدانیم که در قرآن ۱۳۵ اسم و صفت برای خدا بیان گردیده است که به یک مورد مهم بسنده می کنیم :

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَمَّمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) .

۱ - یونس/ ۱۰۱/ .

۲ - حشر/ ۲۲/ ۱۴ .

او است خدایی که جز او خدایی نیست ; فرمانروای منزه از نقص ، ایمنی بخش ، رقیب و نگهبان ، قدرتمند ، عظیم الشأن و شایسته تعظیم . منزه است خدا از آنچه برای او شریک قرار می دهند . اوست آفریدگار صورتگر ، برای او است نامهای نیکوتر ، آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبیح می گویند ، و او است قدرتمند و حکیم .

در اینجا باید یادآور شویم ، کسانی که از بحث در باره شناخت صفات خدا سرباز می زند در حقیقت گروه « معطله » می باشند ، زیرا انسان را از معارف بلندی که عقل و وحی به آن هدایت می کند محروم می سازند ، و اگر بحث و گفتگو در باره این گونه از معارف ممنوع بود ، ذکر این همه صفات در قرآن و امر به تدبیر در آنها لزومی نداشت .

اصل سی و ششم

صفات خدا از زاویه دیگر به دو قسم تقسیم می شود :

الف - صفات ذات ؛

ب - صفات فعل .

مقصود از صفات ذات ، صفاتی است که در وصف خداوند به آنها تصور ذات کافی است ، و به اصطلاح از مقام ذات خداوند انتزاع می شود ، مانند علم و قدرت و حیات .

مقصود از صفات فعل نیز ، صفاتی است که ذات خداوند با ملاحظه صدور فعل از او ، به آنها متصف می شود ، مانند : آفرینندگی ، رزق دهی ، بخشنده‌گی و مانند آن ، که همگی با توجه به صدور فعل از خدا انتزاع می شوند .

به عبارت دیگر ، تا از خداوند فعلی به نام خلقت و رزق صادر نشود او را خالق و رازق بالفعل نمی توان خواند ، هر چند قدرت ذاتی بر خلقت و رزق و رحمت و مغفرت دارد .

در خاتمه یادآور می شویم که همه صفات فعل خداوند ، از ذات و کمالات ذاتی خدا سرچشمeh می گیرند ، یعنی خداوند دارای کمال مطلقی است که مبدء همه این کمالات فعلی است .

صفات ذات خداوند

پس از آگاهی از تقسیم صفات خداوند به صفات ثبوتی و سلبی ، و ذاتی و فعلی ، شایسته است مهمترین مسائل مربوط به آن را مطرح نماییم :

اصل سی و هفتم

الف - علم ازلی و گسترده

علم خدا ، به حکم اینکه عین ذات اوست ، ازلی بوده و بی نهایت می باشد . خدای متعال علاوه بر علم به ذات ، به مساوی ذات نیز اعم از کلی و جزئی ، پیش از وقوع و بعد از وقوع آگاه است . قرآن بر این حقیقت تأکید بسیار دارد ، چنانکه می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ يُكْلِلُ شَيْءَ عَلِيمٌ

و نیز می فرماید :

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ الْطَّيِّفُ الْخَيِّرُ (۲) .

احادیث ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هم کراراً بر ازلیت و گسترده‌گی علم

خداوند تأکید شده است ، چنانکه امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

۱ - عنکبوت/ ۶۲ .

۲ - ملک/ ۱۴ .

- [۶۸]

لَمْ يَرِنْ عَالَمًا بِالْمَكَانِ قَبْلَ تَكْوِينِهِ كَعْلَمَهُ بِهِ بَعْدَ مَا كَوَّنَهُ وَ كَذَلِكَ عَلَمَهُ بِجَمِيعِ

الْأَشْيَاءِ (۱) .

آگاهی او از مکان پیش از آفرینش بسان آگاهی او از آن بعد از خلقت آن است و به همین منوال علم او به تمام اشیاء و مخلوقات .

ب - قدرت گسترده

توانایی خدا ، بسان علم وی ، از لی بوده و به حکم اینکه عین ذات اوست مانند علم حق ، نامحدود است . قرآن بر گستردنگی قدرت خداوند تأکید کرده و می فرماید :

وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲) .

و نیز می فرماید :

وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُفْتَدِرًا (۳) .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

الْأَشْيَاءُ لَهُ سَوَاءٌ عِلْمًا وَقُدْرَةً وَسُلْطَانًا وَمُنْكَأً وَإِحْاطَةً (۴) .

همه اشیا ، از نظر دانش و قدرت و تسلط و مالکیت و احاطه خداوند بر آنها ، یکسانند .

ضمناً اگر ایجاد اشیای ممتنع و محال بالذات از قلمرو قدرت و سیطره خداوند بیرون است ، به علت نارسایی قدرت حق نیست ، بلکه به علت نارسایی ممتنع است که قابلیت تحقق و هستی را ندارد (و به اصطلاح ، نقص در قابل است) . مولای متقيان علی (علیه السلام) آنگاه که از او در باره ایجاد ممتنعات سؤال شد

۱ - توحید صدوق ، ص ۱۳۷ ، باب ۱۰ ، حدیث ۹ .

۲ - احزاب/ ۲۷ .

۳ - کهف . ۴۵.

۴ - توحید صدوق ، باب ۹ ، حدیث ۱۵ .

چنین فرمود :

إِنَّ اللَّهَ تَبَارُكَ وَتَعَالَى لَا يَنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَالَّذِي سَأَلْتُنِي لَا يَكُونُ^(۱) .

خداوند متعال پیراسته از عجز و ناتوانی است ، و آنچه که از آن سؤال کردی شدنی نیست .

ج - حیات

خدای دانا و توانا ، قطعاً حی و زنده نیز هست ، زیرا دو وصف پیشین از ویژگیهای موجود زنده است ، و از همین جا دلایل حیات الهی نیز روشن می شود . البته صفت حیات در خداوند : بسان سایر صفات . از هرگونه نقص پیراسته است ، و از خصوصیات این صفت در انسان و مانند بن (همچون عروض موت) منزه می باشد . چه ، از آنجا که او حی بالذات است ، مرگ به ساحت او راه ندارد . و به عبارت دیگر ، چون وجود خداوند کمال مطلق است ، قطعاً موت که نوعی نقص است به ذات او راه نخواهد داشت . چنانکه می فرماید :

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ^(۲) .

د - اراده و اختیار

فاعل آگاه از فعل خویش ، کاملتر از فاعل ناآگاه است . همچنانکه فاعل مريد و مختار در فعل خود (که اگر بخواهد انجام دهد و اگر نخواهد انجام ندهد) کاملتر از فاعل مضطر و مجبور است که ناگزیر تنها باید یک طرف فعل یا ترك را برگزیند . با توجه به نکته فوق ، و نیز ملاحظه این امر که خدا کاملترین فاعل در پنهان هستی است ، طبعاً باید گفت که ذات ربوبی فاعل مختار است ، نه مجبور از جانب غیر یا مضطر از ناحیه ذات ، و اگر می گوییم خدا مريد است مقصود مختار

۱ - توحید صدوق ، ص ۱۳۳ ، باب ۹ ، حدیث ۹ .

۲ - فرقان / ۵۸ .

بودن او است .

اراده ، به معنای معروف در انسان که امری تدریجی و حادث است ، در ذات الهی راه ندارد . از این روی در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) برای جلوگیری از خطأ و انحراف اشخاص ، اراده حق عین انجام و تحقق فعل تلقی شده است ، چنانکه می فرماید :

اراده مربوط به انسان حالتی درونی است که به دنبال آن فعل انجام می شود ، اما اراده خدا ایجاد فعل است بدون آنکه چنین حالتی در او حادث گردد(۱) . از این بیان روشن شد که اراده - به معنی اختیار - از صفات ذات بوده ، ولی به معنی ایجاد و هستی بخشیدن ، از صفات فعل است .

۱ - کافی ۱۰۹/۱ .

صفات فعل خداوند

اکنون که با رؤوس مطالب مربوط به صفات ذات آشنا شدیم ، شایسته است با برخی از صفات فعل نیز آشنا گردیم . در اینجا سه صفت را بررسی می کنیم :

- ۱ . تکلم ؛
- ۲ . صدق ؛
- ۳ . حکمت .

اصل سی و هشتم

قرآن کریم خدا را به صفت تکلم وصف کرده می فرماید :

وَكَلَمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا

و نیز می فرماید :

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَ اللَّهَ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءَ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً (۲) .

بشر را نرسد که خدای متعال با وی سخن بگوید مرا از طریق وحی ، یا از پس پرده ، یا آنکه رسولی نزد وی بفرستد .

۱ - نساء ۱۶۴/۱ .

۲ - شوری/۵۱.

بنا بر این در اینکه تکلم یکی از صفات خدا است شکی نیست ، سخن در باره حقیقت آن است و اینکه این صفت ، از صفات ذات خداوند است یا از صفات فعل ؟ چه ، پیداست تکلم به آن صورتی که در انسان موجود است برای خداوند قابل تصور نیست .

از آنجا که وصف تکلم در قرآن مجید آمده ، لازم است برای فهم حقیقت آن نیز به خود قرآن مراجعه کنیم . قرآن تکلم خدا با بندگان خویش را ، چنانکه دیدیم ، به سه نحو معرفی می کند و می فرماید :

وَمَا كَانَ لِيَشْرُ أَن يُكَلِّمَ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي
يُؤْذِنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَيْهِ حَكِيمٌ
۱. إِلَّا وَحْيًا : الهم به قلب .

۲. أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ : از پشت پرده ، به گونه ای که بشر سخن خدا را می شنود ولی او را نمی بیند ، چنانکه سخن گفتن خدا با موسی چنین بوده است .

۳. أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا : رسولی فرشته ای را می فرستد تا به اذن پروردگار به او وحی نماید .

در این آیه تکلم خدا به این صورت بیان شده است که وی کلامی را ایجاد می کند ، گاه بدون واسطه و گاه به واسطه فرشته . ضمناً در صورت نخست ، گاه کلام مستقیماً به قلب پیامبر القا می شود و گاه از طریق گوش به قلب او می رسد ، و در هر سه صورت تکلم به معنی ایجاد کلام بوده و از صفات فعل خداوند است . این یک تفسیر از تکلم خدا به کمک راهنمایی قرآن ، تفسیر دیگر اینکه : خدا موجودات جهان را « کلمات » خود می شمارد ، چنانکه می فرماید :

۱ - شوری/۵۱.

فَلَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا^۱
بِمِثْلِهِ مَدَادًا

بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگارم مرگب گردد ، دریا پایان می پذیرد

پیش از آنکه کلمات پرورده‌گارم به پایان برسد، ولو دریایی دیگر همانند وی را به کمک بن بیاوریم.

در این آیه، مقصود از «کلمات»، آفریده‌های خدا است که جز ذات الهی کسی قادر به شمارش آنها نیست، به گواه اینکه قرآن در آیه ای حضرت مسیح را «کلمة الله» خوانده و می‌فرماید:

وَكَلِمَةُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ (۲).

امیر مؤمنان (علیه السلام) در یکی از سخنان خود کلام خدا را به ایجاد و فعل او تفسیر کرده می‌فرماید: «یقول لمن أراد كونه كن (فیكون)، لا بصوت يُقرَع ولا بنداء يُسْمَع، وإنما كلامه سبحانه فعل منه أنشأه ومثله» (۳).

چیزی را که می‌خواهد لباس هستی به روی بپوشاند، به وی می‌گوید: «باش» پس موجود می‌شود، ولی گفتن او با صدای کوبنده، و ندای شنیده شده نیست، سخن خدا فعلی از او است، موجود را از عدم به وجود می‌آورد و به آن تحقق و عینیت می‌بخشد.

اصل سی و نهم

از بحث گذشته که واقعیت کلام خدا به دو تفسیر که دومی اعم از اولی است روشن شد، ضمناً ثابت می‌گردد که کلام خدا حادث است و قدیم نیست.

۱ - کهف/ ۱۰۹.

۲ - نساء/ ۱۷۱.

۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴.

زیرا کلام او همان فعل است و طبعاً فعل خدا حادث بوده و در نتیجه «تكلم» امری حادث خواهد بود.

با آنکه کلام خدا حادث است، برای رعایت ادب و نیز به منظور اینکه سوء تفاهمی پیش نیاید، به کلام خدا «مخلوق» نمی‌گوییم، زیرا چه بسا آن را به معنی «مجموع» و ساختگی تفسیر کنند. و الا اگر از این جهت صرف نظر کنیم، طبعاً ما سوی الله مخلوق خدا بوده و آفریده او است. سلیمان بن جعفری می-

گوید : از امام هفتم موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسیدم : آیا قرآن مخلوق است ؟ حضرت در پاسخ گفت : من می گویم قرآن کلام خدا است^(۱) .

در اینجا از ذکر نکته ای ناگزیریم و آن اینکه در اوایل قرن سوم در سال ۲۱۲ هـ ق مسئله ای به نام قدیم یا حادث بودن قرآن ، در میان مسلمین مطرح شده و مایه اختلاف و دو دستگی حادی گردید ، در حالیکه طرفداران قدیم بودن قرآن توجیه درستی برای ادعای خود نداشتند ، زیرا در اینجا احتمالاتی در کار است که طبق برخی از آنها قرآن مسلماً حادث و طبق برخی دیگر قدیم است .

اگر مقصود ، کتاب قرآن و کلمات قرآن است که تلاوت می شود ، و یا کلماتی است که جبرئیل امین از خدا دریافت کرد و به قلب پیامبر نازل نمود ، مسلماً همه اینها حادث است ، و اگر مقصود مفاهیم و معانی آیات قرآنی است که قسمتی از آنها مربوط به قصص پیامبران ، و غزوات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) است ، آنها را نیز نمی توان قدیم دانست .

وبالآخره اگر مقصود ، علم خدا به قرآن از نظر لفظ و معنی است ، مسلماً علم خدا قدیم و از صفات ذات او است ، ولی علم غیر از کلام است .

۱ - توحید صدوق ، ص ۲۲۳ ، باب القرآن ما هو ، حدیث ۲ .

اصل چهلم

یکی از صفات خداوند « صدق » است ، یعنی در گفتار خود راستگو است و شائبه کذب در گفتار او راه ندارد . دلیل این امر نیز روشن است ، زیرا دروغ شیوه جاهلان ، نیازمندان ، عاجزان و ترسویان است ، و خدا از همه اینها پیراسته است . به تعبیر دیگر ، دروغگویی قبیح است و خداوند از فعل قبیح منزه است .

اصل چهل و یکم

یکی از صفات کمال خداوند ، حکمت است ، چنانکه حکیم از نامهای او است . مقصود از حکیم بودن خداوند این است که :

اوّلاً ، افعال خداوند از نهایت اتقان و کمال برخوردار است . ثانیاً ، خداوند از انجام کارهای ناروا و عبث منزه است .

گواه معنی نخست ، نظام شکفت انگیز جهان آفرینش است که کاخ عظیم خلقت را به نحو احسن برافراشته است ، چنانکه می فرماید :

وَمَا حَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنُهُمَا بِاطِّلَّا

آسمان و زمین و آنچه را که در میان آن دو قرار دارد ، به باطل (بیهوده) نیافریدم .

گذشته از این ، خداوند کمال مطلق است و فعل او نیز باید از کمال برخوردار بوده و از عبث و بیهودگی پیراسته باشد .

۱ - ص/ ۲۷ .

صفات سلبی خداوند

اصل چهل و دوم

در تقسیم صفات خداوند یادآور شدیم که صفات الهی بر دو نوع است : صفات جمال و صفات جلال . آنچه که از سinx کمال است صفات جمال یا صفات ثبوتی خوانده می شود ، و آنچه که از سinx نقص می باشد صفات جلال یا صفات سلبی نام دارد .

هدف از صفات سلبی ، تنزیه ساخت خداوند از نقص و نیازمندی است . ذات خدا به حکم اینکه غنی و کمال مطلق است از هر وصفی که حاکی از نقص و نیازمندی باشد ، پیراسته می باشد . از این جهت ، متكلمان اسلامی می گویند : خدا جسم و جسمانی نیست ، محل برای چیزی نیست ، و در چیزی نیز حلول نمی کند ، زیرا همه این خصوصیات ، ملازم با نقص و نیازمندی موجودات است .

از جمله صفات دیگری که حاکی از نقص است مرئی بودن است ، زیرا لازمه مرئی بودن این است که شرایط لازم برای رویت در آن تحقق یابد از قبیل :

الف - در مکان و جهت خاصی قرار گیرد .

ب - در تاریکی قرار نداشته باشد و به اصطلاح نوری بر آن بتابد .

ج - فاصله معینی میان بیننده و او وجود داشته باشد .

روشن است که این شرایط از آثار موجود جسمانی و مادی است ، نه خدای برتر .

گذشته از این ، خدای مرئی از دو حالت بیرون نیست : یا مجموع وجود او مرئی است ، یا برخی از آن ; در صورت نخست خداوند محیط ، محافظ و محمدود خواهد بود ، و در صورت دوم دارای اجزاء است . و هر دو ، دون شأن خداوند سبحان است .

آنچه گفته شد مربوط به رؤیت حسّی و بصری بوده و رؤیت قلبی و شهود باطنی که در پرتو ایمان کامل به دست می آید از موضوع بحث بیرون است ، و در امکان و بلکه وقوع آن برای اولیای الهی جای تردید نیست .

ذلک یمانی ، از یاران امیرمؤمنان (علیه السلام) ، به امام عرض کرد : آیا خدای خود را دیده ای ؟ امام در پاسخ گفت : من چیزی را که نمی بینم نمی پرستم .

آنگاه سائل پرسید : چگونه او را می بینی ؟ امام فرمود :

لا تدرکه العینون بمشاهدة العيان ولكن تدركه القلوب بحقائق الإيمان(۱) .

دیدگان ظاهری او را نمی بینند ، اما دلها در پرتو حقیقت ایمان او را می بینند .
گذشته از امتناع عقلی رؤیت خداوند با چشم سر ، قرآن نیز به صراحة امکان رؤیت را نفی کرده است .

(۲/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

وقتی حضرت موسی (علیه السلام) (به اصرار بنی اسرائیل) از خداوند درخواست رؤیت می کند ، جواب نفی می شنود ، چنانکه می فرماید :

رَبُّ أَرْبَيِ الْأَنْظَرِ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي (۲) .

موسی گفت خدای خودت را به من بنما تا به تو بنگرم ، خدا گفت ، هرگز مرا نمی بینی .

ممکن است سؤال شود اگر رؤیت خدا ممکن نیست ، پس چرا قرآن

۱ - نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۹ .

۲ - اعراف/ ۱۴۳ .

می فرماید : روز قیامت بندگان شایسته به او می نگرند چنانکه می فرماید :

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ تَأْضِيرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا تَأْظِيرَةٌ

در آن روز چهره هایی شاداب به سوی خدا می نگرند .

پاسخ این است که مقصود از نگاه کردن در آیه کریمه ، انتظار رحمت خداوند

است ، زیرا در خود آیات دو شاهد بر این مطلب وجود دارد :

۱ . نگاه را به چهره ها نسبت می دهد و می گوید : صورتهای شاداب به سوی او
می نگرند ، و اگر مقصود دیدن خدا بود ، لازم بود دیدن به چشمها نسبت داده
شود ، نه به صورتها .

۲ . در این سوره در باره دو گروه سخن گفته شده است :

گروهی که چهره درخشان و شاداب دارند و پاداش آنها را با جمله :
إِلَى رَبِّهَا تَأْظِيرَةٌ (۲) .

بیان کرده است ، و گروه هی که چهره ای گرفته و غمزده دارند و کیفر آنها را با
جمله :

ثُطُنُ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (۳) را ذکر کرده است .

مقصود از جمله دوم روشن است ، و آن اینکه ، این گروه می دانند که عذاب
کمرشکنی متوجه آنها خواهد شد و طبعاً در انتظار چنین عذابی خواهند بود .
به قرینه مقابله میان این دو گروه ، می توان به مقصود از آیه نخست دست یافت ،
و آن اینکه ، دارندگان چهره های شاداب در انتظار رحمت خدا می باشند ، و اینکه
می گوید به سوی خدا می نگرند کنایه از انتظار رحمت است . برای آن در

۱ - قیامت/ ۲۲ - ۲۳ .

۲ - قیامت/ ۲۳ .

۳ - قیامت/ ۲۵ .

زبان عربی و فارسی شواهد بسیاری وجود دارد ، در زبان فارسی می گویند :

فلانی چشمش به دست دیگری است ، یعنی از او انتظار کمک دارد .
بعلاوه در تفسیر آیات قرآن اصولاً نباید به یک آیه اکتفا کرد ، بلکه باید آیات مشابهی را که در همان موضوع وارد شده اند در یک جا گردآورد و از مجموع آنها به مفهوم حقیقی آیه دست یافت . در موضوع رؤیت نیز اگر مجموع آیات مربوط به آن در قرآن و سنت گردآوری شوند ، امتناع رؤیت خداوند از نظر اسلام روشن می گردد .

ضمناً از همین جا معلوم می شود که درخواست رؤیت توسط حضرت موسی ، به علت اصرار بنی اسرائیل بوده است که می گفتند : همین گونه که صدای خدا را می شنوی و نقل می کنی ، خدا را هم ببین و برای ما وصف کن :

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَى اللَّهَ جَهَرًا

از این روی حضرت درخواست رؤیت کرد و پاسخ منفی شنید ، چنانکه می فرماید :

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَمَةُ رَبِّهِ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أُنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَأَيِ (۲) .

آنگاه که موسی به وعده گاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت ، موسی گفت : پروردگارا خودت را به من بنمایان تا به تو بنگرم ، خدا فرمود : هرگز مرا نمی بینی . . .

۱ - بقره/۵۵ ، نساء/۱۵۳ .

۲ - اعراف/۱۴۳ .

صفات خبری

اصل چهل و سوم

آنچه تاکنون از صفات الهی بیان شد (جز تکلم) همگی از نوع صفاتی بودند که عقل بر اثبات یا نفی آنها در مورد خداوند داوری می کرد ، ولی یک رشته صفات در قرآن و احادیث وارد شده است که جز نقل ، مدرک دیگری برای آنها نیست .

مانند :

- ۱ . يَدَاللهِ : إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِلَمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَأْتِ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ
 ۲ . وَجْهَ اللَّهِ : وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا ثُوَّلُوا قَيْمَ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلَيْهِمْ (۲).

مشرق مغرب از آن خدا است ، پس به هر سو روی بگردانید ، خدا آنجا است ، ذات خدا محیط (و یا رحمت او گسترده) و دانا است .

۳ . عَيْنُ اللَّهِ : وَاصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيَنَا (۳) .

با نظارت و تعلیم ما کشتی را بساز .

_____ ۴ . اسْتَوَاءَ بِرِّ عَرْشٍ : الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۴) .

۱ - فتح ۱۰/ .

۲ - بقره ۱۱۵/ .

۳ - هود ۳۷/ .

۴ - طه ۵/ .

خدا بر عرش استیلا یافت . و نمونه های دیگر .

علت اینکه اینها را صفات خبریه می گویند این است که فقط نقل از آن خبر داده است .

لازم به یادآوری است که از نظر عقل و خرد نمی توان این صفات را بر معنای عرفی آن حمل نمود ، زیرا لازمه آن تجسيم و تشبيه است که عقل و نقل بر نادرستی آن گواهی می دهد ، بدین جهت برای دستیابی به تفسیر واقعی این صفات ، باید مجموع آیات قرآن را در نظر گرفت . ضمناً باید دانست که زبان عرب مانند دیگر زبانها آکنده از مجاز و کنایه است و قرآن کریم که با زبان قوم سخن می گوید این شبیه را به کار گرفته است . اینک به تبیین این صفات می پردازیم :

الف - در آیه نخست می گوید : آنان که با تو بیعت می کنند (دست تو را به عنوان بیعت می فشنند) همانا با خدا بیعت می کنند (زیرا بیعت با فرستاده ، بیعت با فرستنده است) . سپس می گوید : دست خدا بالای دستهای آنها است ، یعنی قدرت خدا برتر از قدرت آنها است ، نه اینکه خدا دارای دست جسمانی بوده و

دستهای وی بالای دستهای آنها قرار دارد . گواه این مطلب آن است که در ادامه

آیه می گوید :

فَمَنْ تَكَثَ فَإِلَمَا يَنْكُثْ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا
عَظِيمًا

آن کس که بیعت شکنی کند به زیان خود عمل کرده است ، و آن کس که به بیعت خود وفادار باشد ، پاداش عظیم خواهد داشت .

۱ - فتح ۱۰ .

این نوع سخن گفتن که پیمان شکنان را تهدید کرده و وفا کنندگان به پیمان را نوید می دهد ، نشان دهنده این است که مقصود از « یادالله » قدرت و حاکمیت خداوند است ، و اصولاً کلمه « ید » گاه در فرهنگهای مختلف کنایه از قدرت می باشد ، چنانکه می گویند : دست بالای دست بسیار است .

ب - مقصود از وجه در مورد خداوند متعال ، ذات خداوند است ، نه عضو مخصوص در انسان و مانند آن . قرآن آنجا که از فنا و نابودی انسانها گزارش می دهد و می فرماید :

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَان

به دنبال آن از بقا و پایداری وجود خدا و اینکه فنا در او راه ندارد سخن گفته و می فرماید :

وَيَنْقَى وَجْهُ رَبِّكَ دُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۲) .

ذات پروردگارت که صاحب جلال و عظمت است باقی می ماند .

از این بیان ، معنی آیه مورد بحث روشن می شود و آن اینکه مقصود این است که خدا در نقطه خاصی نیست ، بلکه وجود او محیط بر همه چیز است و به هر طرف رو کنیم به سوی او روی نموده ایم . آنگاه برای اثبات این مطلب دو صفت را یادآور می شود :

۱ . واسع : وجود خداوند نامتناهی است .

۲ . علیم : از همه چیز آگاه است .

ج - در آیه سوم قرآن یادآور می شود که : نوح از جانب خدا مأمور ساختن کشتی شد . از آنجا که ساختن کشتی در نقطه ای دور از درای مایه استهزا

۱ - رحمن/ ۲۶ .

۲ - رحمن/ ۲۷ .

و ایذای گروهی از ناآگاهان بوده است ، لذا در چنین شرایطی ، خدا به او می فرماید : تو کشتی را بساز ، تو زیر نظر ما هستی ، و این عمل را ما به تو وحی کردیم . مقصود این است که نوح طبق دستور خداوند عتمل کرده و طبعاً مورد حفظ و حمایت وی قرار دارد و استهزاگران آسیبی به او نخواهند رساند .

د - عرش در لغت عرب به معنی تخت و سریر است و « استواء » زمانی که با کلمه « علی » همراه می شود به معنی استقرار و استیلا می باشد . از آنجا که فرمانروایان معمولاً با استقرار بر سریر حکومت ، به تدبیر امور مملکت می پرداختند ، لذا این نوع تعبیر ، کنایه از استیلا بر قلمرو حکومت و قدرت بر تدبیر امور است . گذشته از دلایل عقلی و نقلی گذشته که لامکانی خداوند را ثابت می کند ، گواه روشن بر اینکه هدف از این گونه تعبیرها جلوس بر تخت و سریر جسمانی نیست بلکه کنایه از استیلا بر تدبیر امور جهان آفرینش است ، دو چیز است :

۱ . در بسیاری از آیات قرآن قبل از این جمله ، از آفرینش آسمان و زمین و اینکه خداوند کاخ خلقت را بدون ستونه مرئی آفریده است سخن می گوید .

۲ . در بسیاری از آیات ، پس از آوردن این جمله ، از تدبیر امور جهان یاد می کند .

از اینکه این جمله در میان دو مطلب یعنی آفرینش و تدبیر جهان قرار گرفته است ، می توان مقصود از استواء بر عرش را به دست آورد و آن اینکه قرآن می خواهد برساند : آفرینش هستی با آن عظمت موجب آن نشد که زمام امور از دست خدا بیرون برود ، بلکه او گذشته از خلقت ، زمام تدبیر جهان را نیز در چنگ دارد و ما از میان این آیات به ذکر یکی اکتفا می کنیم :

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْفَرْشِ
يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ

حقاً که پروردگار شما خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز (دوره) آفرید ، سپس بر عرش (تدبیر) استیلا یافت ، تدبیر امر خلقت در دست اوست ، هیچ شفاعت کننده ای جز به اذن خداوند شفاعت نمی کند .

۱ - یونس/۳ .

۲ - در این باره به آیات رعد/۲ ، سجده/۴ ، اعراف/۵۴ رجوع شود .

قبل ... فهرست ... بعد

(۳/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

قبل ... فهرست ... بعد

منشور عقاید امامیه

بخش چهارم کلیات عقاید ۳

عدل الهی

اصل چهل و چهارم

همه مسلمانان خدا را عادل می دانند ، و عدل یکی از صفات جمال الهی است . و پایه این اعتقاد آن است که در قرآن ، هرگونه ظلم از خدا نفی شده و او به عنوان « قائم به قسط » یاد گردیده است ، چنانکه می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِنْ قَالَ ذَرْهَ (۱)

خدا به اندازه ذره ای ستم نمی کند .

و نیز می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا (۲)

خدا هرگز به مردم ستم نمی کند .

نیز می فرماید :

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمُ قَائِمًا بِالْقِسْطِ (۳)

خدا ، فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند که جز او خدایی نیست ، و او قائم به قسط است .

۱ - نساء / ۴۰ .

۲ - يونس / ۴۴ .

۳ - آل عمران / ۱۸ .

گذشته از آیات یاد شده ، عقل نیز به روشنی بر عدل الهی داوری می کند . زیرا عدل ، صفت کمال است و ظلم صفت نقصن ; و عقل بشر حکم می کند که خداوند همه کمالات را دارا بوده و از هرگونه عیب و نقصی در مقام ذات و فعل منزه است .

اصولاً ظلم و ستم ، همواره معلول یکی از عوامل زیر است :

۱ . فاعل ، زشتی ظلم را نمی دارد (ناآگاهی) .

۲ . فاعل زشتی ظلم را می دارد ولی از آنجا عدل ناتوان است یا به آن ظلم نیازمند است (عجز و نیاز) .

۳ . فاعل زشتی ظلم را می دارد و بر انجام عدل نیز تواناست ، ولی چون شخصی حکیم نیست از انجام کارهای ناروا باکی ندارد (جهل و سفاهت) .

بدیهی است که هیچیک از عوامل مذبور در خداوند راه ندارد ، و لذا افعال الهی ، همگی عادلانه و حکیمانه است .

استدلال فوق در حدیثی که از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ وسلم) روایت شده آمده است(۱) ، شیخ صدوقد روایت می کند : فردی یهودی نزد پیامبر آمد و پرسشهایی را مطرح ساخت که از آن جمله راجع به عدل الهی بود . پیامبر (صلی الله علیه وآلہ وسلم) در وجه اینکه خداوند ظلم نمی کند فرمود :

لِعِلْمِهِ يُقْبِلُهُ وَإِسْتِغْنَاهُ عَنْهُ .

خداوند چون به زشتی ظلم آگاه است ، و نیازی نیز به آن ندارد ، لذا ظلم نمی کند

(۲)

متکلمان عدليه هم در بحث عدل الهی به اين استدلال تممسک نموده اند^(۳)

۱ - توحید صدوق ، باب الأطفال ، ذيل حديث ۱۳ (ص ۳۹۷ - ۳۹۸) .

۲ - در دعای روز جمعه آمده است : « وإنما يعجل من يخاف الفوت وإنما يحتاج إلى الظلم ، الضعيف ». .

۳ - كشف المراد ، ص ۳۰۵ .

با توجه به اين آيات ، مسلمانان بر عدل الهی اتفاق نظر دارند ، ولی در تفسیر عدل خداوند اختلاف داشته و هر کدام یکی از دو نظریه زیر را برگزیده اند :

الف - عقل انسان حسن و قبح افعال را درک کرده ، فعل حسن را نشانه کمال فاعل ، و فعل قبیح را نشانه نقص او می داند . خداوند نیز از آنجا که بالذات واجد همه کمالات وجودی است ، لذا فعل وی کامل و پسندیده است و ذات اقدسش از هرگونه فعل قبیح پیراسته خواهد بود .

يادآوری اين نکته لازم است که عقل هرگز در باره خدا حکمی صادر نمی کند و نمی گويد خدا « باید » عادل باشد ، بلکه کار خرد در اینجا کشف واقعیت فعل خداوند است . یعنی با توجه به کمال مطلق ذات حق و پیراستگی وی از هرگونه نقص ، کشف می کند که فعل او نیز در غایت کمال بوده و از نقص پیراسته است ، و در نتیجه با بندگانش به عدل رفتار خواهد کرد . آيات قرآنی ياد شده نیز ، در حقیقت مؤید و مؤکد چیزی است که انسان از طریق عقل درک می کند ، و این همان مسئله ای است که در علم کلام اسلامی به آن « حسن و قبح عقلی » گفته می شود ، و طرفداران این نظریه را « عدليه » می نامند که در پیشاپیش آنان امامیه قرار دارند .

ب - در برابر این نظریه ، نظریه دیگری وجود دارد که مدعی است عقل و خرد انسان از شناخت حسن و قبح افعال - حتی به صورت کلی - عاجز و ناتوان است ، و یگانه راه شناخت حسن و قبح افعال ، وحی الهی است ! آنچه که خدا به انجام آن ، دستور دهد حسن است ، و آنچه که از آن نهی کند قبیح . بر پایه این نظریه ،

چنانچه خدا فرمان دهد بیگناهی را به دوزخ بیفکنند یا گنهکای را به پشت برند، عین حُسن و عدل خواهد بود ! این گروه می گویند اگر خدا را به عدل توصیف می کنیم صرفاً از این جهت است که در کتاب آسمانی چنین صفتی وارد شده است .

اصل چهل و پنجم

از آنجا که مسئله حسن و قبح عقلی پایه بسیاری از عقاید ما شیعیان است ، ذیلاً به صورت فشرده به دو دلیل از دلایل متعدد آن اشاره می کنیم :

الف - هر انسانی ، پیرو هر مسلک و مرامی باشد و در هر نقطه از نقاط جهان زندگی کند ، زیبایی دادگری و زشتی ستم ، و همچنین زیبایی عمل به پیمان و زشتی پیمان شکنی و حسن « پاسخ نیکی را به نیکی دادن » و قبح « در برابر نیکی بدی کردن » را درک می کند . مطالعه تاریخ بشر به این حقیقت گواهی می دهد ، و تاکنون دیده نشده است که انسان عاقلی این مطلب را انکار نماید .

ب - چنانچه فرض کنیم عقل از درک حسن و قبح افعال بکلی ناتوان است ، و انسانها باید در شناخت حسن و قبح همه افعال ، به شرع مراجعه کنند ، ناگزیر باید پذیریم که حتی حسن و قبح شرعی نیز قابل اثبات نیست . زیرا اگر فرض کنیم شارع از حُسن یک فعل و زشتی فعل دیگر خبر دهد ، ما نمی توانیم از این خبر ، به حسن و قبح آنها پی ببریم ، مادام که احتمال کذب در این سخن او می دهیم . مگر اینکه قبلًا زشتی کذب و منزه بودن شارع از این صفت زشت اثبات شده باشد ، و آن هم جز از طریق عقل امکان پذیر نیست(۱)

گذشته از این ، از آیات قرآنی استفاده می شود که عقل بشر بر درک حسن

۱ - عبارت محقق طوسی در تجربید الاعتقاد ناظر به این برهان است ، آنجا که گفته است : « ولا نتفاهم مطلقاً لو ثبتنا شرعاً » : اگر راه اثبات حسن و قبح منحصر در شرع باشد ، حسن و قبح افعال به کلی منتفی می شود نه شرعاً و نه عقلأً ثابت نمی شود .

و قبح پاره ای افعال توانا است . از اینروی خدای متعال خرد و وجود آنان را به

داوری می خواند ، چنانکه می فرماید :

أَفَنْجِعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۱)

آیا افراد مطیع را با مجرمان برابر می نهیم ؟ شما را چه شده است ، چگونه

داوری می کنید ؟ !

نیز می فرماید :

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۲)

آیا پاداش احسان چیزی جز احسان است ؟

در اینجا سؤالی مطرح است که لازم است به آن پاسخ گوییم . خدا در قرآن می

فرماید :

لَا يُسْئِلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ (۳)

خدا در مورد کاری که انجام می دهد مور سؤال واقع نمی شود و این انسانها

هستند که مورد بازخواست قرار می گیرند .

اکنون سؤال می شود خداوند خود را برتر از آن می داند که از وی سؤال شود .

بنا بر این هر فعلی از او صادر شود مورد بازخواست قرار نمی گیرد ، در حالیکه

بنا بر حسن و قبح عقلی اگر فرضًا خدا فعل قبیحی را انجام دهد ، مورد سؤال

قرار می گیرد که چرا انجام داد ؟

پاسخ : علت اینکه خدا مورد سؤال قرار نمی گیرد این است که او حکیم است و

از فاعل حکیم هیچگاه فعل ناروا سر نمی زند ، و پیوسته حکمت ملازم با

۱ - قلم/ ۳۵ - ۳۶ .

۲ - رحمن/ ۶۰ .

۳ - انبیاء/ ۲۳ .

حسن فعل است ، بنا بر این موضوعی برای سؤال باقی نمی ماند .

اصل چهل و ششم

عدل الهی در تکوین و تشریع و جزا تجلیات گوناگونی دارد ، که ذیلاً به شرح هر

یک می پردازیم .

الف - عدل تکوینی : خداوند به هر موجودی آنچه را که شایستگی آن را دارد عطا می کند ، و هرگز استعدادها را در مقام افاضه و ایجاد نادیده نمی گیرد .

قرآن می فرماید :

رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَةً ثُمَّ هَدَى (۱)

پروردگار ما کسی است که نیازهای وجودی هر چیزی را به او عطا کرده و او را هدایت می کند .

ب - عدل تشریعی : خدا انسان را که شایستگی کسب کمالات معنوی را دارد ، با فرستادن پیامبران و تشریع قوانین دینی هدایت می کند ، و نیز انسان را به آنچه خارج از توان او است تکلیف نمی کند . چنانکه می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَا عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعْلَكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲)

خدا به دادگری و نیکی و دستگیری از نزدیکان فرمان می دهد ، و از فحشا و کار ناروا و ستم نهی می کند ، شما را پند می دهد باشد که متذکر شوید . از آنجا که عدل و نیکی و دستگیری از بستگان ، مایه کمال انسان ، و آن سه فعل دیگر مایه سقوط اوست ، سه فعل نخست را واجب ساخته و از سه فعل اخیر نهی کرده است .

۱ - طه / ۵۰ .

۲ - نحل / ۹۰ .

همچنین در باره اینکه تکلیف الهی فراتر از توان انسان نیست می فرماید :

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (۱)

خدا هیچ انسانی را جز به مقدار توانش تکلیف نمی کند .

ج - عدل جزایی : خدا هرگز به مؤمن و کافر ، و نیکوکار و بدکار ، از نظر پاداش و کیفر یکسان نمی نگرند ، بلکه هر انسانی را مطابق استحقاق و شایستگی او ، پاداش و کیفر می دهد . بر همین اساس ، تا تکالیف خود را از هر طریق پیامبران به انسانها ابلاغ نکند و به اصطلاح اتمام حجت ننماید ، هرگز آنها را مُواخذه نمی

کند، چنانکه می فرماید:

وَمَا كُلًا مُغَدِّبٍ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا (۲)
تا پیامبری را نفرستیم، هرگز عذاب نمی کنیم.

و نیز می فرماید:

وَتَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا (۳)
در روز رستاخیز ترازوهای عدل را برپا می داریم، پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود.

اصل چهل و هفتم

خدا انسان را آفرید و برای آفرینش او هدفی است. هدف از آفرینش انسان نیز همان رسیدن به کمال مطلوب انسانی است که در سایه عبادت و بندگی خدا تحقق می یابد. هرگاه هدایت و پذیرش انسان به چنین هدف در گرو انجام

۱ - مؤمنون/ ۶۲ .

۲ - اسراء/ ۱۵ .

۳ - انبیاء/ ۴۷ .

مقدماتی از طرف خداوند باشد، خدا آن مقدمات را انجام می دهد و در غیر این صورت، آفرینش انسان فاقد هدف خواهد بود. از این روی پیامبران را برای هدایت بشر ارسال نموده، و بینات و معجزات خود را در اختیار آنان قرار داده است. همچنین برای ترغیب بندگان به اطاعت و تحذیر آنان از معصیت، در متن پیامهای خویش وعده و وعید قرار داده است.

آنچه گفته شد خلاصه ای از « قاعده لطف » در کلام « عدلیه » است که خود از فروع قاعده حسن و قبح به شمار رفته و مبنای بسیاری از مسائل اعتقادی است.

قضا و قدر

اصل چهل و هشتم

قضا و قدر از عقاید قطعی اسلامی است که در کتاب و سنت وارد شده و دلایل عقلی نیز آن را تأیید می کند.

آیات در باره قضا و قدر بسیار است که ذیلأً به برخی از آنها اشاره می کنیم .

قرآن در باره قدر می فرماید :

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدْرٍ (۱)

هر چیزی را به اندازه آفریده ایم .

همچنین می فرماید :

وَإِنْ مَنْ شَيْءٌ إِلَّا عِنْدَنَا حَزَائِلُهُ وَمَا تُنْزَلُهُ إِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ (۲)

چیزی نیست مگر اینکه گنجینه های آن نزد ما است ، و ما جز به مقدار معلوم آن را فرو نمی فرستیم .

در باره قضا نیز می فرماید :

۱ - قمر/ ۴۹ .

۲ - حجر/ ۲۱ .

وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِلَمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱)

هرگاه اراده قطعی خداوند به چیزی تعلق بگیرد ، به او می گوید باش ، پس آن چیز موجود می شود .

و نیز می فرماید :

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلَنَ (۲)

اوست که شما را از خاک آفرید ، آنگاه اجلی را مقرر داشت .

با توجه به این آیات و نیز روایات متعددی که در این زمینه وجود دارد ، هیچ مسلمانی نمی تواند قضا و قدر را انکار کند . هر چند معرفت تفصیلی به جزئیات مسئله لازم نیست ، و اصولاً برای کسانی که آمادگی ذهنی برای فهم این گونه مسائل دقیق ندارند ورود در آن شایسته نمی باشد ، چون چه بسا ممکن است در عقیده خود دچار اشتباه یا تردید شوند و به گمراهی افتد . از این جهت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) خطاب به این گروه می فرماید :

طريقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ ، وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ ، وَسِيرٌ إِلَهٌ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ(۳) .

راهی است تاریک آن را نپیمایید ، دریابی است ژرف در آن وارد نشوید ، و راز

الهی است خود را در کشف آن به تکلف نیاندازید .
البته هشدار امام مربوط به کسانی است که توان فهم این گونه معارف دقیق را
ندازند ، و چه بسا بحث درباره آن مایه گمراهی آنان می شود . شاهد بر این
مطلوب آن است که آن حضرت خود در موارد دیگر به تبیین قضا و قدر پرداخته

۱ - بقره/ ۱۱۷ .

۲ - انعام/ ۲ .

۳ - نهج البلاغه ، کلمات قصار/ ۲۸۷ .

است(۱) . لذا ما نیز در حدود معرفت خود با استفاده از قرآن و روایات و با کمک
عقل به شرح آن می پردازیم :

اصل چهل و نهم

« قَدْر » در لغت به معنی اندازه و مقدار بوده ، و قضا نیز به معنی حتمیت و
قطعیت است(۲)

امام هشتم (علیه السلام) در تفسیر قدر و قضا چنین می فرماید : قدر عبارت
است از اندازه گیری شیء از نظر بقاء و فنا ، و قضا همان قطعیت و تحقق
بخشیدن شیء است(۳)

اکنون که معنی لغوی این دو واژه روشن شد ، و دانستیم که اندازه گیری اشیا را
« قدر » ، وحتمیت و قطعیت آن را « قضا » می گویند ، به توضیح معنای
اصطلاحی این دو می پردازیم :

الف - تفسیر قدر

هر یک از مخلوقات ، به حکم اینکه ممکن الوجود است ، حدّ و اندازه وجودی
خاصی دارد ، مثلاً « جماد » به گونه ای اندازه گیری شده و نبات و حیوان به گونه
ای دیگر . نیز از آنجا که هستی اندازه گیری شده هر چیز ، مخلوق خداوند است ،
طبعاً تقدیر هم ، تقدیر الهی خواهد بود . ضمناً این مقدار و اندازه گیری به اعتبار
اینکه که فعل خداوند است ، « تقدیر و قدر فعلی » نامیده می شود و به این اعتبار
که خداوند قبل از آفریدن به آن عالم است ، « تقدیر و قدر علمی » خواهد بود . در

حقیقت ، اعتقاد به قدر ، اعتقاد به خالقیت خداوند به لحاظ خصوصیات

-
- ۱ - توحید صدوق ، باب ۶۰ ، حدیث ۲۸ ، نهج البلاغه ، کلمات قصار ۸۸/.
 - ۲ - مقایيس اللげ ، ج ، ص ۶۳ ، ۹۳ ، مفردات راغب ، ماده قدر و قضا .
 - ۳ - کافی ، ۱۵۸/۱ .

اشیا بوده و این تقدیر فعلی مستند به علم ازلی خداوند است ، در نتیجه اعتقاد به قدر علمی ، در حقیقت اعتقاد به علم ازلی خداوند است .

ب - تفسیر قضا

همان طور که یادآور شدیم ، «قضا» به معنی قطعیت وجود شیء است . مسلماً قطعیت یافتن وجود هر شیء بر اساس نظام علت و معلول ، در گرو تحقق علت تمام آن شیء است ، و از آنجا که نظام علت و معلول به خدا منتهی می گردد در حقیقت قطعیت هر چیزی مستند به قدرت و مشیت او است . این قضای خداوند در مقام فعل و آفرینش است ، و علم ازلی خداوند در مورد این حتمیت ، قضای ذاتی خداوند می باشد .

آنچه گفته شد مربوط به قضا و قدر تکوینی خداوند - اعم از ذاتی و فعلی - بود . گاه نیز قضا و قدر مربوط به عالم تشریع است . به این معنی که ، اصل تشریع و تکلیف الهی قضای خداوند بوده است ، و کیفیت و ویژگی آن مانند وجوب و حرمت و غیره نیز تقدیر تشریعی خداوند است . امیرمؤمنان در پاسخ فردی که از حقیقت قضا و قدر سؤال کرد ، این مرحله از قضا و قدر را یادآور شد و فرمود : مقصود از قضا و قدر ، امر به طاعت و نهی از معصیت ، و قدرت بخشیدن به انسان نسبت به انجام کارهای خوب و ترك کارهای ناپسند ، و توفیق دادن در تقرب به خداوند ، و رها کردن گنهکار به حال خود و وعد و وعید است ، اینها قضا و قدر خدا در افعال ما است(۱)

اگر می بینیم در اینجا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در پاسخ سائل ، فقط به تشریح قضا و قدر تشریعی اکتفا ورزیده ، شاید به پاس رعایت حال سائل یا حضار

۱ - توحید صدوق/ ۳۸۰ .

مجلس بوده است . زیرا در آن روز از قضا و قدر تکوینی و در نتیجه قرار گرفتن افعال انسان در قلمرو قضا و قدر ، جبر و سلب اختیار برداشت می شد ، به گواه اینکه حضرت در ذیل حدیث می فرماید :

وَمَا غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا تَظُنَّ إِلَّا الظُّنُونَ لِهِ مُحِيطٌ لِلأَعْمَالِ .

جز این گمان دیگری مبر ، زیرا چنان گمانی مایه حبط عمل می گردد . مقصود این است که ارزش افعال انسان بر پایه مختار بودن اوست و با فرض جبر در اعمال ، این ارزش از بین می رود .

حاصل آنکه : مورد قضا و قدر ، گاه تکوین است و گاه تشريع ، و هر دو قسم نیز دو مرحله دارد :

۱ . ذاتی (= علمی) ; ۲ . فعلی .

اصل پنجاهم

قضا و قدر در افعال انسان با اختیار و آزادی او کمترین منافاتی ندارد . زیرا تقدير الهی در باره انسان همان فاعلیت ویژه او است ، و آن اینکه ، او یک فاعل مختار و مرید بوده و فعل و ترک هر عملی در اختیار او است . قضای الهی در مورد فعل انسان قطعیت و حتمیت فعل است پس از اختیار و اراده او .

به تعبیر دیگر : آفرینش انسان با اختیار و آزادی آمیخته و اندازه گیری شده است ، و قضای الهی جز این نیست که هرگاه انسان از روی اختیار ، اسباب فعلی را پدید آورد ، تنفیذ الهی از این طریق انجام گیرد .

برخی از افراد ، گنهکاری خود را مولود تقدير الهی دانسته و تصور کرده اند جز راهی که رفته اند ، راه دیگری در اختیار آنها نبوده است ، در حالی که خرد و وحی این پندار را محکوم می کنند . زیرا از نظر خرد ، انسان با تصمیم خود سرنوشت خویش را برگزیده است ، و از نظر شرع نیز او می تواند انسانی شاکر و نیکوکار یا کفران کننده و بدکار باشد ، چنانکه می فرماید :

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (۱)

در عصر رسالت گروهی از بت پرستان ، گمراهی خود را معلول مشیت الهی پنداشته و می گفتند اگر خواست خدا نبود ما بت پرست نمی شدیم ! قرآن کریم پندار آنان را چنین نقل می کند :

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ (۲)

مشارکان خواهند گفت : اگر خدا می خواست ما و پدرانمان مشرک نمی شدیم و چیزی را حرام نمی کردیم .

سپس در پاسخ آنان می فرماید :

كَذَلِكَ كَدْبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بِأَسْنَانِ (۳)

پیشینیان نیز چنین دروغ گفتند ، تا اینکه عذاب ما را چشیدند .

در پایان یادآور می شویم سنتهای کلی خداوند در جهان آفرینش که گاه به سعادت انسان و گاه به زیان و شقاوت او تمام می شود ، از مظاهر قضا و قدر الهی است ، و این بشر است که با اختیار خود یکی از آن دو را بر می گزیند . در این باره قبلًا نیز در بحث مربوط به انسان در جهان بینی اسلامی مطالبی بیان شد .

۱ - انسان/۳ .

۲ - انعام/۱۴۸ .

۳ - انعام/۱۴۸ .

انسان و اختیار

اصل پنجاه و یکم

اختیار و آزادی انسان ، واقعیتی مسلم و آشکار است ، و انسان از راههای گوناگون می تواند آن را درک کند ، که ذیلاً بدانها اشاره می کنیم .

الف - وجودان هر انسانی گواهی می دهد که او در تصمیم گیریهای خود می تواند یکی از دو طرف فعل یا ترک را برگزیند ، و اگر کسی در این درک بدیهی تردید کند ، هیچ حقیقت بدیهی را نباید پذیرا باشد .

ب - ستایشها و نکوهشها که در جوامع بشری - اعم از دینی و غیر دینی - نسبت به اشخاص مختلف انجام می گیرد ، نشانه آن است که فرد ستایشگر یا

نکوهشگر ، شخص فاعل را ، در کارهای خویش مختار تلقی می کند .

ج - چنانچه اختیار و آزادی انسان نادیده گرفته شود دستگاه شریعت نیز لغو و بی ثمر خواهد بود . زیرا اگر هر انسانی ناگزیر است همان راهی را بپیماید که قبل از برای او مقرر گردیده و نمی تواند سر سوزنی از آن تخطی نماید ، در آن صورت ، امر و نهی ، وعد و وعید ، و پاداش و کیفر هیچگونه معنی خواهد داشت .

د - در طول تاریخ پیوسته انسانهایی را می بینیم که در صدد اصلاح فرد و جامعه بشری بوده اند ، و در این راه برنامه ریزیهایی کرده و نتایجی گرفته اند . بدیهی است این امر با مجبور بودن انسان سازگار نیست ، زیرا با فرض جبر همه این تلاشها بیهوده و عقیم خواهد بود .

این شواهد چهارگانه ، اصل اختیار را حقیقتی مستحکم و غیر قابل تردید می سازد .

البته از اصل آزادی و اختیار بشر نباید نتیجه بگیریم که انسان ، مطلقاً به حال خود رها شده ، و خداوند هیچگونه تأثیری در فعل او ندارد . زیرا چنین عقیده ای ، که همان تفویض است ، با اصل نیازمندی دائمی انسان به خدا منافات دارد ، و نیز دایره قدرت و خالقیت خداوند را محدود می کند . بلکه حقیقت امر به گونه دیگری است که در اصل بعد بیان خواهد شد .

اصل پنجاه و دوم

پس از رحلت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ وسلم) از جمله مسائلی که در میان مسلمین مطرح گردید مسئله کیفیت صدور فعل از انسان بود . گروهی عقیده جبر را برگزیده و انسان را فاعل مجبور دانستند ، و گروهی دیگر نقطه مقابل این نظریه را گرفته و تصور کردند که انسان موجودی به خود او واگذار شده است و افعال او هیچگونه انتسابی به خداوند ندارد . هر دو گروه ، در حقیقت چنین تصور می کردند که فعل یا باید به انسان مستند باشد و یا به خدا ; یا قدرت بشری باید مؤثر باشد ، و یا قدرت الهی .

در حالیکه در اینجا راه سومی نیز وجود دارد که امامان معصوم ما به آن ارشاد فرموده اند . امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

لا جبر ولا تفویض ولكن أمر بین الأمرین(۱) .

۱ - توحید صدوق ، باب ۵۹ ، حدیث ۸ .

نه جبر در کار است و نه تفویض ، بلکه چیزی است بین این دو .

یعنی ، فعل در عین استناد به انسان ، به خدا نیز استناد دارد ، زیرا فعل از فاعل سر می زند ، و در عین حال چون فاعل و قدرتش مخلوق خدا است ، چگونه می تواند فعل از خدا منقطع گردد .

(۱/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

طريقه اهل بيت (عليهم السلام) در تبیین واقعیت فعل انسان ، همان است که در قرآن کریم آمده است . این کتاب آسمانی گاه فعلی را در عین حال که به فاعل نسبت می دهد ، به خدا نیز نسبت می دهد ، یعنی هر دو نسبت را می پذیرد .
چنانکه می فرماید :

وَمَا زَمِينَتْ إِذْ زَمِينَتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ زَمَى (۱)

آنگاه که تیر انداختی ، تو تیر نیانداختی ، بلکه خدا انداخت . مقصود این است آنگاه که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ وسلم) کاری را صورت داد ، او به قدرت مستقل خود این کار را انجام نداد ، بلکه به قدرت الهی آن را انجام داد . بنا بر این هر دو نسبت صحیح و درست است .

به عبارت دیگر ، حول و قوه الهی در هر پدیده حضور دارد ، مانند جریان الکتریسته در سیم برق که از کارخانه برق سرچشمه می گیرد ، اما کلید را ما می زنیم و چراغ روشن می شود . و درست است که می گوییم ما چراغ را روشن کردیم ، و درست است که گفته شود : روشنی لامپ از جریان برق است .

اصل پنجاه و سوم

ما ، در عین اعتقاد به اختیار و آزادی انسان ، معتقدیم که خداوند از ازل از

کار ما آگاه بوده است ، و میان این دو عقیده منافاتی نیز وجود ندارد . کسانی که این دو را قابل جمع نمی دانند باید توجه کنند که علم ازلی خداوند بر صدور فعل از انسان « به طور اختیار » تعلق گرفته است ، طبعاً چنین علم پیشین با آزادی انسان منافاتی نخواهد داشت .

به دیگر سخن ، علم الهی همان طور که به اصل صدور فعل از انسان تعلق گرفته ، همین گونه بر کیفیت صدور فعل از وی (اختیار و انتخاب انسان) نیز تعلق گرفته است . یک چنین علم ازلی نه تنها با اختیار انسان منافات ندارد بلکه به آن استحکام و استواری می بخشد ، زیرا اگر فعل از اختیار انسان سر نزند ، در آن صورت علم خدا واقع نما نخواهد بود . چه ، واقع نمایی علم به این است که به همان نحوی که به شیء تعلق گرفته ، تحقق یابد . طبعاً اگر علم الهی به این تعلق گرفته است که فعل انسان ، بطور اختیاری ، از او صادر شود ، یعنی انسان آزادانه این عمل را انجام دهد ، در آن صورت باید فعل با همین ویژگی تحقق یابد ، و نه با اضطرار و جبر .

بخش پنجم کلیات عقاید ۴

نبوت عامه

دلایل لزوم نبوت

اصل پنجاه و چهارم

خداآوند حکیم انسانهای والایی را برای هدایت و راهنمایی بشر برانگیخته و آنان را حامل پیام خویش برای افراد بشر قرار داده است . اینان ، همان پیامبران و رسولانند که واسطه جریان فیض هدایت از سوی خداوند به بندگان می باشند ، و این فیض از نخستین روزی که بشر شایستگی بهره گیری از آن را یافته ، از جانب خدا نازل گردیده و تا عصر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز ادامه داشته است . باید دانست آیین هر پیامبری نسبت به زمان و امت خود کاملترین آیین بوده است ، و اگر این فیض الهی مستمر نبود بشر به حد کمال نمی رسید .

از آنجا که خلقت انسان ، فعل خدای « حکیم » است طبعاً آفرینش او هدف و

غرض دارد ، و با توجه به اینکه در وجود انسان علاوه بر غرایز که با حیوان مشترک است ، عقل و خرد نیز هست باید غرض و هدف از خلقت وی ، هدفی معقول باشد .

از طرف دیگر ، عقل و خرد انسان هر چند در پیمودن راه تکامل او مؤثر و لازم است ، اماً کافی نیست ، و اگر در هدایت انسان به عقل و خرد قناعت شود او هرگز راه کمال را به طور کامل نخواهد شناخت . برای نمونه ، پی بردن به مبدع و معاد یکی از مهمترین مسائل فکری بشر بوده است . بشر می خواهد بداند از کجا آمده ، چرا آمده ، و به کجا خواهد رفت ؟ ولی عقل و خرد به تنها ی از عهده تبیین کامل این مسائل برنمی آید . گواه روشن این امر آن است که ، با همه ترقی که بشر معاصر در علم و دانش کرده است ، هنوز بخش عظیمی از انسانها بت پرسنست می باشند .

نارسایی عقل و دانش بشر منحصر به موضوع مبدع و معاد نیست ، بلکه وی در بسیاری از مسائل حیاتی نیز نتوانسته است طریق استواری را برگزیند . دیدگاههای مختلف و متعارض بشر در مسائل اقتصادی ، اخلاقی ، خانوادگی و غیره نشانه نارسایی وی از درک صحیح این مسائل می باشد ، و به همین علت است که می بینیم مکتبهای متعارض پدید آمده است .

با توجه به نکته فوق ، عقل صحیح حکم می کند که به مقتضای حکمت الهی باید مریبان و رهبران الهی مبعوث شوند تا راه صحیح زندگی را به بشر بیاموزند . کسانی که تصور می کنند هدایتهای عقلی می توانند جایگزین هدایتهای آسمانی شود باید به دو مطلب توجه کنند :

۱ . خرد و دانش بشر در ساخت کامل انسان و اسرار هستی و گذشته و آینده سیر وجودی او ناقص و نارساست ، در حالیکه آفریننده بشر به حکم اینکه هر صانعی مصنوع خود را می شناسد ، از انسان و ابعاد و اسرار وجود او کاملاً آگاه است . و در قرآن به این دلیل اشاره کرده می فرماید :

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ الْطَّيِّفُ الْخَيْرُ (۱)

آیا آن کس که آفریده است (به آفریده خود) علم ندارد ، و اوست دقیق و آگاه .

۱ - ملک/ ۱۴ .

۲. انسان به مقتضای غریزه حب ذاتن ، آگاهانه یا ناخودآگاه ، پیوسته به دنبال منفعت جوییهای شخصی است و در برنامه ریزی نمی تواند از دایره منافع فردی و گروهی به طور کامل صرف نظر کند . طبعاً برنامه های بشری از جامعیت کامل برخوردار نخواهد بود ، ولی برنامه پیامبران چون از جانب خداوند است از چنین نقصانی منزه است .

با توجه به این دو نکته باید گفت که بشر هیچگاه از هدایتهای الهی و برنامه های پیامبران بی نیاز نبوده و نخواهد بود .

قرآن و اهداف نبوت

اصل پنجاه و پنجم

در اصل گذشته از طریق داوری خرد با لزوم بعثت پیامبران الهی آشنا شدیم . اکنون لزوم نبوت را با توجه به اهداف آن از دیدگاه قرآن کریم و روایات بررسی می کنیم . هر چند نگرش قرآنی به این مسئله نیز یک نوع تحلیل عقلانی است . قرآن هدف از بعثت پیامبران را امور زیر دانسته است :

۱. استحکام مبانی توحید و مبارزه با هر نوع انحراف در این زمینه . چنانکه می فرماید :

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنَّ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ (۱)

در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم تا آنان خدا را پرستش کنند و از پرستش مظاهر طغیان ، بپرهیزنند . بدین منظور پیامبران الهی پیوسته با مشرکان درگیر بوده و در این راه رنجهای بزرگی را متحمل شده اند .

امیرمؤمنان در باره هدف بعثت پیامبران می فرماید :

وَلِيَعْقِلُ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهَلُوهُ ، فَيَعْرُفُوهُ يَرْبُوْيَتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوا ، وَيُؤْخَذُوهُ

۱ - نحل/ ۳۶ .

بِالْأُلْوَهِيَّةِ بَعْدَ مَا عَنَّدُوا (۱) .

پیامبران را برانگیخت تا بندگان وی آنچه را که در باره توحید و صفات خدا نمی دانند فرا گیرند ، و به رویبیت و پروردگاری و یگانگی او بعد از انکار و عناد ، ایمان بیاورند .

۲. آشنا کردن مردم با معارف و پیامهای الهی و راه و روش تزکیه . چنانکه می فرماید :

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَّيَّنَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتَلَوَّ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيْهِمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (۲)

او کسی است که در میان امیین پیامبری را برانگیخت تا آیات حق را بر آنان فرو خواند و آنان را از ردایل اخلاقی پاکیزه گرداند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد .

۳. برپا داشتن قسط در جامعه بشری . چنانکه می فرماید :

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُوْمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (۳)

ما پیامبران را با دلایل روشن فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قسط را به پا دارند . مسلماً برپا داشتن قسط در گرو این است که انسان ها عدالت را در ابعاد و زمینه های مختلف بشناسند ، و از طریق حکومت الهی آن را تحقق بخشدند .

۴. داوری در موارد اختلاف . چنانکه می فرماید :

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ التَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا احْتَلَفُوا فِيهِ (۴)

۱ - نهج البلاغه ، خطبه ۱۴۳ .

۲ - جمعه .

۳ - حديد . ۲۵/

۴ - بقره . ۲۱۳/

مردم یک دسته بیش نبودند (تا اینکه در میان آنان اختلاف پدید آمد) ، سپس خدا پیامبران را ، نویدبخش و بیم دهنده ، برانگیخت و همراه آنان کتاب را فرو

فرستاد تا بین مردم در آنچه اختلاف کرده اند داوری کند . بدیهی است اختلافات مردم منحصر به عقاید نبوده ، بلکه شئون مختلف زندگی را در بر می گیرد .

۵. تمام حجت بر بندگان . چنانکه می فرماید :

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱)

پیامبرانی نوید دهنده و بیم دهنده را برانگیخت تا پس از آمدن پیامبران مردم حجت و عذری نزد خدا نداشته باشند ، و خداوند قدرتمند و حکیم است . مسلماً خدا در آفرینش انسان هدفی برای خلقت دارد که این هدف از طریق تنظیم برنامه ای کامل در همه شئون زندگی بشر صورت می پذیرد ، و این برنامه باید به گونه ای از طریق خدا به بشر برسد که حجت بر وی تمام شود و بعداً عذر نیاورد که من راه و رسم درست زندگی را نمی دانستم .

۱ - بقره/ ۱۶۵ .

راههای شناخت پیامبران
اصل پنجاه و ششم

فطرت بشر ایجاب می کند که هیچ ادعایی را بدون دلیل نپذیرد ، و هر کس مدعایی را بدون دلیل نپذیرد بر خلاف فطرت انسانی خویش عمل کرده است . ادعای نبوت عظیم ترین ادعایی است که بشر می تواند داشته باشد ، و طبعاً برای اثبات چنین مدعای بزرگی بایستی دلیل قاطع و استواری ارائه کند . این دلیل می تواند یکی از سه امر زیر باشد :

الف - پیامبر پیشین ، که نبوت او با دلایل قطعی ثابت شده است ، بر نبوت پیامبر بعدی تصریح کند . چنانکه حضرت مسیح (علیه السلام) بر نبوت پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآلہ تصریح کرد و آمدن او را بشارت داد(۱)

ب - قراین و شواهد گوناگون بر صدق ادعای او گواهی دهد . این دلایل را می توان در سیره زندگی ، محتوای دعوت ، شخصیتهايی که به او گرويده اند ، و نيز

روش دعوت او به دست آورد . امروزه در محاکم جهان برای شناسایی حق از باطل و مجرم از بی گناه همین راه را می پیمایند ، و در صدر اسلام نیز با استفاده از همین روش به راستگویی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسَلَّمَ) پی می برند(۲)

۱ - صفحه ۶ .

۲ - پوینده این راه قیصر ، پادشاه روم بود ، تاریخ طبری ۲۴۰/۳ ، حوادث سال ششم هجرت .

ج - آوردن معجزه . یعنی همراه با دعوی نبوت ، کاری خارق العاده انجام دهد ، و دیگران را به تحذی دعوت نماید ، و آن کار خارق العاده با ادعای او هماهنگ باشد .

دو راه نخست عمومیت ندارد ، در حالیکه راه سوم همگانی بوده و در طول تاریخ نبوت ، بشر برای شناخت پیامبران از این راه استفاده کرده ، و پیامبران نیز برای اثبات دعوی خود از آن بهره گرفته اند .

اصل پنجه و هفتم

میان معجزه و صدق دعوی نبوت ، رابطه‌ی منطقی برقرار است . زیرا اگر آورنده معجزه در ادعای خود راستگو باشد ، طبیعاً مطلب ثابت می شود ; و اگر فرض کنیم در ادعای خود دروغگوست باشد بر خداوند حکیم ، که به هدایت بندگان خود علاقمند می باشد ، شایسته نیست که چنین قدرتی را در اختیار او قرار دهد . چون مردم با مشاهده این قدرت خارق العاده به او ایمان می آورند و به سخنان او عمل می کنند . در نتیجه هرگاه او در ادعای خود دروغگو باشد ، آنان را گمراه می کند ، و این امر با عدل و حکمت الهی منافات دارد . این مسئله یکی از متفرعات قاعده حسن و قبح عقلی است که قبلاً در باره آن بحث شد .

اصل پنجه و هشتم

انجام کار خارق العاده که همراه و هماهنگ با دعوی نبوت باشد ، «معجزه» نام دارد ، ولی اگر کار خارق العاده از بنده صالح خدا سر بزند که مدعی نبوت نباشد ، «کرامت» نامیده می شود . گواه این امر که بندگان صالح خدا (از غیر

پیامبران) نیز می توانند مبدء کارهای خارق العاده شوند ، یکی نزول مائدہ آسمانی برای حضرت مریم ، و دیگری انتقال تخت ملکه سبا در یک لحظه از یمن

به فلسطین توسط فردی برجسته از یاران حضرت سلیمان (آصف بن برخیا)

می باشد که قرآن از هر دوی آنها خبر داده است . در باره مریم می فرماید :

كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَا الْمَحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا . . . (۱)

هر وقت که زکریا وارد محراب او می شد پس او خوردنی می یافت می گفت ای مریم اینها برای تو از کجاست ؟ ! مریم می گفت از جانب خدا .

در باره ماجراهی تخت بلقیس نیز می فرماید :

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَتَأْتِيَكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَ إِلَيْكَ طَرْفُكَ (۲)

آن کس که نزد او دانشی از کتاب بود ، گفت من آن را پیش از آنکه چشم برهم زنی نزد تو می آورم .

اصل پنجاه و نهم

تفاوت معجزه با دیگر امور خارق العاده در امور زیر خلاصه می شود :

الف - آموزش ناپذیری : آورنده معجزه بودن سابقه هر نوع آموزش دست به اعجاز می زند ، در حالیکه انجام یافتن امور خارق العاده دیگر ، نتیجه یک رشته آموزشها و تمرینهای است . موسی بن عمران (علیه السلام) پس از سپری کردن دوران جوانی راهی مصر شد . در نیمه راه به نبوت و رسالت مبعوث گردید و خطاب آمد که ای موسی عصا را بیفکن . چون افکند ناگهان به صورت اژدها درآمد ، به گونه ای که خود موسی وحشت کرد : نیز به موسی خطاب شد که دست

۱ - آل عمران/۳۷ .

۲ - نمل/۴۰ .

خود را از بغل بیرون آر ، چون برآورد ، نوری از آن درخشش نمود که چشم را خیره می ساخت(۱)

ولی در باره ساحران عصر سلیمان یادآور می شود :

يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السُّخْرَ . . . فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّغُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ (۲)
شیاطین سحر را به مردم می آموختند . . . و مردم نیز از آن دو ملک ، مطالبی
می آموختند که به واسطه آن میان زن و شوهر جدایی می انداختند .

ب - معارضه ناپذیری : معجزه ، از آنجا که از قدرت نامتناهی الهی سرچشمه می گیرد ، معارضه ناپذیر است ، در حالیکه جادو و سحر و نظایر آن از قبیل کار
مرتضاضان چون از قدرت محدود بشر سرچشمه می گیرد قابل معارضه و اتیان به
مثل است .

ج - عدم محدودیت : معجزات پیامبران محدود به یک نوع یا دو نوع نبوده ، و به
قدرت مختلف و متنوع است که نمی توان در میان آنها قدر مشترکی یافت . مثلاً
انداختن عصا و تبدیل شدن آن به اژدها کجا ، و دست از گریبان بیرون آوردن و
درخشش آن کجا ؟ ! نیز این دو معجزه کجا و جاری شدن چشمهای آب توسط
زدن عصا به سنگ کجا(۳) ؟ ! همچنین این سه معجزه کجا و زدن عصا به دریا و
شکافتن آب دریا کجا(۴) ؟ !

در باره حضرت عیسی نیز می خوانیم از گل ، پرنده ای می ساخت ، سپس

۱ - قصص/۳۱ - ۳۲ .

۲ - بقره/۱۰۲ .

۳ - بقره/۶۰ .

۴ - شعراء/۶۳ .

در آن می دمید و به اذن خدا حیات می یافت . افزون بر این عمل ، با کشیدن
دست بر روی نایینایان و بیماران مبتلا به پیسی ، آنها را شفا می بخشید .
همچنین مردگان را زنده می کرد و از اندوخته های داخل خانه ها خبر می داد(۱)
د - اصولاً آورنده ای می کرامت با کسان دیگری چون ساحران که دست به
کارهای خارق العاده می زنند ، هم از نظر هدف ، و هم از حیث روحیات متمایزند
. گروه نخست اهداف والایی را تعقیب می کنند ، در حالیکه گروه دوم اهداف
دنیوی دارند ; و طبعاً روحیات آنها نیز با هم متفاوت است .

۱ - آل عمران/۴۲ .

وھی و نبوت

اصل شصتم

در اصل پیش ، طرق شناخت پیامبر واقعی از مدعیان دروغین آن بیان گردید .

اینک باید راه ارتباط پیامبر با عالم غیب را که « وھی » است بررسی کنیم .

« وھی » ، که مهمترین راه ارتباط با عالم غیب است ، مولود غریزه یا عقل بشری نیست ، بلکه آگاهی ویژه ای است که خدا آن را در اختیار پیامبران قرار داده است ، تا پیامهای الهی را به بشر برسانند . قرآن وھی را چنین وصف می کند :

نَزَّلَ إِلَيْهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَىٰ قَلْبِكَ (۱)

این قرآن را روح الامین (فرشته وھی) بر قلب تو فرود آورده است .

این آیه ناظر به این است که آگاهی پیامبر از پیامبران الهی ، نتیجه به کارگیری اموری همچون حواس ظاهری و نظایر آن نیست ، بلکه فرشته وھی آن را بر قلب پیامبر فرود می آورد (۲)

۱ - شعراء/۱۹۳ - ۱۹۴ .

۲ - البته راه وھی الهی به پیامبران منحصر در نزول فرشته وھی نیست ، بلکه راههای دیگری نیز دارد که در آیه ۵۱ سوره شوری بیان شده است ، و توضیح آن در اصل سی و هشتم گذشت .

بنابراین نمی توان حقیقت پیچیده وھی را با مقیاسهای عادی تبیین کرد . در حقیقت ، نزول وھی یکی از مظاهر غیب است که باید به آن ایمان آورد ، هر چند حقیقت آن برای ما روشن نباشد . چنانکه می فرماید :

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ (۱)

اصل شصت و یکم

کسانی که می خواهند هر چیز را با مقیاسهای مادی و ابزار حسی بسنجدند و حقایق غیبی را در قولاب حسی محصور کنند ، وھی الهی را به صورتهای

گوناگون توجیه کرده اند ، که همه آنها از نظر ما باطل است . ذیلأً به نقل از و نقد این گونه توجیهات می پردازیم .

الف - گروهی از نویسندها ، پیامبران را از نوابغ بشر دانسته و وحی را محصول تفکر و اعمال حواس باطنی آنان پنداشته اند . به پندار این گروه ، حقیقت روح الامین ، روح و نفس پاک این دسته از نوابغ و کتاب آسمانی نیز همان افکار بلند و والا آنهاست .

این گونه تفسیر از وحی ، نشانه خودباختگی در مقابل دانش تجربی جدید است که تنها به روشهای حسی اعتماد دارد . مشکل مهم این نظریه آن است که با سخنان پیامبران الهی منافات دارد ، زیرا آنان پیوسته اعلان می کردند که آنچه برای بشر آورده اند جز وحی الهی چیزی نیست بنابراین اساس ، لازمه تفسیر فوق است که پیامبران افرادی دروغگو باشند ، و این با مقام والا و راستی و درستی آنان که تاریخ از آن خبر داده است ، سازگار نیست .

۱ - بقره / ۲ .

به دیگر سخن : مصلحان دوگونه اند : مصلحانی که برنامه خود را به خدا نسبت داده اند ، و مصلحانی که برنامه خود را زاییده افکار خویش معرفی می کنند ، و چه بسا هر دو گروه نیز دلسوز و خیرخواه باشند . بنابراین نمی توان این دو صنف مصلح را یکی دانست .

ب - گروهی دیگر ، به همان انگیزه که در نظریه پیشین بیان شد ، وحی را نتیجه تجلی حالات روحی پیامبر می دانند . به ادعای اینان ، پیامبر به علت ایمان استواری که به خدا دارد ، در سایه عبادت بسیار خویش ، به مرتبه ای می رسد که یک رشته حقایق عالی را در درون خود می یابد ، و تصور می کند که از جهان غیب بر او القا شده است ، در حالیکه دریافت‌های مزبور مبدء و سرچشمۀ ای جز نفس او ندارد . صاحبان این نظریه اظهار می دارند که ما در راستگویی پیامبران شک نداریم و معتقدیم که آنان حقیقتاً یک رشته حقایق بربین را مشاهده می کنند ، ولی سخن در منشأ این حقایق عالی است ، پیامبران تصور می کنند این حقایق از

عالی بیرون و جهان غیب به آنان القا شده است ، در حالیکه سرچشمه آن همان
نفس آنان است(۱)

این نظریه ، سخن جدیدی نیست ، بلکه ارائه یکی از نظریات دوران جاهلیت در
باره وحی ، منتها با پوششی جدید است . حاصل این نظریه آن است که وحی
نتیجه تخیّل پیامبر او و فرو رفتن آنان در خویشتن است ، و آنان از کثرت تفکر
درباره خدا و عبادت و اندیشه اصلاح بشر ، ناگهان حقایقی را در برابر خود
جسم می بینند و گمان می کنند که از عالم غیب بر آنان القا می شود ، و این به
نحوی همان تصور عرب جاهلی در باره وحی است که می گفتند :

۱ - سید محمد رشید رضا ، وحی محمدی ، ص ۶۶ .

أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ (۱)

يعنى : وحی افکار آشفته ای است که پیامبر می بیند .

قرآن در آیات دیگر این نظریه را بشدت رد کرده می گوید : اینکه پیامبر مدعی
دیدن فرشته وحی است راستگوست ، نه قلب او خطا کرده و نه چشمش ،
چنانکه می فرماید :

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (۲)

نیز می فرماید :

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (۳)

دل آنچه را که چشم دید ، تکذیب نکرد و هرگز دیدگان او لغزش نیافت و خطا
نرفت .

يعنى واقعاً فرشته وحی را دید ، هم با دید ظاهر و هم با دید باطن .

۱ - انبیا/۵ .

۲ - نجم/۱۱ .

۳ - نجم/۱۷ .

قبل ... فهرست ... بعد

(۲/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

قبل ... فهرست ... بعد

منشور عقاید امامیه

عصمت پیامبران

اصل شصت و دوم

عصمت به معنی مصونیت بوده و در باب نبوت دارای مراتب زیر است :

الف - عصمت در مقام دریافت ، حفظ و ابلاغ وحی ؛

ب - عصمت از معصیت و گناه ؛

عصمت از خطا و اشتباه در امور فردی و اجتماعی .

عصمت پیامبران در مرحله نخست ، مورد اتفاق همگان است ، زیرا احتمال هر نوع لغزش و خطا در این مرحله ، اطمینان و وثوق مردم را خدشه دار می سازد و دیگر پیامهای پیامبر مورد اعتماد و اطمینان نخواهد بود ، در نتیجه هدف نبوت نقض می شود .

گذشته از این ، قرآن کریم یادآور می شود که خداوند پیامبر را تحت مراقبت کامل قرار داده است تا وحی الهی به صورت صحیح به بشر ابلاغ شود ، چنانکه می فرماید :

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ حَلْفِهِ رَصِدًا * لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدُّهُمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۱) .

او آگاه از غیب است ، و حقایق غیبی را بر کسی آشکار نمی سازد ، مگر آن کس که مانند پیامبر مورد رضایت او است ، پس برای مراقبت از وی ، پیش رو و پشت سر او ، نگهبانی می گمارد تا بداند (= محقق شود) که آنان پیامهای پروردگارشان را رسانیده اند ، و خدا به آنچه نزد آنها است احاطه دارد ، و همه

چیز را شمارش کرده است .

در آیه یاد شده ، دو نوع نگهبان برای صیانت از وحی وارد شده است :

الف - فرشتگانی که پیامبر را از هر سو احاطه می کنند ;

ب - خداوند بزرگ که بر پیامبر و فرشتگان احاطه دارد .

علت این مراقبت کامل نیز تحقق یافتن غرض نبوت یعنی رسیدن وحی خداوند

به بشر است .

اصل شصت و سوم

پیامبران الهی ، در عمل به احکام شریعت ، از هرگونه گناه و لغزش مصونیت دارند ، و اصولاً هدف از بعثت پیامبران در صورتی تحقق می پذیرد که آنان از چنین مصونیتی برخوردار باشند . زیرا اگر آنان به احکام الهی که خود ابلاغ می کنند دقیقاً پاییند نباشند ، اعتماد به صدق گفتار آنها از میان می روید و در نتیجه هدف نبوت تحقق نمی یابد .

محقق طوسی در عبادت کوتاه خود به این برهان چنین اشاره کرده است : «
وَيَحِبُّ فِي النَّبِيِّ الْعِصْمَةُ لِيَحْصُلَ الْوَثُوقُ فِي حَصْلَ الْفَرَضِ»(۲) . عصمت برای پیامبران لازم است تا وثوق به گفتار آنها حاصل شود ، و غرض از نبوت تحقق

۱ - جن / ۲۶ - ۲۸ .

۲ - کشف المراد ، ص ۳۴۹ ، بحث نبوت .

یابد .

عصمت پیامبران از گناه ، در آیات گوناگون مورد تأکید قرآن کریم قرار گرفته است ، که به برخی از آنها اشاره می کنیم :

الف - قرآن پیامبران را هدایت شدگان و برگزیدگان از جانب خداوند می داند :

وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَذِئُنَا هُمْ إِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ (۱) .

ب - یادآور می شود آن کس را که خدا هدایت می کند ، هیچ کس قادر به گمراه

ساختن وی نیست :

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِيلٌ (۲) .

ج - معصیت را ضلالت می داند :
وَلَقَذْ أَضَلَّ مِنْكُمْ حِيلًا كَثِيرًا (۳) .

از مجموع این آیات استفاده می شود که پیامبران از هر نوع ضلالت و معصیت پیراسته اند .

افزون بر این ، آن برهان عقلی که قبل از ضرورت عصمت پیامبران اقامه کردیم ، بر لزوم عصمت آنان قبل از بعثت نیز دلالت می کند . زیرا اگر انسانی پاسی از عمر خود را در گناه و گمراهی صرف کند و سپس پرچم هدایت را به دست بگیرد ، چندان مورد اعتماد مردم قرار نمی گیرد ، ولی کسی که از آغاز عمر از هرگونه آلودگی پیراسته بوده به خوبی قادر به جلب اعتماد مردم خواهد بود . علاوه غرضورزان و منکران رسالت می توانند به سادگی روی گذشته های

۱ - انعام/۸۷ .

۲ - زمر/۳۷ .

۳ - یس/۶۲ .

تاریک وی انگشت نهاده و به تزور شخصیت و مخدوش ساختن پیام وی پردازند . در چنین محیطی ، تنها انسانی که در اثر یک عمر پاکی و درستی « محمد امین » لقب گرفته ، می تواند با شخصیت تابناک خویش ، آفتابوار حجاب تبلیغات سوء دشمن را کنار زند و با پایداری و استقامت شگرف خویش ، تدریجاً محیط تاریک جاهلیت را روشن سازد .

گذشته از این ، بدیهی است انسانی که از آغاز زندگی دارای مقام عصمت از گناه بوده است ، از انسانی که فقط پس از بعثت دارای چنین مقامی شده است ، برتر است و نقش هدایتی او نیز بیشتر خواهد بود ، و مقتضای حکمت الهی این است که فعل احسن و اکمل را برگزیند .

اصل شصت و چهارم

پیامبران ، علاوه بر عصمت از گناه ، در موارد زیر نیز مصون از خطا بوده اند :
الف - داوری در منازعات : پیامبران از جانب خدا مأموریت داشته اند که بر طبق

موازین قضا داوری کنند ، یعنی از مدعی شاهد بطلبند ، و اگر مدعی شاهدی نداشت ، از منکر سوگند بخواهند ، و هیچگاه با این میزان الهی مخالفت نکرده اند . ولی ممکن است شاهد عمدآ یا سهواً بر خلاف واقع گواهی داده ، و یا منکر به دروغ یا از روی اشتباه سوگند یاد کند و در نتیجه حکم پیامبر مطابق واقع نباشد ، این نوع مخالفت ضرری به عصمت پیامبران نمی زند ، زیرا او مأمور است بر طبق میزان الهی قضاؤت کند ، و آنجا که داوری او بر خلاف واقع باشد ، او از خطای حکم خود آگاه است ، گرچه به خاطر مصالح اجتماعی مأمور به عمل بر وفق آن نمی باشد .

ب - تشخیص موضوعات احکام دینی مثلاً فلان مایع شراب است یا نه .

ج - مسائل اجتماعی و تشخیص مصالح و مفاسد امور .

د - مسائل عادی زندگی .

دلیل عصمت در موارد سه مورد اخیر ، این است که در ذهن غالب افراد ، خطا در این گونه مسائل با خطا در احکام دینی ملازمه دارد . در نتیجه ارتکاب خطا در این مسائل ، اطمینان مردم را نسبت به شخص پیامبر خدشه دار ساخته و نهایتاً مایه خدشه دار شدن غرض بعثت می گردد . هر چند لزوم عصمت در دو صورت نخست ، روشن تر از عصمت در صورت اخیر است .

اصل شصت و پنجم

یکی از مراتب عصمت آن است که در وجود پیامبران اموری نباشد که مایه دوری گزیدن مردم از آنان است . همگی می دانیم برخی از بیماریهای جسمی ، یا برخی از خصلتهای روحی که حاکی از دنائت و پستی انسان است ، مایه تنفر و انزجار مردم می گردد . طبعاً پیامبران بایستی از این گونه معایب جسمی و روانی منزه باشند ، زیرا انزجار مردم از پیامبر و دوری گزیدن از او ، با هدف بعثت - که ابلاغ رسالات الهی توسط پیامبر به آنان است - منافات دارد .

نیز یادآور می شویم که حکم عقل در اینجا به معنی کشف یک واقعیت است ، و اینکه ، با توجه به حکمت خدا باید کسانی به پیامبری برگزیده شوند که پیراسته از چنین عیوبی باشند(۱) .

۱ - داوری خرد در این مورد یک داوری قطعی است . بنابراین ، برخی از روایاتی که در باره « ایوب » پیامبر (علیه السلام) وارد شده و حاکی از ابتلای او به بیماریهای تنفرآور می باشد ، گذشته از اینکه با حکم قطعی عقل مخالفت دارد ، با روایاتی نیز که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است مخالف است . امام صادق (علیه السلام) از پدران بزرگوار خود نقل می کند : حضرت ایوب ، در طول بیماری خود ، بوی بد یا صورت نازیبا پیدا نکرد و هرگز از بدن او چرك و خون و چیزی که مردم از آن تنفر دارند بیرون نیامد . سخت خدا در باره انبیا و اولیای گرامی خود ، چنین است . دوری مردم از ایوب ، به علت فقر مالی و ضعف ظاهری او بود ، ولی آنان از مقام و منزلت او در نزد خدا آگاه نبودند (خصال ، ج ۱ ، ابواب هفتگانه ، حدیث ۱۰۷ - ص ۴۰۰) طبعاً روایاتی که بر خلاف این مطلب دلالت دارند ، پایه اساسی نداشته و قابل قبول نیستند .

اصل شصت و ششم

حکم قاطع عقل و داوری صریح قرآن را در باره لزوم عصمت پیامبران دانستیم ، ولی در این زمینه برخی از آیات - در بَدْوِ نظر - حاکی از صدور گناه از آنان می باشد (مانند آیات وارد در باره حضرت آدم و غیر آن) . در این موارد چه باید گفت ؟

در پاسخ باید خاطر نشان ساخت : مسلماً ، به حکم اینکه هیچگونه تناقی در قرآن راه ندارد ، باید با توجه به قرائی موجود در خود آیات ، به مراد واقعی آنها پی برد ، و در این موارد ظهور بدی هرگز نمی تواند ملاک قضاؤت و داوری عجولانه قرار گیرد . خوشبختانه مفسران و متکلمان بزرگ شیعه ، به تفسیر این آیات پرداخته ، و حتی برخی از آنان در این باره کتابهای مستقلی تألیف کرده اند . از آنجا که بحث در باره تک تک این آیات از گنجایش این رساله بیرون است ، علاقمندان می توانند به کتب مذبور مراجعه کنند(۱) .

اصل شصت و هفتم

۱ - تنزیه الأنبياء ، سید مرتضی ; عصمة الأنبياء ، فخرالدین رازی ; مفاهیم القرآن ، جعفر سبحانی ، ج ، بخش عصمت پیامبران .

عامل و منشأ عصمت را می توان در دو چیز خلاصه کرد :

الف - پیامبران (و اولیای خاص الهی) از حیث معرفت و شناخت خداوند در پایه بسیار رفیعی قرار دارند که هیچگاه رضا و خشنودی حضرت حق را با چیزی عوض نمی کنند . به عبارت دیگر ، درک آنان از عظمت الهی و جمال و جلال شگرف وی ، مانع از آن می شود که به چیزی غیر از خدا توجه نمایند ، و اندیشه ای جز رضای خدا را در سر بپرورند . این مرتبه از معرفت همان است که امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید :

ما رأيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعْهُ .

هیچ چیز را ندیدم مگر آنکه پیش و پس و همراه با دیدن آن ، خدا را دیدم .

و امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید :

وَلَكُنِي أَعْبُذُ حُبَّاً لَهُ وَتَلْكَ عِبَادَةُ الْكَرَامِ(۱) .

من خدا را از روی دوستی با او پرستش می کنم ، و چنین است عبادت بزرگواران .

ب - آگاهی کامل پیامبران از نتایج درخشنان طاعت و پی آمدهای سوء معصیت ، سبب مصونیت آنان از نافرمانی خدا می باشد . البته عصمت گسترده و همه جانبیه ، مخصوصاً گروه خاصی از اولیای الهی است ، ولی در عین حال برخی از مؤمنان پرهیزگار نیز ، در بخش عظیمی از افعال خویش ، ارتکاب گناه مصون می باشند ، مثلًاً یک فرد متقدی هرگز به هیچ قیمتی دست به خودکشی نمی زند ، یا افراد بی گناه را نمی کشد^(۲) . بالاتر از این ، حتی افراد عادی هم

۱ - بحار الانوار ، ۷۰/۲۲ .

۲ - امیرمؤمنان در باره این گروه می فرماید : « هم والجنة کمن قدرآها وهم فیها منعمون ، وهم والنار کمن قد رآها وهم فیها معذبون » : آنان نسبت به بهشت بسان کسی می باشند که آن را دیده و از نعمت های آن برخوردار می باشند ، و

نسبت به دوزخ همانند کسی می باشند که آن را دیده و گرفتار عذاب آن شده اند . (نهج البلاغه ، خطبه همام شماره ۱۹۳) .

نسبت به برخی از امور مصونیت دارند . فی المثل هیچ فردی به هیچ قیمت حاضر نمی شود به سیم لختی که برق در آن جریان دارد ، دست بزند . پیداست که مصونیت در این گونه موارد ، ناشی از علم قطعی شخص به آثار سوء عمل خویش است ; حال اگر چنین علمی در مورد تبعات بسیار خطرناک گناهان نیز حاصل گردد ، قویاً مایه مصونیت فرد از گناه خواهد بود .

اصل شصت و هشتم

با توجه به منشأ عصمت ، یادآور می شویم که عصمت با آزادی و اختیار معصوم منافات ندارد ، بلکه فرد معصوم با وجود داشتن معرف کامل نسبت به خدا و آثار اطاعت و معصیت ، می تواند گناهی را انجام دهد ، هر چند از این قدرت هرگز استفاده نمی کند . درست مانند پدر مهریان نسبت به فرزند خود که بر کشتن فرزندش قدرت دارد ، ولی هرگز این کار را انجام نمی دهد . روشنتر از این ، عدم صدور قبیح از خداوند است . خدای قادر مطلق می تواند افراد مطیع را وارد دوزخ ساخته و بالعکس اشخاص عاصی را وارد بهشت نماید ، ولی عدل و حکمت وی مانع از آن است که چنین فعلی را انجام دهد . از این بیان روشن می شود که ترک گناه و انجام عبادت و طاعت ، برای معصومین افتخار بزرگی است ، زیرا آنان در عین توانایی بر گناه ، هیچ گاه مرتكب آن نمی شوند .

اصل شصت و نهم

ما ، در عین اعتقاد به عصمت تمام پیامبران ، عصمت را ملازم با نبوت می دانیم . چه ، ممکن است فردی معصوم باشد اما پیامبر نباشد . قرآن کریم در باره

حضرت مریم می فرماید :

يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْنَطَفَكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْنَطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۱) .

ای مریم خداوند تو را از میان زنان برگزید ، و از گناه پاک گردانید ، و بر زنان جهان برتری دارد .

از اینکه قرین در مورد مریم لفظ « اصطفاء » را به کار برده ، روشن می شود که

وی مقصوم بوده است ، زیرا در باره پیامبران نیز واژه « اصطفا » به کار رفته است :

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَثُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۲) .

گذشته از این ، در آیه مذبور از تطهیر مریم سخن به میان آمد ، و مقصود پاکی وی از هر نوع پلیدی است ، نه تبرئه اش از اتهام گناه در مورد فرزندش که یهود او را متهم ساخته بودند . زیرا تبرئه مریم از این گناه ، در همان روزهای نخست تولد عیسی (علیه السلام) با تکلم وی^(۳) به اثبات رسید و دیگری نیازی به این بیان مجدد نیست .

گذشته از این ، آیه تطهیر مریم به حکم سیاق آیات مربوط به دورانی است که او ملازم محراب بوده و هنوز به عیسی باردار نشده بود ، بنابراین اتهامی به میان نیامده بود تا تطهیر مربوط به آن اتهام باشد .

۱ - آل عمران/۴۲ .

۲ - آل عمران/۳۳ .

۳ - فأشارت إلى . . . (طه/۲۹) .

بخش ششم کلیات عقاید ۵

نبوت خاصه

اصل هفتادم

در فصل گذشته در باره نبوت به صورت کلی سخن گفتیم ، در این فصل در باره خصوص نبوت پیامبر اسلام یعنی حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآلہ) سخن می گوییم . قبلًا یادآور شدیم که نبوت پیامبران از سه طریق قابل اثبات است :

الف - معجزه ای که همراه با دعوی نبوت آورده می شود ;

ب - گردآوری قرائن و شواهد ، که به صدق دعوی او گواهی می دهند ;

ج - تصدیق پیامبر پیشین .

نبوت پیامبر اسلام را می توان از هر سه راه فوق اثبات کرد ، که ما به صورت

فسرده آنها را بیان می کنیم .

قرآن یا معجزه جاودان

تاریخ قطعی گواهی می دهد که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ) دعوت خود را با معجزات گوناگون مطرح ساخته است . ولی در میان این معجزات ، حضرت روی یکی از آنها - که در حقیقت معجزه جاودان اوست - تأکید اساسی داشت : و آن قرآن کریم است .

پیامبر اسلام نبوت خویش را با آوردن این کتاب آسمانی اعلان نموده و جهانیان را به مقابله با آن دعوت کرد ، و به رغم تحذی آشکار و قاطع قرآن ، هیچ کس نتوانست در عصر بعثت مانند آن را بیاورد . امروز نیز پس از گذشت قرنها ، قرآن همچنان تحذی خود را اعلان کرده و می گوید :

فَلَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُونَ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْفُرْقَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِيَعْضُنَ ظَهِيرًا (۱).

بگو اگر انس و جن دور هم گرد آیند که کتابی مانند این قرآن بیاورند ، نمی توانند نظیر آن را بیاورند ، هر چند برخی از آنان به برخی دیگر یاری رسانند . قرآن در اینجا در مقام تحذی می گوید : ای پیامبر بگو اگر می توانند کتابی مثل این قرآن بیاورند ، و در جای دیگر به کمتر از این حد نیز تنزیل فرموده و می گوید : بگو اگر می توانند ، مانند ده سوره و حتی یک سوره از سوره های قرآن را بیاورند .

فَلَئِنْ فَأُتُوا بِعَشْرِ سُورَ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَات (۲). **فَأُتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ (۳).**

می دانیم که ، دشمنان اسلام در طول ۱۵ قرن که از پیدایش این دین می گذرد ، برای ضربه زدن به اسلام از هیچ تلاشی فروگذار نکردند ، و حتی از اتهام پیامبر اسلام به سحر و جنون و مانند آن باز ننشستند ، ولی هرگز نتوانستند از پس مقابله با قرآن برآیند . چنانکه امروز نیز همه نوع فکر و اندیشه و ادوات را در اختیار دارند ولی توان پاسخگویی به این تحذی قاطع و آشکار قرآن را ندارند ، و این خود گواه آن است که قرآن ، چیزی فوق سخن انسان است .

اصل هفتاد و یکم

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) معجزات گوناگونی داشت ، که شرح آن در

كتب تاريخ

۱ - اسراء/ ۱۸.

۲ - هود/ ۱۳.

۳ - بقره/ ۲۳.

و حدیث ضبط شده است . اما در آن میان ، معجزه جاویدان او که در تمامی ادوار می درخشد ، قرآن کریم است و سر اینکه رسول گرامی اسلام با چنین معجزه ای از دیگر پیامبران امتیاز یافته ، این است که آئین او ، آئینی خاتم و جاودانه است ، و آئین جاودانه نیاز به معجزه ای جاودان دارد تا در هر عصر و نسلی برهان قاطع نبوت باشد ، و افراد بشر در طول قرون بتوانند بدون مراجعه به اقوال دیگران مستقیماً به آن مراجعه کنند .

قرآن از جهات مختلفی جنبه اعجاز دارد ، که بحث گسترده در باره یکایک آنها از گنجایش این رساله بیرون است و ما به طور فشرده آنها را یادآور می شویم : در روز نزول قرآن ، نخستین چیزی که چشم جهان عرب و استادان سخن و بلاغت را گرفت همان زیبایی کلمات ، شگفتی و تازگی ترکیب ، و برتری معانی قرآن بود که از مجموع آن به فصاحت و بلاغت تعبیر می آورند . این ویژگی بر عرب آن روز (و امروز) کاملاً مشهود بوده و از همین رو پیامبر گرامی با تلاوت پی در پی آیات قرآن و دعوت مکرر به تحذی ، قهرمانان عرصه سخن و استادان بلاغت را به خضوع و خشوع وا می داشت و وادارشان می کرد که در برابر عظمت کلام او انگشت حیرت به دندان گرفته ، و به فوق بشری بودن آن اذعان کنند .

ولید بن مغیره ، استاد سخن و شعر قریش ، پس از شنیدن آیاتی چند از پیامبر اکرم در باره آن چنین داوری کرد : « به خدا سوگند ، هم اکنون از محمد (صلی الله علیه وآلہ) سخنی شنیدم که نه به سخن انسانها ، و نه به سخن جنیان می ماند . سخنی است دارای شیرینی و زیبایی خاص . شاخه های کلام وی پربار و ریشه آن پر برکت است ; سخنی است والا که هیچ سخنی برجسته تر از آن نیست ،

یعنی

هرگز قابل رقابت نمی باشد «(۱)».

این تنها ولید بن مغیره نیست که در برابر جمال ظاهری و شکوه معنوی قرآن سر تعظیم فرود آورده است، بلکه دیگر بلغای عرب نیز نظیر عتبة بن ربيعة و طفیل بن عمرو نیز اظهار عجز کرده و به اعجاز ادبی قرآن اعتراف کرده اند.

البته، عرب جاهلی به علت پایین بودن سطح فرهنگ خویش، از قرآن جز این جنبه از اعجاز را درک نمی کرد، اما زمانی که اسلام، خورشیدوار، بر ربع مسکون جهان تابید، متفکران جهان به غور و تأمل در آیات بلند این کتاب پرداخته و علاوه بر جهات ادبی، از جهات دیگر قرآن نیز که هر یک مستقل‌ا گواهی روشن بر ارتباط آن با عالم قدس است بهره گرفتند و در هر عصر، نکته هایی تازه از حقایق بی پایان آن آموختند، که این رشته همچنان ادامه دارد... .

اصل هفتاد و دوم

در اصل پیش، اعجاز ادبی قرآن را به اختصار بیان کردیم. اکنون بر آئیم که به طور فشرده به جلوه های دیگری از اعجاز قرآن اشاره کنیم. اگر اعجاز ادبی قرآن، تنها برای کسانی قابل درک است که در زبان عربی مهارت کافی داشته باشند، خوشبختانه دیگر جلوه های اعجاز قرآن برای دیگران نیز قابل فهم است

الف- آورنده قرآن، یک فرد امّی و درس ناخوانده است؛ نه مدرسه ای رفته، نه در برابر استادی زانو زده، و نه کتابی را خوانده است، چنانکه

۱- مجمع البیان ، ۳۸۷/۵ .

می فرماید :

وَمَا كُنْتَ تَثْلِيْلًا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُّهُ يَنْمِيْنِكَ إِذَا لَأْرَتَابَ الْمُبْطَلُونَ (۱).

پیش از این نه کتابی می خواندی و نه با دست چیزی می نوشتی، که اگر غیر از این بود باطل گرایان [در حقانیت رسالت تو] تردید می کردند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) این آیه را بر مردمی تلاوت کرد که از کارنامه

زندگی او کاملاً مطلع بودند . طبعاً اگر وی سابقه تحصیل داشت او را در این ادعا تکذیب می کردند ، و اگر می بینیم برخی او را متهم می کردند که « قرآن را بشری به وی می آموزد » (۲) این تهمت نیز بسان دیگر تهمتها کاملاً بی اساس بود ، چنانکه قرآن این اتهام را رد کرده و می فرماید : « آن کس که می گویند قرآن را به پیامبر آموخته ، از غیر عرب است ، در حالیکه زبان قرآن زبان عربی فصیح است » (۳) .

ب - قرآن طی مدت بیست و سه سال در شرایط گوناگون (صلح و جنگ ، سفر و حضر ، و ...) توسط پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ) تلاوت شده است . طبیعت یک چنین سخن گفتنی ایجاب می کند که در گفتار گوینده نوعی دوگانگی بلکه چندگانگی پیش آید . مؤلفاتی که کتاب خود را در شرایطی یکسان و با رعایت اصول همگانی می نویسند ، چه بسا دچار اختلاف و ناهماهنگی در کلام می شوند ، چه رسد به کسانی که سخنی را به تدریج ، و در اوضاع و احوال مختلف ، القا می کنند .

در خور توجه است که قرآن کریم در باره موضوعات گوناگون از الهیّات ، تاریخ ، تشریع و قانونگذاری ، اخلاق ، طبیعت و غیره سخن گفته ، و در عین

۱ - عنکبوت ۴۸.

۲ - نحل ۱۰۳.

مجموعه آن وی از سر تا به بُن دارای عالیترین نوع هماهنگی و انسجام از نظر محتوا ، و سبک سخن گفته است . قرآن خود این جنبه از اعجاز را یادآور شده و می فرماید :

أَفَلَا يَتَبَرَّوْنَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۱) .

آیا در قرآن تدبّر نمی کنند ؟ اگر از جانب غیر خدا بود ، در آن اختلاف بسیار می یافتند .

ج - قرآن کریم ، فطرت ثابت انسان را مَدَ نظر قرار داده و بر اساس آن قانونگذاری کرده است . در نتیجه این بینش اساسی ، به همه ابعاد روح و زوایای

حیات انسان توجه کرده و اصولی کلی را ، که هرگز کهنگی و زوال نمی پذیرد ،
یادآور شده است .

از ویژگیهای قوانین کلی اسلام آن است که در شرایط گوناگون و محیط های
مختلف قابل اجراست ، و مسلمانان زمانی که بر بخش عظیمی از جهان دست
یافته بودند ، در پرتو همین قوانین ، قرنها جوامع بشری را با قدرت و عظمت
اداره کردند . امام باقر (علیه السلام) می فرماید :
إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدْعُ شَيْئًا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَبِيَنْهِ لِرَسُولِهِ وَجَعَلَ عَلَيْهِ دلیلاً(۲) .

(1/1)

****<http://guilani.blog.ir>****

خداوند هیچ چیزی را که مردم به آن نیازمندند و نگذارده مگر اینکه در کتاب
خود از آن سخن گفته و برای رسول خود حکمش را توضیح داده است ، و برای
هر چیزی حدی ، و برای هر حدی دلیلی معین کرده است .

اصل هفتاد و سوم

۱ - نساء / ۸۲ .

۲ - کافی : ۵۹/۱ .

د - قرآن در آیات مختلف به مناسبتهای گوناگون اسرار جهان آفرینش را که بشر
آن روز از آن آگاهی نداشت بیان کرده است ، و کشف این اسرار برای در درس
نخوانده که در یک جامعه بی خبر از همه چیز زندگی می کند ، جز از طریق وحی
امکان پذیر نیست . کشف قانون جاذبه از افتخارات علم جدید به شمار می رود و
اینک استواری کاخ آفرینش را بر پایه آن تفسیر می کنند . قرآن در جمله بسیار
کوتاهی پرده از این قانون برداشته و می فرماید :
اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوَّثُهَا (۱) .

خدایی که آسمانها را بدون ستون مرئی برافراشته است .

کشف قانون زوجیت عمومی یکی دیگر از دست آوردهای علم جدید است ، و
قرآن کریم در روزگاری که کمترین اطلاعی در این باره موجود نبود از آن خبر
داده می فرماید :

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲) .
از هر چیزی جفت آفریدیم ، باشد که متذکر شوید .

و نمونه های دیگر که در کتابهای تفسیر و کلام یا دائرة المعارف بیان شده اند .
هـ - قرآن پیش از وقوع برخی حوادث ، قاطعانه از آنها خبر داده و گزارهای وی
نیز دقیقاً به وقوع پیوسته است . نمونه های این امر زیاد است که تنها به یک
مورد آن اشاره می کنیم :

روزی که رومیان خداپرست مسیحی ، مغلوب ساسانیان آتش پرست گردیدند ;
بشرکان عرب این ماجرا را به فال نیک گرفته و گفتند ما نیز بر

۱ - رعد/۲ .

۲ - ذاریات/۴۹ .

خداپرستان جزیرة العرب (مسلمانان) پیروز خواهیم شد . قرآن در آن موقع
قطاعانه خبر داد :

غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَذْئَى الْأَرْضِ وَهُمْ مُنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بِضْعِ سِينِينَ لَهُ
الْأُمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدٍ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۱) .

رومیان در نزدیکترین زمین (به دیار عرب) مغلوب شدند ، و آنان پس از این
شکست ، در مدت کمی (میان سه تا نه سال) بر حریف پیروز خواهند شد .

چیزی نگذشت که این پیشگویی به وقوع پیوست ، و همزمان هر دو گروه
خداپرست (مسیحیان روم و مسلمانان عربستان) بر دشمنان خویش (ایران
ساسانی و بشرکان قریش) پیروز شدند .

از این جهت در ذیل آیه از سرور و شادمانی مؤمنان سخن می گوید و می فرماید
:

يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۱) .

زیرا این دو پیروزی همزمان رخ دادند.

و - قرآن زندگانی پیامبران و امتهای پیشین را در سوره های مختلف با تعبیرهای گوناگون بیان کرده است . این سرگذشتها در کتب عهدين (تورات و انجیل) نیز وارد شده است ، ولی به هنگام مقایسه روشن می شود که قرآن یکسره وحی الهی است ، ولی آنچه در عهدين آمده از دستبرد تحریفگران مصون نمانده است . در گزارش قرآن از زندگی پیامبران ، کوچکترین مطلبی بر خلاف عقل و فطرت بی تناسب با مقام والای پیامبران وجود ندارد ، در حالیکه در قصص عهدين این نوع نارساییها فراوان است . در این زمینه تنها مقایسه میان قرآن با عهدين در مورد سرگذشت آدم کافی است .

۱ - روم ۲ - ۴ .

اصل هفتاد و چهارم

قرائن و شواهد نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) گردآوری قرائن و شواهد - چنانکه قبلًاً گفته شد - از اموری است که می تواند دعوی پیامبران را اثبات کند . در اینجا برآنیم که به طور فشرده ، به قرائی که دال بر صحت دعوی پیامبر اسلام است اشاره کنیم . این قرائن عبارتند از :

الف - سوابق زندگی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ) : مردم قریش پیامبر اسلام را پیش از مبعوث شدن به رسالت ، محمد « امین » خوانده و اشیای گرانبها را نزد او به امانت می گذاشتند . زمانی که در تجدید بنای کعبه برای نصب حجرالاسود میان چهار قبیله اختلاف رخ داد ، همگان پذیرفتند که این کار را عزیز قریش ، یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) ، انجام دهد . زیرا او مردی امین و پاکدامن است(۱) .

ب - وارستگی از آلودگیهای محیط : پیامبر اسلام در محیطی پرورش یافته بود که در آن جز بت پرستی ، قماربازی ، زنده به گور کردن دختران ، خوردن مردار و خون ، و ستم و یغماگری حاکم نبود . مع الوصف در چنین محیطی او انسانی والا بود که به هیچ وجه آلوده به این گونه رذایل عقیدتی و اخلاقی نشد .

ج - محتوای دعوت : وقتی به محتوای دعوت پیامبر می نگریم می بینیم وی مردم را درست بر ضد آنچه که در محیط وی رواج داشت فرا می خواند . آنها بت پة رست بودند ، او به توحید دعوت کرد ; معاد را انکار می کردند ، او ایمان به معاد را شرط اسلام شمرد ; دختران را زنده به گور کرده و برای زن کمترین

۱ - سیره ابن هشام : ۲۰۹/۱ .

ارزشی قائل نبودند ، اما او کرامت انسانی را به زن بازگرداند ، رباخوار و ثروت اندوز بودند ، او از رباخواری و تکاثر نهی نمود ، میگساری و قمار رایج بود ، او این امور را کردار شیطانی نامید و اجتناب از آن را فرض دانست . . .

د - ابزار دعوت : وسایل و ابزاری که پیامبر برای نشر دعوت خود از آن کمک گرفت ، کاملاً انسانی و اخلاقی بود . حضرتش هرگز از روشهای ضد انسانی همچون بستن آب بر دشمن و آلوده کردن آن ، بریدن درختان و غیره کمک نگرفت . بلکه توصیه می کرد به زنان و کودکان و پیرمردان آزار نرسانند ، درختان را قطع نسازند ، و پیش از اتمام حجت به دشمن ، جنگ را شروع نکنند . از منطق ماقیاولیستی « هدف ، کاربرد هرگونه وسیله را مجاز می سازد » بیزار بود و برای نمونه در جنگ خیبر ، پیشنهاد یکی از یهودیان را برای به زانو درآوردن دشمن از راه مسموم کردن آب آنها پذیرفت . تاریخ زندگانی وی ، سرشار از برخوردهای کریمانه با دشمنان است .

ه - شخصیت و خصال گروندگان : ملاحظه روحیات ، افکار و رفتار کسانی که به پیامبر ایمان آورده اند می تواند پایه صدق گفتار او را روشن سازد . بدیهی است هرگاه دعوت کسی در انسانهای ممتاز جامعه مؤثر افتاد ، نشانه صدق و حقانیت دعوت اوست ، ولی هرگاه افراد دنیاپرست دور وی را بگیرند ، نشانه ضعف ادعای او خواهد بود . در میان گروندگان راستین به پیامبر اسلام انسانهای ولایی مانند امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ، جعفر بن ابی طالب ، سلمان ، ابوذر ، بلال ، مصعب ، ابن مسعود ، مقداد و عمّار را می بینیم که تاریخ به خصایل انسانی و زهد و تقوی و جهاد و ایثار و پاکی و درستی آنان اعتراف دارد .

و - تأثیر مثبت در محیط ، و پی ریزی یک تمدن عظیم و با شکوه : پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآل‌ه) در مدت بیست و سه سال ، وضع جزیره العرب را دگرگون ساخت . آن

حضرت از انسانهای یغماگر افرادی امین ، و از افراد بت پرست موحدانی فرهیخته و پا برجا تربیت کرد که نه تنها تمدنی با شکوه را در محیط سکونت خود برپا ساختند ، بلکه تمدن بی نظیر اسلامی را به مناطق دیگر نیز گسترش دادند . جعفر بن ابی طالب (علیهم السلام) ، از مسلمانان صدر اسلام ، بر همین نکته مهر تأکید نهاد و در جواب سؤال فرمانروای حبشه چنین گفت :

ای فرمانروا ، خدا در میان ما پیامبری را برانگیخت که ما را از بت پرستی و قمار باز داشت و به نماز و زکات ، دادگری و نیکوکاری ، و کمک به خویشاوندان امر فرمود و فحشا و مُنکَر و ستم نهی کرد «(۱)».

این قرائن و نظایر آنها می تواند ما را به صدق گفتار پیامبر اسلام و حقائیقت مرام وی رهنمون گردد . قطعاً فردی با این خصوصیات ، در ادعای نبوت و ارتباط با جهان غیب ، صادق بوده است ، چنانکه قرائن دیگر نیز دقیقاً مؤید این مطلب است .

اصل هفتاد و پنجم

تصدیق پیامبر پیشین : یکی از طرق اثبات دعوی نبوت ، تصدیق پیامبر پیشین است . زیرا فرض این است که نبوت پیامبر پیشین با دلایل قطعی ثابت شده ، و طبعاً گفتار او می تواند سندی قاطع بر استواری نبوت بعدی قلمداد شود . از برخی آیات قرآن استفاده می شود که اهل کتاب ، پیامبر اسلام را همچون فرزندان خود ، می شناختند ، یعنی نشانه های نبوت وی در کتب آسمانی آنان بیان شده است . پیامبر اسلام مدعی این معنا شد و کسی نیز او را تکذیب نکرد ،

۱ - سیره ابن هشام : ۳۵۹/۱ - ۳۶۰ .

چنانکه می فرماید :

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرُفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْثُمُونَ الْحَقَّ

وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱) .

کسانی که به آنان کتاب داده ایم (یهود و نصاری) پیامبر را بسان فرزندان خود نیک می شناسند و گروهی از آنان ، با آنکه حقیقت را می دانند ، آن را پنهان می کنند .

پیامبر اسلام مدعی گشت که عیسی (علیه السلام) در باره او بشارت داده و گفته است ، من شما را به آمدن پیامبری پس از خود نوید می دهم که احمد نام دارد :
وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي أَسْمُهُ أَحْمَدُ (۲) .

و اهل کتاب این ادعا را انکار نکردند ، هر چند از اظهار حقیقت نیز سریاز می زدند . ضمناً جالب است بدانیم که کتاب انجیل با آنکه قرنهاست دستخوش تحریف شده ، مع الوصف در انجیل یوحنا (فصلهای ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶) پیش بینی مسیح از آمدن شخصی به نام « فارقلیطا » (= ستوده - محمد) وجود دارد که پژوهندگان می توانند به آن مراجعه کنند(۳) .

در اصل هفتاد و ششم

چنانکه قبل اشاره داشتیم ، معجزات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) منحصر به قرآن نبوده است ، بلکه آن حضرت گاه در مناسبتهای مختلف به منظور اقناع مردم دست به اعجاز می زد . در این زمینه باید خاطرنشان ساخت که ، اصولاً یک محاسبه

۱ - بقره ۱۴۶ .

۲ - صفات ۶ .

۳ - در این باره به کتابهایی که بشارات عهدين در باره پیامبر اکرم را گرد آورده اند ، مراجعه شود مانند کتاب ائمۃ الاعلام .

عقلی وجود معجزاتی غیر از قرآن را در زندگانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) ثابت می کند : پیامبر برای حضرت موسی از ۹ معجزه سخن می گوید(۱) و برای حضرت مسیح نیز ۵ معجزه را متذکر می شود(۲) . آیا می شود پذیرفت پیامبر اسلام ، که خود را برتر از پیامبران گذشته و خاتم آنان می شمرد ، خود با

نقل این همه معجزات گوناگون برای پیامبران قبلی ، تنها یک معجزه داشته باشد ؟ ! و آیا مردم ، با توجه به صدور آن همه معجزات از پیامبران پیشین ، تمنای معجزات مختلف از پیامبر نداشتند و به دیدن یک معجزه از وی اکتفا می کردند ؟ !

وانگهی قرآن معجزات متعددی را برای پیامبر ذکر کرده است که ذیلاً بدانها اشاره می کنیم :

الف - شق القمر : زمانی که مشرکان ایمان خود را منوط به دو نیم شدن ماه به اشاره پیامبر دانستند ، حضرت به اذن الهی این کار را انجام داد ، چنانکه قرآن می فرماید :

أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَ الْقَمَرُ * وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌ (۳) .
rstakhiyaz نزدیک شد ، و ماه به دو نیم گشت ، اگر آیتی (معجزه ای) را بینند روی برگردانده و می گویند سحری است مستمر .

ذیل آیه کاملًا گواه آن است که مقصود از آیه ، شکافتن ماه در روز رستاخیز نیست ، بلکه مربوط به عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) است .

ب - معراج : پیامبر اکرم در یک شب از مسجدالحرام در مکه به مسجد

۱ - اسراء/۱۰۱ .

۲ - آل عمران/۴۹ .

۳ - قمر/۱ - ۲ .

اقصی در فلسطین ، و از آنجا به جهان بالا رفت سیری چنین عظیم در زمانی آن سان کوتاه ، از دیگر معجزات پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) است که در قرآن نقل شده است ، و قدرت الهی بالاتر از آن است که عوامل طبیعی مانع از عروج فرستاده وی به عالم بالا باشد(۱) .

ج - مباھله با اهل کتاب : پیامبر برای اثبات حقانیت خود عده ای از اهل کتاب را به مباھله دعوت کرد و گفت بیایید تا خود ، فرزندان و زنانمان به مباھله برخیزیم . مسلم است که مباھله به نابودی یکی از دو طرف منتهی می شد ولی او آمادگی

خود را اعلان کرد و در نتیجه آن گروه از اهل کتاب ، با مشاهده قاطعیت و استواری پیامبر اسلام و اینکه وی عزیزترین کسان خویش را بی پروا به عرصه مباهله آورده است ، عقب نشینی کردند . و تن به قبول شرایط پیامبر دادند^(۲) . در اخبار از غیب قبل‌آور شدیم که حضرت مسیح از غیب خبر می داد^(۳) پیامبر گرامی اسلام نیز از طریق وحی از غیب خبر می داد که یکی از آنها پیروزی رومیان بر ایرانیان^(۴) و دیگری فتح مکه^(۵) بود . اینها یک رشته معجزاتی است که ذکر آن در خود قرآن آمده است . افزون بر این ، مورخان و محدثان اسلامی معجزات بسیار دیگری برای آن حضرت نقل کرده اند ، که مجموع آنها از تواتر اجمالی برخوردار است .

۱ - اسراء ۱/۱ .

۲ - آل عمران ۶۱/۶ .

۳ - آل عمران ۴۹/۴۹ .

۴ - روم ۲/۲ .

۵ - فتح ۲۷/۲۷ .

قبل ... فهرست ... بعد

(۲/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

قبل ... فهرست ... بعد

منشور عقاید امامیه

ویژگیهای نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ) دعوت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآلہ) ویژگیهایی دارد ، که مهمترین آنها چهار چیز است و ما در طی سه اصل به بیان آنها می پردازیم .

اصل هفتاد و هفتم

دعوت و آیین پیامبر اسلام جهانی است و به قوم و منطقه خاصی اختصاص ندارد، چنانکه می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافِةً لِلنَّاسِ (۱).

ما تو را، برای عموم مردم فرستادیم.

نیز می فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ (۲).

از این روی می بینیم وی در دعوتهاخود از لفظ «الناس» بهره گرفته و می گوید: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَذْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ (۳).**

ای مردم رسولی از جانب پروردگار شما به حق نزد شما آمده است، پس به او ایمان

۱ - سباء ۲۸/ .

۲ - انبياء ۱۰۷/ .

۳ - نساء ۱۷۰/ .

آورید که برای شما بهتر است.

البته آن حضرت زمانی که دعوت خویش را آغاز کرد، به طور طبیعی انذار خود را در مرحله نخست متوجه قوم خود فرمود تا جمعیتی را که پیش از او برای آنان بیم دهنده ای نیامده بود، انذار کند.

لِئَنَذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ لُذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ (۱).

ولی این به معنای آن نبود که قلمرو رسالت وی محدود به ارشاد گروهی خاص است. بدین جهت، گاه می بینیم که قرآن در عین اینکه جمعیت خاصی را مورد دعوت قرار می دهد، بلافصله آن را برای همه کسانی نیز که دعوت او می تواند به آنان برسد حجت می شمرد و می فرماید:

وَأَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْفُرْقَانُ لِأَنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ (۲).

این قرآن بر من وحی شده تا به وسیله آن، شما و همه کسانی را که این پیام به

آنان می‌رسد، انذار کنم.

بدیهی است که پیامبران در درجه نخست بایستی قوم خود را به آیین خود دعوت کنند، خواه دعوت آنان جهانی باشد و خواه منطقه‌ای. قرآن در این مورد یادآور می‌شود که « هیچ پیامبری را جز به زبان قوم خویش نفرستادیم : وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسْانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ (۳) .

ولی چنانکه گفتیم ارسال رسول به زبان قوم خویش، هرگز به معنی انحصار دعوت به آن گروه نیست.

۱ - سجده/۳.

۲ - انعام/۱۹.

۳ - ابراهیم/۴.

اصل هفتاد و هشتم

نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ) نبوت خاتم می باشد، همچنانکه شریعت او شریعت خاتم، و کتاب او نیز خاتم کتابهای آسمانی است یعنی پس از وی دیگر پیامبری نخواهد آمد، و شریعت او به صورت جاودانه تا روز رستاخیز باقی خواهد ماند. از خاتمیت نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) دو مطلب استفاده می‌شود:

۱. اسلام، ناسخ شرایع پشین است و با آمدن آن شریعتهای گذشته دیگر رسمیت ندارند.
۲. در آینده شریعت سماوی دیگری نخواهد آمد و ادعای هر نوع شریعت جدید آسمانی مردود است.

موضوع خاتمیت، در قرآن و احادیث اسلامی به صورت روشن مطرح شده است، به گونه‌ای که برای احدهای جای تردید باقی نمی‌گذارد. در این مورد به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

مَا كَانَ مُحَمَّدًا أَبَا أَحَدٍ مِنْ رُجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّنَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ

شُنْءَ عَلِيِّمًا (۱) .

محمد پدر هیچیک از شماها نبوده ، بلکه وی رسول خدا و خاتم پیامبران است ، و خدا به هر چیزی دانا است .

« خاتم » به معنی انگشتراست . در عصر نزول اسلام ، مُهر افراد ، نگین انگشتراست آنان بود که با آن نامه ها را مهر می کردند ، به نشانه اینکه پیام به پایان رسیده است . با توجه به این نکته ، مفاد آیه فوق این است که با آمدن پیامبر اسلام ، طومار نبوت و پیامبری مُهر پایان خورده و پرونده نبوت بسته شده

۱ - احزاب / ۴۰ .

است .

ضمناً از آنچه که « رسالت » عبارت از ابلاغ و رساندن پیامهایی است که از طریق وحی دریافت می گردد ، طبعاً رسالت الهی بدون نبوت نخواهد بود ، و در نتیجه ختم نبوت ملازم با ختم رسالت نیز هست(۱) .

در این زمینه از میان احادیث گوناگون ، کافی است به حدیث « منزلت » اشاره کنیم : پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) زمانی که در جریان جنگ تبوک ، علی را جانشین خود در مدینه قرار داد ، به وی فرمود :

أَلَا تَرْضِي أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةَ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا يَرَى بَعْدِي (۲) .

آیا خشنود نیستی که منزلت تو نسبت به من همانند منزلت هارون نسبت به موسی باشد ، جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد بود .

گذشته از حدیث « متواتر » منزلت ، مجموعه احادیث مربوط به خاتمیت نیز به صورت تواتر اجمالی نقل شده است(۳) .

اصل هفتاد و نهم

راز جاودانگی شریعت اسلام در دو چیز نهفته است :

الف - شریعت اسلام ، برای تأمین نیاز طبیعی و فطری بشر به هدایتهای الهی ، کاملترین برنامه را ارائه کرده است ، به گونه ای که بهتر و کاملتر از آن قابل

۱ - آیات گواه بر خاتمیت منحصر به آیه فوق نیست . در این مورد ، نصوص ششگانه ای در قرآن هست که بر خاتمیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) گواهی می دهد . به کتاب مفاهیم القرآن : ۱۳۰/۳ - ۱۳۹ رجوع شود .

۲ - صحیح بخاری : ۵۸/۳ ; صحیح مسلم : ۳۲۳/۲ ; امالی صدوq : ص ۲۸ و ۴۷ و ۸۱ ; بخار الانوار : ۲۵۴/۳۷ - ۲۸۹ ، باب ۵۳ ; بخاری ، صحیح : ۵۴/۳ ، باب غزوة تبوك ، مسلم ۱۸۷۱/۴ ط ۱۳۷۵ ; ترمذی ، سنن : ۳۰۱/۲ ; سیره ابن هشام : ۱۶۲/۴ ; احمد ، مسند : ۱۷۴/۱ .

۳ - در این باره به کتاب مفاهیم القرآن : ۱۴۱/۳ - ۱۶۷ رجوع شود .
تصور نیست .

ب - در قلمرو احکام عملی نیز یک رشته اصول و کلیات جامع و ثابت را بیان نموده که می تواند پاسخگوی نیازهای نوبه نو و متنوع بشر باشد . گواه روشن این امر آن است که فقهای اسلام (بویژه شیعه) در طی چهارده قرن توانسته اند به تمام نیازهای جوامع اسلامی در زمینه احکام عملی پاسخ گویند ، و تاکنون موردی پیش نیامده است که فقه اسلامی از پاسخ گفتن به آن ناتوان باشد . امور زیر در تحقق این هدف مفید و مؤثر بوده اند :

۱ . حجیّت عقل : اعتبار و حجیّت عقل در مواردی که صلاحیت قضاؤت و داوری دارد ، یکی از طرق استنباط وظایف بشر در طول زندگی است .

۲ . رعایت اهمّ در موارد تزاحم با مهمّ : می دانیم که احکام اسلام ، ناشی از یک رشته ملاکات واقعی و مصالح و مفاسد ذاتی (یا عارضی) در اشیاست که برخی از آنها را عقل به دست می آورد و برخی دیگر را شرع بیان می کند . با شناخت این ملاکات ، طبعاً فقیه می تواند در موارد تزاحم آنها ، اهم را بر مهم ترجیح داده و مشکل را حل کند .

۳ . فتح باب اجتهاد : گشوده بودن باب اجتهاد به روی امت اسلامی - که از افتخارات و امتیازات تشیع است خود از عوامل تضمین کننده خاتمیت آیین اسلام است ، زیرا در پرتو اجتهاد زنده و مستمر ، حکم مسائل و حوادث جدید همواره از قواعد کلی اسلامی استنباط می شود .

۴. احکام ثانویه : در شریعت اسلام علاوه بر احکام اولیه ، یک رشته احکام ثانویه وجود دارد که می تواند بسیاری از مشکلات را حل کند . فی المثل ، در جایی که تطبیق حکمی بر موردی ، مایه عُسر و حَرج یا زیان و ضرر افرادی گردد (با توجه به شرایطی که در فقه بیان شده است) اصولی چون قاعده نفی حرج یا لا ضرار می تواند به توانایی شریعت در شکستن بن بستها و رفع تنگناها کمک نماید . قرآن کریم می فرماید :

وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ (۱) .

رسول گرامی نیز اعلام می دارد :

لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارٌ .

باید گفت مکتبی که این دو قاعده و نظائر آن را دارد ، هیچگاه پیروان آن در زندگی به بن پست کشیده نخواهند شد .
بحث مشروح در باره خاتمیت بر عهده کتب کلامی است .
اصل هشتادم

یکی از ویژگیهای شریعت اسلامی ، اعتدال و سهولت درک مفاهیم و احکام آن است ، که این امر را می توان یکی از مهمترین عوامل نفوذ و گسترش این دین در میان اقوام و ملل مختلف جهان دانست . اسلام در موضوع خداپرستی ، توحیدی ناب و روشن را مطرح می کند که دور از هرگونه ابهام و پیچیدگی است . تنها سوره توحید در قرآن می تواند گواه این مدعای باشد چنانکه این کتاب مقدس در باب مقام و منزلت انسان نیز بر اصل تقوی تکیه می کند که خود به نوعی دربرگیرنده همه خصال و لای اخلاقی است . در حوزه احکام عملی نیز مشاهده می کنیم که اسلام هرگونه عسر و حرجی را نفی می کند و پیامبر ، خود را آورنده شریعتی سهل و آسان معزّفی می کند :

جِئْتُ بِشَرِيعَةِ سَهْلَةِ سَمْحَةٍ .

۱ - حج / ۷۸ .

محققان منصف و بی غرض حتی از میان دانشوران غیر مسلمان صریحاً اذعان نموده اند که مهمترین عامل گسترش سریع آیین اسلام ، وضوح و جامعیت

احکام و تعالیم این دین بوده است ، برای نمونه دکتر گوستاولوبون ، دانشمند مشهور فرانسوی ، می گوید :

رمز پیشرفت اسلام در همان سهولت و آسانی آن نهفته است . اسلام از مطالبی که عقل سالم از پذیرش آن امتناع میورزد و در ادیان دیگر نمونه های آن بسیار است ، مبرّاست . هر چه فکر کنید ساده تر از اصول اسلام نیم یابید که می گوید : خدا یگانه است ; مردم همگی در برابر خدا یکسانند ; انسان با انجام چند فرضیه دینی به بهشت و سعادت می رسد ، و با روی گرداندن از آن به دوزخ می افتد . همین روشی و سادگی اسلام و دستورات آن ، کمک زیادی به پیشرفت این دین در جهان کرد . مهمتر از این آن ایمان محکمی است که اسلام در دلها ریخته است ؛ ایمانی که هیچ شباهه ای قادر به کندن آن نیست .

اسلام ، همان گونه که برای اکتشافات علمی از هر دینی مناسبتر و ملایمتر است ، در باره واداشتن مردم به گذشته نیز بزرگترین دینی است که می تواند تهذیب نفوس و اخلاق را به عهده گیرد(۱) .

اصل هشتاد و یکم

کتابهای آسمانی که پیامبران پیشین آن را عرضه کرده اند ، مع الأسف پس از آنان بتدربیج در اثر غرضورزی خودکامگان دستخوش تحریف گردیده است . این مطلب را ، علاوه بر قرآن ، شواهد تاریخی هم تأیید می کند . چنانکه

۱ - تمدن اسلام و عرب ، تألیف دکتر گوستاولوبون فرانسوی ، صص ۱۴۱ - ۱۴۳ .

مطالعه خود این کتب و دقت در محتوای آنها نیز بر آن دلالت دارد ، زیرا در آنها یک رشته مطالبی وارد شده است که هرگز نمی تواند مورد تأیید وحی الهی باشد . بگذریم که انجیل کنونی بیشتر صورت زندگی نامه حضرت مسیح را دارد که در آن ماجرای به دار آویخته شدن وی نیز توضیح داده شده است . اما به رغم تحریفات آشکار در کتب آسمانی پیشین ، قرآن کریم از هر نوع افزایش و کاهش مصون مانده است . پیامبر گرامی اسلام یکصد و چهارده سوره کامل قرآنی از

خود به یادگار نهاده و تحویل جهان داده است و نویسنده‌گان وحی - خصوصاً حضرت علی (علیه السلام) که از روز نخست وحی الهی را می‌نوشت، آن را نگاشته‌اند. خوشبختانه، با وجود گذشت ۱۵ قرن از نزول قرآن، نه چیزی از آیات و سوره‌های قرآن کم شده و نه چیزی بر آنها افزوده شده است. اینک به برخی از دلایل و موجبات عدم تحریف قرآن اشاره می‌کنیم:

۱. چگونه امکان دارد که تحریف به قرآن راه یابد، در حالیکه خداوند حفظ و صیانت آن را تضمین کرده است، چنانکه می‌فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَرَأْلُنَا الْذِكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱).

ما خود قرآن را فرو فرستاده و خود نیز نگهبان آن هستیم.

۲. خداوند راه یافتن هر نوع باطل به ساحت قرآن را نفی کرده و می‌فرماید:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۲).

باطل از هیچ سو به ساحت قرآن راه ندارد، آن از جانب خداوند حکیم و ستوده نازل شده است.

۱ - حجر/۹.

۲ - فصلت/۴۲.

باطل که خداوند راه یافتن آن را به قرآن نفی کرده، هر باطلی است که مایه و هن قرآن گردد، و از آنجا که کم یا زیاد کردن الفاظ و آیات قرآن مسلم‌آمایه سستی و وهن آن می‌گردد لذا قطعاً هیچگونه کاهش یا افزایشی به ساحت این کتاب شریف راه نیافته است.

۳. تاریخ گواهی می‌دهد که مسلمانان به آموزش و حفظ قرآن عنایت ویژه‌ای داشتند در میان عربهای زمان پیامبر، حافظه‌های قوی و نیرومند وجود داشت که با یک بار شنیدن، خطبه‌ای طولانی را حفظ می‌کردند، بنابراین چگونه می‌توان گفت چنین کتابی که این همه قاری و حافظ و علاقمند داشته، تحریف شده است؟!

۴. شکی نیست که امیر مؤمنان (علیه السلام) در بعضی از مسائل با خلفاً

اختلاف نظر داشت و مخالفت خود را نیز به صورت منطقی در موارد گوناگون آشکار می کرد ، که یکی از آنها خطبه شقشقیه و نیز مناشدات معروف آن حضرت است . در عین حال می بینیم که آن حضرت در سراسر زندگی خود ، حتی یک کلمه هم در باره تحریف قرآن سخن نگفته است ، حال اگر (العیاذ بالله) چنین کاری صورت گرفته بود ، مسلماً به هیچوجه ایشان در باره آن سکوت نمیورزید . بلکه بالعکس آن حضرت پیوسته به تدبیر در قرآن دعوت می کرد و می فرمود :

لَيْسَ لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقِهٖ وَلَا بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ غَنِيٍّ فَكُوْنُوا مِنْ حَرَثَتِهِ وَأَتَبَاعِهِ^(۱) .

ای مردم برای کسی در صورت پیروی از قرآن فقر و نیازی نیست ، و بدون پیروی از قرآن ، غنا و بی نیازی وجود نخواهد داشت ، بنابراین در سرزمین زندگی خود بذر قرآن را بیفشناید و از پیروان آن باشید .

۱ - نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۱ .

با توجه به دلایل یاد شده و نظایر آن ، علمای بزرگ شیعه امامیه به پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) از دیر زمان تاکنون بر مصونیت قرآن از تحریف تأکید نموده اند ، که از آن میان می توان به افراد زیر اشاره نمود :

- ۱ . فضل بن شاذان (متوفی ۲۶۰ هـ ق) ، که در عصر ائمه (علیهم السلام) می زیسته است) در کتاب الایضاح ۲۱۷ .

۲ . شیخ مفید (م ۳۸۱ هـ ق) در کتاب الاعتقادات ۹۳ .

۳ . شیخ مفید (م ۴۱۳ هـ ق) در کتاب اجوبة المسائل السروية ، مطبوع در مجموعه الرسائل / ص ۲۶۶ .

۴ . سید مرتضی (م ۴۳۶ هـ ق) در کتاب جواب المسائل الطرابلسیات ، که کلام وی را شیخ طبرسی در مقدمه مجمع البیان آورده است .

۵ . شیخ طوسی معروف به شیخ الطائفه (م ۴۶۰ هـ ق) در کتاب التبیان ، ۳/۱ .

۶ . شیخ طبرسی (م ۵۴۸ هـ ق) در مقدمه کتاب خود ، مجمع البیان ، بر عدم

تحریف قرآن تصریح و تأکید کرده است.

۷. سید بن طاووس (م ۶۶۴ هـ ق) در کتاب «سعد السعوڈ» (ص ۱۴۴) می گوید: عدم تحریف، رأی امامیه است.

۸. علامه حلی (م ۷۲۶ هـ ق) در کتاب اجوبة المسائل المھناوية (ص ۱۲۱) می گوید: «حق این است که هیچگونه زیاده و نقیصه ای در قرآن راه نیافته است و من از قول به تحریف به خدا پناه می برم، زیرا این امر موجب شک در معجزه متواتر پیامبر اکرم (صلی الله علیہ وآلہ وساتھی) می گردد.

ما در اینجا به ذکر نام علمای شیعه که منکر تحریف بوده اند پایان می دهیم، و تأکید می کنیم که این عقیده، پیوسته موردنظر بزرگان علمای امامیه در اعصار گوناگون بوده است، چنانکه در عصر حاضر نیز همه مراجع شیعه، بدون استثناء، دارای چنین عقیده ای می باشند.

اصل هشتاد و دوم

در کتب حدیث و تفسیر روایاتی وارد شده است که برخی آنها را دلیل بر تحریف قرآن قرار داده اند، ولی باید توجه نمود که :

اولاً : اکثر این روایات از طریق افراد و کتابهایی نقل شده که از وثاقت و اعتبار لازم برخوردار نیستند، مانند کتاب القراءات احمد بن محمد سیاری (م ۲۸۶) که علمای رجال، روایات او را ضعیف خوانده، و مذهب او را فاسد دانسته اند^(۱) یا کتاب علی بن احمد کوفی (م ۳۵۲) است که علمای رجال در باره او گفته اند : در پایان عمر راه غلو را در پیش گرفت^(۲).

ثانیاً : قسمتی از این روایات، که بر تحریف حمل شده است، جنبه تفسیری دارد. به عبارت دیگر، مفاد کلی آیه در روایت تطبیق بر مصدق شده، و عده ای تصور کرده اند که تفسیر و تطبیق مذبور جزء قرآن بوده و از آن حذف گردیده است. مثلًا «صراط مستقیم» در سوره حمد، در روایات به «صراط پیامبر و خاندان او» تفسیر شده، و پیداست که چنین تفسیری، تطبیق کلی بر فردا اعلای آن است^(۳).

امام خمینی (رحمه الله) روایاتی را که از آنها تحریف برداشت شده بر سه دسته

تقسیم کرده است :

۱ - رجال نجاشی : ۲۱۱/۱ ، شماره ترجمه ۱۹۰ .

۲ - رجال نجاشی : ۹۶/۱ ، شماره ترجمه ۶۸۹ .

۳ - طبرسی ، مجمع البیان : ۲۸/۱ ، ط .

الف - روایات ضعیف ، که با آن نمی توان استدلال کرد ;

ب - روایات ساختگی ، که شواهد جعلی بودن در آنها نمایان است ;

ج - روایات صحیح ، که اگر در مفاد آنها کاملاً دقت گردد روشن می شود که مقصود از تحریف در آیات قرآن ، تحریف معانی آنهاست نه تغییر الفاظشان(۱) .

ثالثاً : کسانی که می خواهند عقیده واقعی پیروان یک مذهب را به دست آورند باید به کتابهای عقیدتی و علمی آنها رجوع کنند ، نه به کتابهای حدیثی که نظر مؤلف از تأثیف آن ، بیشتر گرداوری مطالب بوده و تحقیق آن را به دیگران واگذار کرده است . همچنین مراجعه به آرای شاذ از پیروان یک مذهب برای شناخت عقاید مسلم آن مذهب کافی نبوده و اصولاً استناد به قول یک یا دو نفر در مقابل اکثریت قاطع دانشمندان آن فرقه ، ملاک صحیحی برای قضاؤت نیست .

در خاتمه بحث از تحریف ، ضروری است چند نکته را یادآور شویم :

۱ . متهم کردن مذاهب اسلامی یکدیگر را به تحریف قرآن ، خاصه در عصر کنونی ، جز به نفع دشمنان اسلام نخواهد بود .

۲ . اگر برخی از علمای شیعه کتابی در باره تحریف قرآن نوشته اند ، بایستی نظریه شخصی خود او تلقی شود ، نه نظریه اکثریت قاطع علمای شیعه . لذاست که می بینیم پس از انتشار کتاب مزبور ، ردیه های زیادی از سوی علمای شیعه بر ضد آن نوشته شده است ; همان گونه که وقتی در سال ۱۳۴۵ هـ ق از طرق

۱ - تهذیب الأصول : ۹۶/۲ .

یکی از علمای مصر کتاب « فرقان » با استناد به پاره ای روایات در باره نسخ یا انساء تلاوت آیاتی از قرآن که در کتب حدیث اهل سنت آمده است ، به عنوان اثبات تحریف در قرآن نوشته شد ، از طرف علمای از هر مردود شناخته شد و کتاب مذبور مصادره گردید .

۳. کتاب آسمانی همه مسلمانان جهان قرآن مجید است که مجموع آن را ۱۱۴ سوره که نخستین آن را سوره « الحمد » و آخرین بن را سوره « الناس » تشکیل می دهد ، و در این کتاب کلام الهی ، « قرآن » نامیده شده و با صفاتی چون مجید ، کریم و حکیم(۱) معرفی گردیده است . و مسلمانان احیاناً آن را « مصحف » می نامند ، و مصحف در لغت عرب به مجموعه ای از برگهای نوشته شده می گویند که در یک جا گرد آید . و نقل شده است که پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) ، آنگاه که مجموع سوره های قرآن یک جا گرد آمد از سوی برخی صحابه اسم مصحف برای آن پیشنهاد شد(۲) .

بنابراین مصحف به مجموعه ای از برگهای نوشته شده و گرد آمده به صورت یک کتاب می گویند خواه قرآن باشد یا غیر آن . و قرآن نامه اعمال را « صُحْفٌ » می نامد و می فرماید :

وَإِذَا الصُّحْفُ تُشَرَّطٌ (۳) .

آنگاه که نامه های اعمال گشوده شود .

همچنانکه دیگر کتابهای آسمانی را « صحف » می نامد ، و می فرماید :

۱ - ق وَالْقُرْآنُ الْمَجِيدُ ((ق/۱) ، إِلَهٌ لِّقُرْآنٍ كَرِيمٍ * فِي كِتَابٍ مَكْتُوبٍ ((واقعه/۷۷) ، يَسُ) * وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمُ ((يَس/۱) .

۲ - الاتقان : ۸۵/۱۱ .

۳ - تکویر/۱۰ .

صُحْفٌ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (۱) .

کتابهای ابراهیم و موسی .

این آیات نشان می دهد که لفظ صحیفه یا مصحف معنی وسیعی داشته است ، هر

چند پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) یکی از نامهای قرآن نیز بشمار آمده است .

از این جهت تعجب نخواهیم کرد که نوشه هایی را که از دخت گرامی پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ) به یادگار مانده است « مصحف » می نامند ، و واقعیت این مصحف آن است که امام صادق (علیه السلام) در روایتی توضیح می دهد و می فرماید : « فاطمه پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) هفتاد و پنج روز زیست ، و اندوه و سختی او را فرا گرفت ، جبرئیل (به فرمان خدا) فرود می آمد و از رسول خدا و منزلت او نزد خدا سخن می گفت و بدین جهت فاطمه را تسلی می داد ، و از حوادثی که بعدها اتفاق خواهد افتاد او را با خبر می ساخت . و امیر مؤمنان گزارش‌های جبرئیل را (از طریق املاء فاطمه (علیها السلام)) می نوشت و این همامن مصحف فاطمه (علیها السلام) است(۲) .

ابوجعفر از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود :

مصحف فاطمة ما فيه شيء من كتاب الله و إنما هو شيء ألقى إليها بعد موتي أبيها (صلوات الله عليهما)(۳) .

در مصحف فاطمه چیزی از کتاب الهی نیست ، (یعنی تصور نکنید قرآن است) بلکه محتویات آن پس از درگذشت پدرش به او القا شده است . و ما در بخش مربوط به فقه و حدیث یادآور خواهیم شد که در امت اسلام

۱ - اعلیٰ/۱۹.

۲ - کافی : ۲۴۱/۱.

۳ - بصائر الدرجات : ص ۱۹۵ .

شخصیت های والایی هستند که در حالی که نبی و رسول نیستند ، ولی فرشتگان با آنان سخن می گویند . و آنان را محدث می نامند ، و دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) « محدثه » بوده است .

بخش هفتم کلیات عقاید ۶

امامت و خلافت

(1/1)

****<http://guilani.blog.ir>****

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) پس از ۲۳ سال سعی و کوشش بسیار در تبلیغ شریعت اسلام و تأسیس مدینه فاضله ، در اوایل سال یازدهم هجری دیده از جهان فرو بست . با رفتن آن حضرت ، هر چند وحی و نبوت پایان یافته و دیگر نه پیامبری خواهد آمد و نه شریعت جدیدی بنیان نهاده خواهد شد ، ولی وظایفی که بر دوش پیامبر بود (غیر از مسئولیت ابلاغ وحی) مسلمان پایان نیافت ، و در نتیجه لازم بود پس از درگذشت او ، شخصیت آگاه و وارسته ای ، به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر ، و امام و پیشوای مسلمانان ، انجام این وظایف را در هر زمان بر عهده گیرد . مطلب اخیر مورد قبول همه مسلمین است ، هر چند درباره برخی از صفات جانشین پیامبر و راه تعیین او میان شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد . ذیلاً نخست به تبیین معنای شیعه و تاریخ پیدایش آن می پردازیم و سپس دیگر مباحث مریوط به امامت را بررسی خواهیم کرد .

اصل هشتاد و سوم

«شیعه» در لغت به معنی پیرو است و در اصطلاح به گروهی از مسلمانان گفته می شود که رهبری جامعه اسلامی را پس از درگذشت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) از آن حضرت علی (علیه السلام) و فرزندان معصوم او می دانند . به گواهی تاریخ ، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) در طول حیات خود در موارد مختلف

کراراً فضایل و مناقب و نیز قیادت و رهبری علی (علیه السلام) پس از خویش سخن به میان می آورد . و این توصیه ها و سفارشها سبب شده بود که طبق روایات مستند ، در همان زمان پیامبر ، گروهی دور علی (علیه السلام) را بگیرند و به نام شیعه علی (علیه السلام) شناخته شوند . این گروه پس از رحلت پیامبر بر همان عقیده پیشین خود باقی ماندند و مصلحت اندیشه های فردی و گروهی را بر تنصیص رسول خدا در باب رهبری مقدم نداشتند ، و چنین بود که گروهی در عصر رسول خدا و پس از درگذشت او به نام شیعه معروف شدند . به این

مطلوب در گفتار نویسنده‌گان ملل و نحل نیز اشاره و تصریح شده است .
نوبختی (متوفای ۱۳۱۰ هـ) می‌نویسد : شیعه به کسانی گفته می‌شود که در زمان رسول خدا و پس از او ، علی (علیه السلام) را به امامت و خلافت پذیرفته و از دیگران گستاخ و به او پیوسته اند(۱) .

ابوالحسن اشعری می‌گوید : علت آنکه این گروه را شیعه می‌گویند آن است که اینان علی را پیروی کرده و او را بر دیگر صحابه مقدم می‌دارند(۲) .

شهرستانی می‌نویسد : شیعه کسانی هستند که از علی (علیه السلام) بالخصوص پیروی کرده و به امامت و خلافت او از طریق نص و وصیت قائل شده اند(۳) .
بنابراین شیعه ، تاریخی جز اسلام ، و سرآغازی جز مبدأ پیدایش اسلام ندارد ، و در حقیقت ، اسلام و تشیع دو رویه یک سکه یا دو نیمرخ از یک چهره اند که در یک زمان متولد شده اند . در اصل هشتاد و ششم خواهد آمد که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در نخستین روزهای دعوت آشکار خود ، بنی هاشم را جمع کرد و خلافت

۱ - فرق الشیعه ، ص ۱۷ .

۲ - مقالات اسلامیین : ۶۵/۱ .

۳ - ملل و نحل : ۱۳۱/۱ .

و وصایت علی راه به آنان اعلام نمود ، و پس از آن نیز در مراحل مختلف ، بخصوص در روز غدیر خلافت او را رسماً اعلام داشت .
آری ، تشیع نه زاییده تبانی اهل سقیفه و نه فراورده حوادث دوران قتل عثمان و دیگر افسانه‌ها است ، بلکه این خود پیامبر گرامی بود که با رهنماوهای آسمانی مکرر خویش ، بذر تشیع را برای اولین بار در دل صحابه غرض نمود و به مرور زمان آن را رشد داد و جمعی از اصحاب کبار چون سلمان و ابازد را شیعه نامید .
تفسران اسلامی در تفسیر آیه) إِنَّ الَّذِينَ آمَّنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ حَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۱) .

نقل کرده اند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : مقصود از این آیه علی

و شیعیان اوست(۲) .

در تواریخ نام شیعیان علی (علیه السلام) از صحابه و تابعین که به خلافت بلا فصل او پس از پیامبر اکرم معتقد بودند آمده است که ذکر اسامی آنان در این مختصر نمی گنجد . تشیع به مفهوم یاد شده ، وجه مشترک میان کلیه شیعیان جهان است که بخشی عظیم از مسلمانان گیتی را تشکیل می دهند . شیعیان در طول تاریخ اسلام دوشادوش سایر مذاهب اسلامی در گسترش اسلام سهم عظیمی ایفا کرده اند : علوم مختلف را پی ریزی ، دولتهای مهمی را پایه گذاری ، و شخصیتهای بسیار بر جسته علمی و ادبی و سیاسی را تقدیم جامعه بشریت کرده اند ، و اینک نیز در اکثر نقاط جهان حضور دارند .

اصل هشتاد و چهارم

۱ - بیانه ۷/ .

۲ - الدر المنتور : ۵۸۹/۸ ، به نقل از جابر بن عبدالله ، ابن سعید خدری ، ابن عباس و علی (علیه السلام) .

چنانکه در اصول آینده اثبات خواهیم کرد ، مسئله امامت یک مسئله الهی و سماوی بوده و جانشین پیامبر باید از طریق وحی الهی به پیامبر تعیین گردد . اما پیش از پرداختن به دلایل نقلی و شرعی این موضوع ، فرض می کنیم که هیچ نصی شرعی در این باره در دست نیست . در این صورت ، باید ببینیم مقتضای حکم عقل با توجه به شرایط آن زمان چیست ؟

عقل بدیهی حکم می کند که اگر فرد مصلحی با زحمات توانفسای خویش در طول سالیان دراز ، طرحی را پیاده کرده و روش جدیدی را برای جامعه بشری ابداع نماید ، طبعاً بایستی برای بقا و استمرار طرح و روش مزبور ، بلکه رشد و بالندگی آن نیز چاره اندیشی کند ، و بهیچوجه درست نیست که شخصی با زحمات بسیار ، بنایی را تأسیس کند ولی برای حفظ آن از خطرات آینده ، هیچ نوع پیشگیری به عمل نیاورد و متولی و مسئولی را برای حفظ آن بنا ، معرفی نکند .

پیامبر گرامی از بزرگترین شخصیتهای جهان بشریت است که با آوردن شریعت خود زمینه تحوّلی عمیق در جهان بشریت و پی ریزی تمدنی کاملًا نو را فراهم ساخت . مسلماً آن حضرت ، که شریعت جاودانه ای را به بشر عرضه کرده و در عصر خود جامعه بشری را رهبری نمود ، برای حفظ این شریعت از آفات و خطرات احتمالی آینده و نیز هدایت و اداره امّت جاوید ، چاره ای اندیشیده و کیفیت ابدی را پایه گذاری کند ، ولی برای رهبری آن پس از خود ، که ضامن بقای شریعت است ، طرحی ارائه ندهد . پیامبری که از بیان کوچکترین مسائل مربوط به سعادت بشر دریغ نکرده ، چگونه معقول است در مورد مسئله رهبری جامعه اسلامی و چگونگی آن ، که از مسائل کلیدی و سرنوشت ساز بشر است ، سخنی نگوید و رهنمودی ندهد ، و در حقیقت جامعه اسلامی را بدون تکلیف رها کند ؟ بنابراین ، ادعای اینکه پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) چشم از جهان فرو بسته و در باره رهبری پس از خود هیچ سخنی نگفته است ، پذیرفتی نیست .

اصل هشتاد و پنجم

مراجعه به تاریخ صدر اسلام و در نظر گرفتن شرایط موجود منطقه و جهان در زمان رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) ، بروشني لزوم تنصيصي بودن منصب امامت را اثبات می کند . زیرا به هنگام درگذشت آن حضرت ، خطری سه گانه و مثلثوار آیین اسلام را تهدید می کرد : یک ضلع این مثلث خطر را امپراتوری روم ، ضلع دیگر آن را امپراتوری ایران ، و ضلع سوم را گروه منافقان داخلی تشکیل می داد . در اهمیت خطر ضلع نخست همین بس که پیامبر تا آخرین لحظه از فکر آن فارغ نبود ، و به همین علت در همان روزهای بلکه ساعتهاي آخر عمر خويش سپاه عظيمى را به رهبری اسامه بن زيد برای نبرد با روميان بسيج و اعزام کرد و متخلfan از آن را نيز نفرين نمود . ضلع دوم نيز دشمن بدستگالی بود که نامه پیامبر را پاره کرد و به فرماندار یمن نوشت که پیامبر را دستگير کند و يا سر او را از تن جدا کرده برای او بفرستد ، و بالاخره در باب خطر سوم همن باید دانست که این گروه پيوسته در مدینه يا بیرون از آن مざهم پیامبر بودند و با توطئه های رنگارنگ خويش دل وی را خون می کردند و

در سوره های مختلف قرآن درباره سنگ اندازیهای آنان سخن فراوان رفته است ، تا آنجا که یک سوره در قرآن ، به نام آنها و در شرح افکار و اعمال سوء آنهاست . اکنون سؤال می شود ، آیا با وجود چنین مثلث خطری صحیح است که پیامبر اکرم امت اسلامی و آیین اسلام را ، که دشمن از هر سو در کمین آن نشسته بود ، بدون رهبر به حال خود رها سازد ؟ !

بی شک پیامبر می دانست که زندگی عرب ، زندگی یی قبیله ای است ، و در میان افراد قبایل تعصب نسبت به سران قبیله با جان آنان درهم آمیخته است . بنابراین ، واگذاری تعیین رهبر به چنین مردمی ، مایه چندستگی و نزاع قبایل خواهد بود ، و دشمن از این اختلاف بهره گیری خواهد کرد . بر پایه همین حقیقت است که شیخ الرئیس ابو علی سینا می گوید : « تعیین جانشین از طریق نص پیامبر بر آن ، به واقع نزدیکتر است ، چون با تعیین جانشین هر نوع نزاع و اختلاف ریشه کن می گردد ».

اصل هشتاد و ششم

اکنون که ثابت شد حکمت و آگاهی پیامبر ایجاب می کرد در باره رهبری امت اسلامی پس از خود اقدام مقتضی را به عمل آورد ، باید دید کیفیت چاره اندیشی آن حضرت چگونه بوده است ؟

در این جا دو نظریه وجود دارد که به نقد و بررسی آنها می پردازیم :

- ۱ . رسول گرامی ، به فرمان خداوند متعال ، فرد ممتازی را که شایستگی رهبری امت اسلامی را داشته است برگزیده و او را به عنوان جانشین خود به مردم معرفی نموده است .

- ۲ . پیامبر ، انتخاب رهبر را بر عهده مردم نهاده که پس از وی ، خود فردی را انتخاب کنند ، و این مطلب را بیان کرده است .

اکنون باید دید کدام یک از این دو نظریه از کتاب و سنت و سیره پیامبر و تاریخ اسلام استفاده می شود ؟

دقت در زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) - از روزی که مأمور شد شریعت خود را به بستگان نزدیک و سپس به کل مردم اعلام کند ، تا لحظه مرگ آن حضرت -

این

مطلوب را قطعی می سازد که آن حضرت بر مشخصات خلیفه بعد از خود ، کراراً تصریح کرده و به اصطلاح در مسئله رهبری روش «تنصیص» را برگزیده است ، نه روش «انتخاب مردم» را . این مطلب با امور یاد شده در زیر ثابت می شود :

۱ . حدیث یوم الدار

پس از گذشت ۳ سال از آغاز بعثت ، خدای متعال پیامبر را مأمور ساخت که دعوت خود را آشکار سازد ، و آیه وَأَنِّيْ عَشِيرَةُ الْأُفْرَيْنَ (۱) در این مورد نازل شد . پیامبر سران بنی هاشم را جمع کرد و فرمود : من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام . خداوند به من امر کرده است که شما را به آن دعوت کنم . کدام یک از شما مرا در نشر این آیین یاری می کند تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد ؟ حضرت سه مرتبه این سخن را تکرار نمود و در هر بار تنها علی (علیه السلام) آمادگی خود را اعلام کرد . در این موقع پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود :

انَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيٌّ وَخَلِيفَتِي فِيْكُمْ (۲) .

۲ . حدیث منزلت

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) در موارد مختلف ، منزلت و مقام امیرمؤمنان را نسبت به خود ، همان منزلت و مقام هارون به موسی دانسته و فقط یک مقام از مقامات هارون را (که نبوت باشد) از علی (علیه السلام) سلب کرده و در حدیث قریب به تواتر

۱ - شعراء / ۲۱۴ .

۲ - مسند احمد ، ۱۵۹/۱ ; تاریخ طبری : ۴۰۶/۲ ; تفسیر طبری (جامع البيان) ، ۱۹

۷۴/ ۷۵ - تفسیر سوره شعرا ، آیه ۲۱۴ .

فرموده :

« یا علی أنت مئی بمنزلة هارون من موسى إلّا أّنَّهُ لَا نبیّ بعدي » .

به نص قرآن کریم ، هارون مقام نبوت^(۱) ، خلافت^(۲) ، و وزارت^(۳) را در زمان موسی دارا بود ، و حدیث منزلت نیز همه مقامات هارون را به استثنای مقام نبوت - برای علی (علیه السلام) ثابت می کند . طبعاً اگر مقصود ، اثبات همه مقامات جز نبوت برای وی (علیه السلام) نبود نیازی به استثنای نبوت وجود نداشت .

۳. حدیث سفینه

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) ، اهل بیت خویش را به کشتی نوح تشبیه می کند که هر کس بر آن ننشست نجات یافت و هر کس که از آن تخلّف جست غرقه طوفان شد ، چنانکه می فرماید :

« أَلَا إِنَّ مَئْلَأَ أَهْلَ بَيْتِي فِيكُمْ مَئْلَأُ سَفِينَةٍ لُّوحٌ فِي قَوْمٍ مَّنْ رَكِبَهَا نَجَىٰ وَمَنْ تَحْلَّفَ عَنْهَا غَرَقَ »^(۴) .

می دانیم که کشتی نوح ، یگانه ملجاً و پناهگاه انسانها برای نجات از طوفان بود . بنابراین طبق حدیث سفینه ، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) یگانه پناهگاه امت برای نجات از حوادث ناگواری هستند که چه بسا مایه انحراف و گمراهی انسانها می گردد .

۱ -) وَهَبَّنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ((مریم/ ۵۳) .

۲ -) وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُقْنِي فِي قَوْمِي . . . ((اعراف/ ۱۴۲) .

۳ - وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي ((طه/ ۲۹) .

۴ - مستدرک حاکم : ۳۵۱/۳ ; الصواعق المحرقة ، ص ۹۱ ; میزان الاعتدال : ۱/ ۲۲۴ ; تاریخ الخلفاء ، ص ۵۷۳ ; الخصائص الكبرى : ۲۶۶/۲ ; ینابیع المودة ، ص ۲۸ ; فتح القدیر ، ص ۱۱۲ و کتب دیگر .

۴. حدیث امان امّت

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) اهل بیت خود را سبب وحدت کلمه و دوری امت از اختلاف معرفی می کند و می فرماید :

«الْجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَأَفْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَمْتَيِنَ الْخِتَافِ ، فَإِذَا
خَالَقُهُمْ قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلُفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسِ»(۱).

همان گونه که ستارگان وسیله نجات اهل زمین از غرق شدن در دریا هستند (زیرا، دریانوردان به حکم) و **وَإِنَّجُمْ هُمْ يَهْتَدُونَ**(۲)، به وسیله ستارگان راه را از میان امواج پیدا می کنند و به ساحل می رساند)، اهل بیت من نیز مایه نجات امت از دو دستگی هستند. اگر گروهی از عرب با آنان به مخالف برخیزند، دچار اختلاف شده و در نتیجه جزو حزب شیطان می گردند.

حدیث ثقلین

حدیث ثقلین، از احادیث متواتر اسلامی است که علمای فریقین آن را در کتابهای حدیث خود نقل کرده اند. پیامبر در این حدیث خطاب به امت اسلام می فرماید: «در میان شما دو چیز گرانبها را به عنوان امانت می گذارم و می روم»، و سپس تمسک یکپارچه به هر دو را مایه هدایت امت و اعراض از یکی از آن دو را مایه ضلالت می دارد، چنانکه می فرماید:

«إِنَّ تَارِكَ فِيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتَيِ أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكُتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَقْتَرِقَا حَتَّىٰ عَلَيْهِ الْحَوْضَ»(۳).

۱- مستدرک حاکم: ۱۴۹/۳.

۲- حل ۱۶.

۳- صحیح مسلم: ۱۲۲/۷؛ سنن ترمذی: ۳۰۷/۲؛ سنن دارمی: ۴۳۲/۲؛ مسند احمد: ۱۴/۳، ۱۷، ۲۶، ۵۹ و ۳۶۶/۴، ۳۷۱ و ۱۸۲/۵ و ۱۸۹؛ خصائص علویه، نسائی ص ۲۰؛ مستدرک حاکم: ۱۰۹/۳، ۱۴۸، ۵۳۳ و ۱۰۹، و کتب دیگر. در این باره ضمناً می توان به رساله حدیث الثقلین از نشریات دارالتقریب بین المذاهب الإسلامية (قاهره، مطبعه مخیمر) رجوع کرد.

این حدیث، مرجعیت علمی اهل بیت را، دوش به دوش قرآن کریم، به روشنی ثابت می کند، و بر مسلمانان لازم می دارد که در امور دینی، همزمان به کتاب خدا و رهنمود اهل بیت تمسک بجویند. ولی جای بسی تأسف است که برخی از

کسان همه درها را می زنند ، جز در خانه الله بیت را ! حدیث ثقلین ، که شیعه و سنتی در نقل آن اتفاق دارند ، می تواند همه مسلمانان جهان را به صورت امتنان واحد گرد آورد ، زیرا اگر در موضوع تعیین خلیفه و زمامدار سیاسی امت پس از پیامبر ، فریقین با هم اختلاف داشته و در برداشت تاریخ از مسئله منقسم به دو گروه باشند ، مرجعیت علمی هیچ دلیلی برای تفرقه وجود نداشته و بایستی - بر طبق حدیث متفقٰ علیه ثقلین - با هم یکدست و یک صدا باشند .

اصولًا در عصر خلافت خلفا نیز مرجعیت علمی ، عملًا از آن علی (علیه السلام) بود و اختلافات در امور دینی به وسیله علی (علیه السلام) برطرف می شد . در حقیقت ، از روزی که اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) از ساحت مرجعیت کنار گذاشته شدند فرقه گرایی نیز آغاز شد و فرقه های متعدد کلامی یکی پس از دیگری پدید آمدند .

اصل هشتاد و هفت

در احادیث گذشته پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) گاه به صورت کلی و گاه نیز به گونه مشخص ، جانشین خویش را به نحو روشن معرفی کرده است ، به گونه ای که هر یک از آنها حجت را بر افراد آگاه و حقیقت جو تمام می کند . در عین حال آن حضرت برای آنکه پیام خود را به گوش همه مسلمانان از دور و نزدیک برساند

و راه را بر هر گونه تردید و تشکیک در این زمینه کاملًا بیندد ، به هنگام مراجعت از حجّة الوداع در سرزمینی به نام غدیر خم توقف نمود و به همراهان فرمود از جانب خداوند مأموریت دارد که پیام را به آنان برساند ; پیامی الهی که حاکی از انجام وظیفه بزرگی بوده و چنانچه انجام نگیرد ، پیامبر رسالت خود را انجام نداده است . چنانکه می فرماید :

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ وَإِن لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ (۱) .

ای رسول خدا آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن ، و اگر این مأموریت را انجام ندهی رسالت خود را انجام نداده ای ، و خداوند تو را از (شر)

مردم حفظ می کند(۲) .

آنگاه منبری برای پیامبر ترتیب دادند و او بر فراز آن قرار گرفت و به مردم گفت : در آینده نزدیک دعوت حق را لبیک خواهیم گفت ، شما در باره من چه می گویید ؟ در پاسخ گفتند : گواهی می دهیم تو آئین خدا را به ما ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی و تلاش بسیار کردی ، خدا به تو جزای خیر دهد .

آنگاه فرمود : آیا بر وحدانیت خدا ، رسالت من ، و واقعیت روز رستاخیز گواهی می دهید ؟ همگی پاسخ مثبت دادند .

سپس فرمود : من قبل از شما بر حوض (کوثر) وارد می شوم ، بنگرید با دو جانشین گرانبهای من چگونه رفتار می کنید ؟ شخصی پرسید : مقصود از دو

۱ - مائدہ/۶۷ .

۲ - محدثان و مفسران اسلامی به نزول این آیه در پایان حجۃ الوداع ، روز غدیر ، اشاره کرده اند . بنگرید به کتاب « الدر المنتور » سیوطی ، ۲۹۸/۲ ، فتح القدیر شوکانی ۵۷/۲ ، کشف الغمة اربیلی ، ص ۹۴ ، ینابیع المودة قندوزی ، ص ۱۲۰ ، المنار ، ۴۶۳/۶ وغیره .

جانشین گرانبها چیست ؟

پیامبر پاسخ داد : یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است ، و خدای لطیف و خبیر به من خبر داده است ک این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنکه در روز قیامت در کنار حوض به من برسند . بر آن دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید ، و از آنان فاصله نگیرید که هلاک می شوید . آنگاه دست علی (علیه السلام) را گرفت و بالا برد تا آنجا که همه حاضران آن دو را می دیدند ، سپس چنین فرمود

:

« أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ؟ » :

چه کسی بر مؤمنان از خود آنان اولی (صاحب اختیارت) است ؟

در پاسخ گفتند : خدا و پیامبر او بهتر می دانند .

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : « إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَا أَوْلَى

یوم مِنْ أَنفُسِهِمْ » :

خداؤند مولای من ، و من نیز مولای مؤمنان می باشم ، و من بر مؤمنان از خود آنان صاحب اختیارترم .

سپس سه بار فرمود :

« قَمَنْ كُلُّتْ مَوْلَاهُ قَعْلَيْ مَوْلَاهُ » .

آن کس که من مولای او هستم ، علی مولای او است . آنگاه افزود :
 « اللَّهُمَّ وَالِّي مَنْ وَالَّهُ وَعَادِ مَنْ عَادَهُ وَأَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَأَبْغَضَ مَنْ أَبْغَضَهُ وَأَنْصَرَ
 مَنْ تَصَرَّهُ وَأَخْذَلَ مَنْ خَذَلَهُ ، وَأَدْرَى الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ ، أَلَا فَلِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبُ »
 :

پروردگارا ! دوست بدار آن کس را که علی را دوست می دارد و دشمن بدار آن کس را که با علی دشمن است ، و مهربان باش با هر کس که نسبت به علی مهربان است و خشم آور بر کسی که بر علی خشم آورد و یاری کن آن کس را که علی را یاری کند و خوار ساز آن کس را که علی را خوار سازد ، و حق را با او و در مدار او قرار ده . حاضران این مطلب را به غاییان ابلاغ کنند .

اصل هشتاد و هشتم

حدیث غدیر از احادیث متواتر است و راویان حدیث ، از صحابه و تابعین و محدثان اسلامی ، آن را در هر قرنی به صورت متواتر نقل کرده اند . ۱۱۰ نفر از صحابه ، ۸۹ تن از تابعین ، و ۳۵۰۰ نفر از علماء و محدثان اسلامی حدیث غدیر را نقل کرده اند ، و با این تواتر ، در اصالت و اعتبار این حدیث جای هیچ تردیدی وجود ندارد . همچنین گروهی از علماء به طور مستقل در باره حدیث غدیر کتاب نوشته اند ، که در آن میان ، جامع ترین کتابی که اسانید حدیث را یکجا گرد آورده است ، کتاب شریف الغدیر نگارش علامه عبدالحسین امینی (۱۳۲۰ - ۱۳۹۰ هـ ق) می باشد .

اکنون باید دید مقصود از مولی بودن پیامبر ، و مولی بودن علی چیست ؟
 قراین بسیاری گواهی می دهند که مقصود از این تعبیر ، زعامت و رهبری است ،

که به برخی از آنها اشاره می کنیم :

الف - در ماجرای غدیر ، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) کاروان زائران خانه خدا را در سرزمینی بی آب و علف ، آن هم در نیم روزی بسیار گرم ، متوقف ساخت . گرمی هوا به حدّی بود که حاضران نیمی از عبای خوش را بر سر افکنده و نیم دیگر را نیز زیرانداز خود قرار داده بودند . با این تمہیدات ، طبعاً پیامبر باید سخنی بگوید که در هدایت امت ، نقشی کلیدی و سرنوشت ساز داشته باشد ، و براستی چه کاری می تواند در سرنوشت مسلمانان از تعیین جانشین ، که مایه وحدت کلمه مسلمین و حافظ دین است ، سرنوشت سازتر باشد ؟

ب - پیامبر گرامی قبل از طرح ولایت علی (علیه السلام) از اصول سه گانه توحید و نبوت و معاد سخن گفت و از مردم نسبت به آنها اقرار گرفت ، آنگاه پیام الهی را ابلاغ کرد . از تقارن پیام با اخذ اعتراف نسبت به اصول ، می توان به اهمیت پیام پی برد و دریافت که هدف پیامبر از آن همایش عظیم و فوق العاده ، نمی توانسته امری عادی همچون سفارش به « دوستی » با فردی خاص باشد !

ج - حضرت در آغاز خطبه از رحلت قریب الوقوع خود خبر داد ، و این نشان می دهد که او نگران وضع امت پس از خوش بوده است . پس چه بهتر که برای آینده چاره جویی شود تا آینین وی در طوفان حوادث آئیه دچار مخاطره نگردد .

(۲/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

د - قبل از بیان پیام الهی در باره علی (علیه السلام) ، از مولویّت و اولویّت خود سخن به میان آورد و فرمود : خدا مولای من ، و من مولای مؤمنین می باشم ، و نسبت به آنان از خود آنان اولی هستم . ذکر این مطالب ، گواه آن است که « مولی بودن » علی (علیه السلام) از سنخ همان مولویّت و اولویّت مربوط به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) بوده و ایشان به فرمان الهی اولویّت مذبور را برای علی (علیه السلام) نیز ثابت کرده است .

هـ- پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) پس از بیان پیام الهی ، از حاضران خواست آن را به گوش غایبان برسانند .

اصل هشتاد و نهم

تاریخ اسلام نشان می دهد که دشمنان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ) برای خاموش ساختن دعوت الهی وی ، از راههای گوناگونی وارد شدند ؛ از متهم کردنه پیامبر به سحر و جادو گرفته تا تصمیم به قتل آن حضرت در بستر خویش . ولی در تمام موارد ، دست عنایت حق با پیامبر بود و وی را از نقشه های شرم مشرکان حفظ کرد . آخرین نقطه امید آنان (بویژه با توجه به باقی نماندن فرزند پسر برای

پیامبر) این بود که با مرگ پیامبر ، این دعوت نیز خاموش خواهد شد :

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَتُّونَ (۱) .

یا می گویند شاعری است و ما در مورد وی به انتظار حوادث روزگار (مرگ) نشسته ایم .

این اندیشه در ذهن بسیاری از مشرکان و منافقان ، وجود داشت . ولی پیامبر با تعیین جانشینی با کفايت که در طول زندگی ایمان خالص و استتوار خود به اسلام را نشان داده بود ، امید مخالفین را به یأس مبدل ساخت ، و بدین طریق بقای دین را تضمین نموده و پایه های آن را محکم ساخت و نعمت اسلام با وجود تعیین چنین رهبری به کمال رسید . لذاست که پس از نصب علی (علیه السلام) ، به عنوان جانشین پیامبر ، در روز غدیر آیه « اکمال دین » فرود آمد :

الْيَوْمَ يَئِسَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشُوْهُمْ وَأَخْشُوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَكْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتِ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (۲)(۳) .

امروز کافران از نابودی دین شما مایوس شدند ، پس از آنان نترسید و از من بترسید . امروز دین شما را کامل ساخته و نعمتم را بر شما تمام کردم . و راضی شدم که این اسلام (تکمیل یافته با معرفی جانشین پیامبر) دین

۲ - مائدۀ ۳ .

۳ - گروهی از صحابه و تابعین ، آیه فوق را مربوط به واقعه غدیر خم دانسته اند ، مانند ابوسعید خدری ، زید بن ارقم ، جابر بن عبد الله انصاری ، ابو هریره و مجاهد مکی . برای آشنایی با روایات اشخاص فوق در باره واقعه مزبور ، بنگرید به : ابو جعفر طبری در کتاب الولاية ، حافظ ابن مردویه اصفهانی به نقل ابن کثیر در ج ۲ ، تفسیر خود حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب « ما نزل من القرآن في علي » ، خطیب بغدادی در ج ۸ تاریخ خود ، حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب « الولاية » حافظ ابوالقاسم حسکانی ، ابن عساکر شافعی به نقل سیوطی در الدر المنشور ، ۲۹۵/۲ ، خطیب خوارزمی در کتاب مناقب که عبارت آنان را کتاب الغدیر (۲۳/۱) آوردۀ است .

شما باشد(۱) .

گذشته از روایات متواتر فوق ، که ثابت می کند مسئله جانشینی پیامبر یک مسئله الهی است و مردم در آن اختیاری ندارند ، گزارش‌های تاریخی نیز حاکی از آن است که پیامبر در همان روزهایی هم که در مکه به سر برده و هنوز حکومتی در مدینه تشکیل نداده بود ، مسئله جانشینی را یک مسئله الهی تلقی می کرد . فی المثل ، زمانی که رئیس قبیله بنی عامر در موسم حج به حضور پیامبر رسید و گفت : چنانچه ما با تو بیعت کردیم و تو بر مخالفان خود پیروزی شدی ، آیا برای ما در امر رهبری نصیب و بهره ای هست ؟ پیامبر در پاسخ ، فرمود : این کار مربوط به خداست ، هر کس را می خواهد بدین کار می گمارد :

« الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ يَضْعُفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ » (۲) .

بدیهی است چنانچه مسئله رهبری موكول به انتخاب مردم بود ، می بایست بفرماید : « الْأَمْرُ إِلَى الْأُمَّةِ » یا « إِلَى أَهْلِ الْحَلَّ وَالْعَقْدِ » ! کلام پیامبر در این مورد ، همانند کلام خداوند در مورد رسالت است ، آنجا که می فرماید :

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ (۳) .

خدا دانا است که رسالت خویش را در چه شخصیتی قرار دهد .

۱ - فخر رازی در تفسیر خود می گوید : پس از نزول این آیه ، پیامبر گرامی جز
 ۸۲ - روز بیشتر زنده نبود و پس از آن نیز او هیچگونه نسخ و دگرگونی رخ
 نداد . بنابراین باید گفت که این آیه در روز غدیر نازل شده که برای هیجدهم ذی
 الحجه سال حجه الوداع می شود . با توجه به اینکه پامبر طبق رأی اهل سنت در
 ۱۲ ربیع الأول درگذشته است ، اگر هر سه ماه فاقد سلحنج باشند درست بر همان
 ۸۲ منطبق می شود (تفسیر فخر رازی ۳۶۹/۳) .

۲ - سیره ابن هشام : ۴۲۲/۲ .

۳ - انعام ۱۲۴ .

اصل نودم

مسئله تنصیصی بودن مقام خلافت ، و اینکه امت در تعیین جانشین برای پیامبر
 نقشی ندارد ، در ذهن صحابه نیز وجود داشت . چیزی که هست آنان در غیر
 خلیفه اول ، به جای تنصیص خدا و پیامبر ، تنصیص خلیفه قبلی را مطرح می
 کردند ، چنانکه به اتفاق تواریخ خلیفه دوم به وسیله خلیفه نخست تعیین گردید .
 تصور اینکه تعیین خلیفه دوم توسط ابوبکر قاطعانه نبوده بلکه جنبه پیشنهاد
 داشته است ، مخالف نص تاریخ است . زیرا هنوز خلیفه نخستین در قید حیات
 بود که از جانب یاران پیامبر به تعیین مزبور اعتراض شد ، و یکی از آنان زبیر
 بود . بدیهی است اگر جریان صرفاً جنبه پیشنهادی داشت ، اعتراض صحابه
 موردی نداشت . گذشته از نصب عمر توسط ابوبکر ، خلیفه سوم نیز از طریق
 شورای شش نفری که اعضای آن را خلیفه دوم معین کرد صورت گرفت ، و این
 کار نیز نوعی تعیین خلیفه بود که دست دیگران را از مراجعته به افکار عمومی
 کوتاه کرد .

اصولاً فکر مراجعته به افکار عمومی و انتخاب خلیفه از طرف امت ، در ذهن
 یاران رسول خدا وجود نداشت و آنچه در این زمینه بعدها ادعا شده توجیهاتی
 است که دیگران یادآور شده اند ، بلکه معتقد بودند که خلیفه باید از طریق خلیفه
 پیشین تعیین شود . فی المثل وقتی خلیفه دوم مجروع شد ، عایشه همسر پیامبر

به وسیله فرزند خلیفه ، عبدالله بن عمر ، به وی پیام فرستاد و گفت : سلام مرا به پدرت برسان و بگو امت پیامبر را بدون چوپان ترک مکن «(۱)».

۱ - الٰیمامة والسياستة : ۳۲/۱ .

عبدالله بن عمر نیز هنگامی که پدرش در بستر افتاده بود ، او را به تعیین خلیفه دعوت کرد و گفت : مردم در باره تو سخن می گویند ، آنان فکر می کنند کسی را به جانشینی انتخاب نخواهی کرد . آیا اگر چوپان شتران و گوسفندان تو ، آنها را در بیابان رها کند در غیاب خود کسی را بر آنها نگمارد ، تو او را نکوهش نمی کنی ؟ ! رعایت حال مردم بالاتر از رعایت حال شتران و گوسفندان است «(۱)».

اصل نود و یکم

در آغاز بحث امامت اشاره کردیم که امام و خلیفه پیامبر از نظر مسلمانان کسی است که وظایف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) (به استثنای مسئله آوردن شریعت) را بر عهده دارد . اینک مهمترین این وظایف را یادآور می شویم تا جایگاه امامت و اهمیت آن روشنتر شود :

الف - تبیین مفاهیم قرآن کریم و حلّ معضلات آن ، از جمله وظایف پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بود . قرآن می فرماید :

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْذِكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا لَرَأَيْنَاهُمْ (۲) .

قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که بر آنان نازل شده است برایشان توضیح دهی و تبیین کنی .

ب - بیان احکام شرعی یکی دیگر از وظایف آن حضرت بود که برخی را از طریق تلاوت آیات ، و برخی دیگر را به وسیله سنت بیان می کرد . بیان احکام از سوی آن حضرت ، به صورت تدریجی و با توجه به رخدادهای روز انجام شده ، و طبیعت امر ایجاب می کرد که این وظیفه استمرار یابد ، در حالیکه شمار

۱ - حلیة الأولیاء : ۴۴/۱ .

۲ - نحل . ۴۴/۲ .

احادیث واردہ از پیامبر اکرم (صلی اللہ علیہ وآلہ) در بارہ احکام ، که به دست ما رسیده است ، از پانصد حدیث تجاوز نمی کند^(۱) . و این مقدار از احادیث فقهی نمی تواند امت را در قلمرو تقنین « خودکفا » سازد .

ج - از آنجا که پیامبر اکرم (صلی اللہ علیہ وآلہ) محور حق بود و با روشنگریهای خویش از هر نوع انحراف در عقاید امت جلوگیری می کرد ، لذا فرقه گرایی در زمان حیات او به علت وجود و حضور ایشان رخ ننمود یا مجال بروز و ظهور نیافت .

د - پاسخگویی به پرسش‌های دینی و اعتقادی یکی از دیگر وظایف پیامبر گرامی (صلی اللہ علیہ وآلہ) بود .

ه - تربیت افراد جامعه از طریق گفتار و رفتار .

و - برقراری قسط و عدل وامنیت عمومی در جامعه اسلامی از دیگر وظایف رسول گرامی اسلام (صلی اللہ علیہ وآلہ) بود .

ز - پاسداری از مرزها و ثغور و دارائی اسلام در برابر دشمنان نیز از مسئولیتهای آن حضرت به شمار می رفت . چنانچه انجام دو وظیفه اخیر از سوی رهبر برگزیده از جانب مردم نیز ممکن و قابل حصول باشد ، مسلماً انجام وظایف پیشین (تبیین مفاهیم مشکل قرآن و بیان احکام شرع و . . .) به وجود رهبری آگاه و مقتدر نیازمند است که مورد عنایت خاص الهی قرار داشته و در علم و عمل تالی ِ تلو پیامبر اکرم (صلی اللہ علیہ وآلہ) باشد . یعنی حامل علوم نبوی و مصون از هرگونه خبط و خطأ باشد تا بتواند به وظایف خطیر یاد شده جامه عمل بپوشاند و خلاً وجود پیامبر را در طول تاریخ پر نشیب و فراز اسلام پر کند : هر چند چنین فردی که حامل علوم نبوی است نه پیامبر خواهد بود و نه پایه گذار

۱ - الوھی المحمدی ، ص ۲۱۲ ، چاپ ششم .

شریعت ، و هیچگاه مقام امامت با مقام نبوت یکی نیست .

بدیهی است که تعیین چنین فردی از سطح علم و دانش امت فراتر بوده و صرفاً

باید از طریق پیامبر و به فرمان الهی تعیین شود . نیز روشن است که تحقق اهداف فوق در گرو این است که مردم به حمایت و اطاعت از رهبری معین شده توسط پیامبر برخیزند ، و تعیین الهی و اعلام پیامبر ، شرط کافی برای تحقق آن اهداف نیست (لا رأى لِمَنْ لَا يُطَاع) ، چنانکه در مورد قرآن و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) نیز ماجرا از همین قرار بوده و هست . رخدادهای منفی و گروه گراییهای جمعی از مسلمین پس از رحلت رسول خدا ، نه به این علت بود که پیامبر (العیاذ بالله) به وظیفه حکیمانه خود عمل نکرد و طرحی اصولی برای اداره امت پس از خود نریخت ، یا طرح وی ناقص بود ، بلکه صرفاً این علت بود که برخی از افراد امت نظر خود را بر طرح پیامبر مقدم داشتند و مصلحت اندیشی شخصی خویش را بر تنصیص خدا و رسول ترجیح دادند ; و این تنها موردی نیست که چنین حادثه ای در تاریخ رخ داده ، بلکه در تاریخ اسلام نظایر آن فراوان است(۱) .

اصل نود و دوم

در اصل پیشین گفتیم که امام یک رهبر عادی نیست که فقط به اداره کشور و حفظ ثغور آن بپردازد ، بلکه وی علاوه بر این وظیفه ، وظایف دیگری دارد که به آنها اشاره شد . انجام آن وظایف خطیر مانند تفسیر قرآن ، بیان احکام ، پاسخگویی به سؤالات اعتقادی مردم ، و جلوگیری از هر نوع انحراف در عقیده و تحریف در شریعت ، در گرو داشتن علمی گسترده و خطان‌پذیر است ، و افراد

۱ - به کتاب النص والاجتهاد ، نوشته علامه سید عبدالحسین شرف الدین عاملی مراجعه شود .

عادی چنانچه متصدی این گونه امور گردند ، از خطا و اشتباه مصون نخواهند بود .

البته عصمت مساوی با نبوت نیست ، ممکن است انسای از اشتباه و خطا معصوم باشد ، ولی دارای مقام نبوت نباشد . نمونه واضح آن ، مریم عذرا است که قبلاً در بحث عصمت پیامبران ، دلایل عصمت او را یادآور شدیم(۱) .

علاوه بر تحلیل عقلی مذبور ، یک رشته امور بر لزوم عصمت امام دلالت می کنند که برخی را یادآور می شویم :

۱ . اراده قطعی و حتمی خداوند بر پاکی و طهارت اهل بیت از رجس تعلق گرفته است ، چنانکه می فرماید :

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۲) .

جز این نیست که خدا می خواهد از شما اهل بیت هر نوع پلیدی را بزداید و شما را به طور کامل پاکیزه گرداند .

دلالت آیه بر عصمت اهل بیت بدینگونه است که : تعلق گرفتن مشیت ویژه الهی به تطهیر اهل بیت از هر نوع پلیدی ، مساوی و ملازم با عصمت آنان از گناه است . زیرا مقصود از « رجس » در آیه ، هر نوع پلیدی فکری و روحی و رفتاری است که گناه از مصادیق بارز آن است ، و از آنجا که این اراده به افراد خاصی تعلق گرفته است نه به همه افراد امت ، طبعاً با اراده تطهیر که به همگان تعلق گرفته است فرق خواهد داشت . اراده تطهیر که عموم مسلمانان را دربرمی گیرد ، اراده تشریعی است (۳) . و چه بسا ممکن است در اثر نافرمانی افراد تحقق نپذیرد ؛

۱ - ر . ک ، *الإلهيات* ، از مؤلف ، ۱۴۶/۲ - ۱۹۸ .

۲ - احزاب / ۳۳ .

۳ - مائدہ / ۶ :) وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ (که در ذیل آیه وضو آمده است .

در حالیکه این اراده ، اراده تکوینی است که از مراد و متعلق اراده (پاکی از گناه) جدا نخواهد بود .

در خور ذکر است که اراده تکوینی حق بر عصمت اهل بیت ، مایه سلب اختیار از آنان نیست ; همان گونه که وجود عصمت در پیامبران نیز مایه سلب اختیار از آنان نمی باشد (تفصیل این مطلب در کتب عقاید آمده است) .

۲ . به حکم حدیث ثقلین که می فرماید :

« إِنَّمَا تَارِكٌ فِيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي »

ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در ردیف قرآن واقع شده اند ، یعنی همان گونه که قرآن از هر نوع خطا و اشتباهی مصون است ، ائمه اهل بیت نیز از هر نوع خطای فکری و عملی مصون می باشند .

این مطلب با توجه به ذیل حدیث که می فرماید :

الف - ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا .

مادام که به این دو چنگ زنید هرگز گمراہ نخواهد شد .

ب - إِلَهُمَا لَنْ يَقْتُرِقَا حَتَّىٰ يَرِدا عَلَىٰ الْحَوْضِ .

این دو یادگار من از یکدیگر جدا نمی شوند تا در قیامت کنار حوض نزد من آیند .

کامل‌اً روشن است ، زیرا چیزی که تمسک به آن مایه هدایت بوده ، از ضلالت باز می دارد و هرگز نیز از قرآن (معصوم) جدا نمی شود ، قطعاً از هرگونه خطا و گناه مصون خواهد بود .

۳ . پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) اهل بیت خود را به کشتی نوح تشییب کرده است که هر که بر آن سوار شد از امواج طوفان رست و هر که از آن تخلف جست غرقه امواج گشت . چنانکه فرمود :

«إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِي أُمَّتِي كَسْفِينَةٍ نَوْحٌ مَنْ رَكِيَّهَا تَجِيٰ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرَقٌ»(۱) .

با توجه به این دلایل که به صورت موجز بیان شد ، عصمت اهل بیت امری روشن و مبرهن است ، و البته دلایل نقلی عصمت منحصر به آنچه گفته شد نیست .

اصل نود و سوم : امامان دوازده گانه شناخت امام از دو راه امکان پذیر است :

الف - پیامبر گرامی به فرمان خدا بر امامت فردی معین تصریح کند ؛

ب - امام پیشین بر امامت امام بعدی تصریح کند .

امامت پیشوایان دوازده گانه شیعه از هر دو راه ثابت شده است . هم پیامبر طبق روایات بر امامت آنان تصریح کرده است ، و هم هر یک از ائمه ، امام بعد از

خویش را معرفی نموده است.

در این باره برای رعایت اختصار ، تنها یک حدیث را یادآور می شویم(۲) :

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) تنها به نصب علی (علیه السلام) اکتفا نکرد ، بلکه یادآور شد که پس از وی امامان دوازده گانه ای خواهند آمد که عزت دین و اسلام به واسطه آنها تحقق خواهد پذیرفت ، چنانکه فرمود :

« لا يزال الإسلام عزيزاً إلى إثنى عشر خليفة » .

گفتنی است که روایات دال بر وجود خلفای دوازده گانه ، در معتبرترین صحاح اهل سنت نیز آمده است(۳) .

۱ - مستدرک حاکم : ۱۵۱/۲ ; خصائص کبری ، سیوطی : ۲۶۶/۲ .

۲ - برای آگاهی از سایر روایات ، به کتب حدیث مانند اصول کافی ، کفاية الأثر ؛ اثبات الهداء ، منتخب الأثر وغیره رجوع شود .

۳ - صحيح بخاری : ۸۱/۹ ، باب الإستخلاف ؛ صحيح مسلم : ۳/۶ کتاب الأمارۃ ؛ مسند احمد : ۸۶/۵ و ۱۰۸/۳ ؛ مستدرک حاکم : ۱۸/۳ .

مسلمان این دوازده خلیفه که عزت اسلام منوط به وجود آنان شمرده شده است ، جز بر امامان دوازده گانه شیعه قابل انطباق نیست . زیرا نه خلفای اموی مایه عزت دین بودند و نه خلفای عباسی ، و نه این عدد بر آنان قابل تطبیق است . امامان دوازده گانه شیعه عبارتند از :

۱ . امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیهم السلام) (تولد : ده سال قبل ازبعثت ، شهادت : سال ۴۰ هجری) مدفون در نجف اشرف .

۲ . امام حسن بن علی ملقب به مجتبی (علیه السلام) (۳ - ۵۰ هـ ق) مدفون در کربلا .

۳ . امام حسین بن علی سیدالشهداء (علیه السلام) (۴ - ۶۱ هـ ق) مدفون در کربلا .

۴ . امام علی بن الحسین ملقب به زین العابدین (علیه السلام) (۳۸ - ۹۴ هـ ق) مدفون در بقیع .

- ٥ . امام محمد بن علی معروف به باقر العلوم (علیه السلام) (٥٧ - ١١٤ هـ ق) مدفون در بقیع .
- ٦ . امام جعفر بن محمد معروف به صادق (علیه السلام) (٨٣ - ١٤٨ هـ ق) مدفون در بقیع .
- ٧ . امام موسی بن جعفر ملقب به کاظم (علیه السلام) (١٢٨ - ١٨٣ هـ ق) مدفون در کاظمین .
- ٨ . امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) (١٤٨ - ٢٠٣ هـ ق) مدفون در خراسان .
- ٩ . امام محمد بن علی معروف به جواد (علیه السلام) (١٩٥ - ٢٢٠ هـ ق) مدفون در کاظمین .
- ١٠ . امام علی بن محمد معروف به هادی (علیه السلام) (٢١٢ - ٢٥٤ هـ ق) مدفون در سامرّا .
- ١١ . امام حسن بن علی معروف به عسکری (علیه السلام) (٢٣٢ - ٢٦٠ هـ ق) مدفون در سامرّا .
- ١٢ . امام محمد بن حسن معروف به حجت و مهدی - عجل الله تعالى فرجه الشریف - او امام دوازدهم شیعه بوده و هم اکنون نیز زنده و غایب است ، تا روزی به فرمان خداوند ظهور کرده و طبق وعده صریح قرآن (در سوره نور ۳/۵۴ و توبه ۳۲/۲۸ وفتح ۹/۶۰ وصف) و احادیث متواتر اسلامی حاکمیت اسلام را در سراسر گیتی برقرار گرداند(۱) .
داستان زندگانی امامان شیعه (علیهم السلام) در کتابهای تاریخ به تفصیل بیان شده است ، و از آنجا که امام دوازدهم هم اکنون زنده بوده و به خواست الهی منصب امامت را بر عهده دارد ، در اصول بعد نکاتی را در باره آن حضرت یادآور خواهیم شد .
اصل نود و چهارم
محبت به خاندان رسالت از اموری است که قرآن و سنت بر آن تأکید کرده است

، چنانکه می فرماید :

فُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَىٰ (۲) .

بگو بر رسالت خود پاداشی از شما نمی خواهم مگر دوستی نزدیکان . مقصود از قریبی نیز ، نزدیکان پیامبر می باشد ، به قرینه اینکه درخواست کننده خود پیامبر است .

دوستی با خاندان گرامی پیامبر ، علاوه بر اینکه خود کمالی است بزرگ ،

۱ - در تاریخ ولادت و وفات برخی از ائمه اختلاف است که ما یکی را برگزیدیم .
نیز می دانیم که درگذشت غالب آنها به صورت شهادت رخداده که شرح آن در تواریخ مذکور است .

۲ - سوری/ ۲۷ .

سبب می شود که انسان با آنان همگون شود ، و در کسب فضایل و دوری از رذایل به آنها اقتدا کند .

در احادیث متواتر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) روایت شده است که دوستی اهل بیت آن حضرت ، نشانه ایمان ، و دشمنی با آنان نیز نشانه کفر و نفاق است . هر کس آنان را دوست بدارد خدا و پیامبر را دوست داشته ، و هر کس هم با آنها دشمنی ورزد ، با خدا و پیامبر دشمنی ورزیده است .
اصولًاً محبت خاندان رسالت از ضروریات دین اسلام است که شک و تردیدی در آن روا نیست ، و همه مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند ، چز گروهی که به « نواصیب » شهرت یافته و به همین جهت نیز از منکران اسلام به شما می آیند .

قبل ... فهرست ... بعد

(۳/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

قبل ... فهرست ... بعد

منشور عقاید امامیه

امام دوازدهم غیبت و ظهور

سخن گفتن در باره هر یک از امامان دوازده گانه از گنجایش این رساله بیرون است ، تنها چیزی که لازم است در اینجا به آن اشاره شود ، مسئله اعتقاد به وجود امام عصر است که اینک در پس پرده غیب به سر برده و به اذن الهی روزی ظاهر خواهد شد و عدل کلی را در جهان استقرار خواهد بخشید . ذیلاً مطالبی را ضمن چند اصل یادآور می شویم .

اصل نود و پنجم

ظهور مردی از خاندان رسالت ، به منظور برپایی حکومت عدل جهانی ، در آینده تاریخ بشر ، (آنگاه که جهان پر از ظلم و جور می گردد) یکی از مسلمت عقاید اسلامی است که جمهور مسلمانان بر آن اتفاق دارند و احادیثی که در این مورد نقل شده به حد تواتر می رسد . طبق محاسبه محققین ، تعداد ۶۵۷ روایت در این باره وارد شده است ، که از آن میان تنها به نقل یک حدیث از مسنده احمد بن حنبل بسنده می کنیم .

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) فرمودند :

«لَوْلَمْ يَبْيَقْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي فَيَمْلأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا» .

اگر از عمر جهان جز یک روز باقی نمانده باشد ، خداوند آن روز را به قدری طولانی می کند تا مردی از فرزندان من قیام نماید و دنیا را از عدل و قسط پر سازد ، همانگونه که با جور و ستم پر شده است .

بنابراین قیام و ظهور مردی از خاندان پیامبر در آخر الزمان مورد اتفاق عموم مسلمانان - از شیعه و سلی - است .

اصل نود و ششم

خصوصیات این مصلح جهانی در روایات اسلامی که فریقین به نقل آنها پرداخته اند به شرح زیر بیان شده است :

- ۱ . از اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) است ۳۸۹ روایت
- ۲ . از فرزدان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است ۲۱۴ روایت
- ۳ . از فرزندان فاطمه زهرا (علیها السلام) است ۱۹۲ روایت
- ۴ . نهمین فرزند از اولاد امام حسین (علیه السلام) است ۱۴۸ روایت
- ۵ . از فرزندان امام زین العابدین (علیه السلام) است ۱۸۵ روایت
- ۶ . از فرزندان امام حسن عسکری (علیه السلام) است ۱۴۶ روایت
- ۷ . دوازدهمین امام از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) است ۱۳۶ روایت
- ۸ . روایاتی که از ولادت او گزارش می دهد ۲۱۴ روایت
- ۹ . عمر او طولانی خواهد بود ۳۱۸ روایت
- ۱۰ . غیبت طولانی خواهد داشت ۹۱ روایت
- ۱۱ . به هنگام ظهور او اسلام جهانگیر می شود ۲۷ روایت
- ۱۲ . زمین را پر از عدل و داد می کند ۱۳۲ روایت

بنابر روایات فوق ، وجود چنین مصلح جهانی در آینده تاریخ بشر از دیدگاه روایات اسلامی امری مسلم و غیر قابل تردید است ; آنچه مورد اختلاف می باشد این است که آیا از مادر متولد شده و هم اکنون در قید حیات است ، یا در آینده به دنیا خواهد آمد ؟ شیعه و گروهی از محققان اهل سنت طرفدار رأی نخست بوده و معتقدند که آن حضرت در سال ۲۵۵ هجری قمری از مادر متولد شده و هم اکنون در قید حیات است ، ولی گروهی از اهل سنت می گویند وی در آینده متولد خواهد شد .

از آنجا که ما شیعیان معتقدیم آن حضرت در سال ۲۵۵ ق دیده به جهان گشوده و در قید حیات است ، لذا لازم است در حد ظرفیت این نوشته ، نکاتی را در باره غیبت و طول عمر آن حضرت مذکور گردیم .

اصل نود و هفتم

از نظر قرآن ، اولیای الهی بر دو نوعند : ولی ظاهر که مردم وی را می شناسند ; و ولی غایب از انتظار که مردم او را نمی شناسند ، گرچه او در میان آنها بوده و از حال آنان با خبر است .

در سوره کهف ، هر دو ولیٰ یکجا بیان شده اند : یکی موسی بن عمران است ، و دیگری مصاحب مؤقت او در سفر دریایی و زمینی که به نام خضر معروف است . این ولیٰ الهی به گونه ای بود که حتی موسی با او آشنا نبود و تنها به راهنمایی

خدا او را شناخت و از علمش بهره گرفت ، چنانکه می فرماید :

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَمْنَا مِنْ لُذْنَا عِلْمًا * * **قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْعُكَ عَلَى أَنْ تَعْلَمَنِ مِمَّا عُلِمْتَ رُشْدًا** (۱) .

موسی و همراهش با بنده ای از بندگان ما (در لب دریا) آشنا شدند که وی را مشمول رحمت خود قرار داده و از جانب خویش به او علمی آموخته بودیم . موسی به وی گفت : آیا اجازه می دهی همراه تو باشم تا از علوم رشد آفرین خویش به من بیاموزی ؟

قرآن سپس شرحی از کارهای مفید و سودمند آن ولی الهی به دست می دهد که کاملاً پیداست مردم او را نمی شناخته ولی از آثار و برکات او بهره مند بوده اند)۲(.

حضرت ولی عصر - عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفُ - نیز بسان مصاحب موسی ، ولیٰ ناشناخته ای است که در عین حال مبدء کارهای سودمندی برای امت می باشد . در این صورت ، غیبت امام به معنی انفصل و جدایی او از جامعه نیست ، بلکه او - همان گونه که در روایات معصومین (علیهم السلام) نیز وارد شده - بسان خورشید در پشت ابر است که دیدگان آن را نمی بینند ، اما به اهل زمین نور و گرمی می بخشد .

علاوه بر این ، در طول تاریخ ، گروه بسیاری از پاکدلان و پارسایان که شایستگی تشریف به حضور وی را داشته ، به محضر آن حضرت رسیده و از او بهره گرفته و می گیرند ، او از این طریق دیگران نیز از برکات وجود او بهره مند می شوند .

اصل نود و هشتم

۱ - کهف / ۶۵ - ۶۶ .

۲ - کهف / ۷۱ - ۸۲ .

روش متعارف در بین بشر این بوده و هست که فرمانروا و رهبر ، بخشی از کارها را بدون واسطه انجام می دهد و بخش دیگر را نمایندگان او انجام می دهند . درست است که علل مختلف ، سبب غیبت امام عصر - عجل الله تعالى فرجه الشریف - شده و بشر از دسترسی مستقیم به آن حضرت محروم است ، ولی خوشبختانه راه بهره گیری از نمایندگان آن حضرت ، که همان فقیهان عادل و پارسایند ، به روی پیروان آن امام همام بسته نیست . فقیهان بزرگ و مجتهدان عالیمقام ، در امور شرعی و حکومتی نمایندگان آن حضرت بوده و اداره جامعه اسلامی در عصر غیبت به آنان واگذار شده است . البته محرومیت از همه آثار وجودی آن حضرت به علت شرایط ویژه ای است که غیبت وی را امری اجتناب ناپذیر ساخته است .

اصل نود و نهم

علت غیبت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالى فرجه الشریف - یکی از رازهای الهی بوده و ممکن است ما نتوانیم به گنجینه آن واقف شویم . غیبت موقت رهبران الهی از میان مردم ، در امت های پیشین نیز سابقه داشته است : موسی بن عمران (علیه السلام) چهل روز از امت خود غایب شد و در میقات به سر برد^(۱) . حضرت مسیح (علیه السلام) به مشیت الهی از دیدگاه امت خویش پنهان گردید ، و دشمنان قادر به کشتن او نگشتند^(۲) . حضرت یونس (علیه السلام) مدتی از قوم خود غایب گشت^(۳) . اصولاً هرگاه مطلبی از طریق نقل متواتر ثابت شود ولی انسان نتواند به راز آن کاملاً پی

۱ - اعراف/۱۴۲.

۲ - نسا/۱۵۸.

۳ - صفات/۱۴۰.

ببرد ، نباید آن را مورد تردید یا انکار قرار دهد ، زیرا در این صورت بخش عظیمی از احکام الهی ، که از مسلمات و ضروریات دین اسلام به شمار می رود ، مورد تردید واقع خواهد شد غیبت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالى فرجه

الشريف - نيز از اين قاعده استثنان نیست و عدم اطلاع از سرّ يا اسرار حقیقی آن ، مجوّز تردید يا انکار بن نمی تواند باشد . در عین حال باید گفت که می توان راز غیبت را در حد فکر بشری فهمید و آن اینکه :

این آخرین حجت معصوم الهی برای تحقق بخشیدن به آرمانی بزرگ (گسترش عدل کلی و به اهتزاز درآوردن پرچم توحید در جهان) در نظر گرفته شده است ، و این آرمان نیاز به گذشت زمان و شکوفایی عقل و دانش بشر و آمادگی روحی بشریت دارد ، تا جهان به استقبال موکب آن امام عدل و آزادی رود . طبیعی است که چنانچه آن حضرت پیش از فراهم شدن مقدمات در میان مردم ظاهر شود ، سرنوشتی چونان دیگر حجت های الهی (شهادت) یافته و قبل از آن تحقق آن آرمان بزرگ دیده از جهان برخواهد بست . به این حکمت ، در روایات نیز اشاره شده است . امام باقر (علیه السلام) فرمود : برای حضرت قائم - عجل الله تعالى فرجه الشريف - غیبیتی است قبل از ظهور . راوی از علت آن پرسید ، امام فرمود : « برای جلوگیری از کشته شدن »(۱) . گذشته از این ، در برخی روایات مسئله امتحان و تمحیص خلق مطرح شده است ، بدین معنی که مردم در عصر غیبت در بوته آزمایش الهی قرار می گیرند و مراتب استواری آنان در ایمان و اعتقاد سنجیده می شود(۲) .

۱ - کمال الدین ، شیخ صدوق ، باب ۱۴ ، حدیث ۸ و ۹ و ۱۰ .

۲ - مجلسی ، بحار الأنوار ، ۱۰۲/۵۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ ، باب التمحیص والنهی عن التوقیت .

اصل صدم

براهین کلامی ، وجود امام معصوم در جامعه را لطفی از الطاف بزرگ الهی می داند که عامل هدایت مردم است . بدیهی است چنانچه مردم به استقبال این مظہر لطف الهی رفتند ، از همه آثار و برکات وجود وی بهره مند می شوند ، و در غیر این صورت از نعمت بهره مندی کامل از آن حضرت محروم خواهند شد ، و عامل این محرومیت نیز خود مردمند ، نه خدا و امام(۱) .

اصل صد و یکم

حضرت ولی عصر - عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فِرْجَهُ الشَّرِيفُ - در سال ۲۵۵ هجری قمری دیده به جهان گشوده است و با این حساب ، اکنون (سال ۱۴۱۸ ق) متجاوز از یازده قران از عمر شریف آن حضرت می گذرد . قبول این عمر طولانی ، با توجه به قدرت گسترده خداوند ، امر مشکلی نیست و در حقیقت ، آنان که طول عمر آن حضرت را مشکلی می شمارند ، از قدرت نامتناهی الهی غفلت ورزیده اند :

وَمَا قَدْرُوا اللَّهُ حَقًّا قَدْرُهُ (۲) .

گذشته از این ، در امتهای پیشین معمرین بسیاری وجود داشته اند ، چنانکه قرآن دوراتن رسالت نوح (علیه السلام) را نهصد و پنجاه سال می شمرد^(۳) . همچنین در عصر ما دانش بشری می کوشد مشکل طول عمر را حل کند ، و این می رساند

۱ - محقق طوسی ، در کتاب تحرید الاعتقاد (بحث امامت) با عبارت زیر به این برهان اشاره دارد : وجوده لطف ، و تصریفه لطف آخر و عدمه متأ ، ص ۳۶۲ .

۲ - انعام/ ۹۱ .

۳ - عنکبوت/ ۱۴ .

که به اعتقاد دانشمندان ، بشر شایستگی عمر طولانی را دارد ، چیزی که هست موانعی از طولانی شدن آن جلوگیری می کند . براستی خدایی که قادر است ، به تصریح قرآن ، حضرت یونس را تا روز رستاخیز در شکم ماهی زنده بدارد^(۱) ، آیا نمی تواند حجت بالغه خود را در روی زمین در پرتو برکات و الطاف خود عمر طولانی بخشد ؟ ! پیداست که جواب مثبت است .

خدایی که جهان پاینده دارد تواند حجتی را زنده دارد وقت ظهور آن حضرت بر کسی روشن نیست و این امر ، از رازهایی است که ، بسان برپایی رستاخیز ، تنها بر خداوند مکشف است . بنابراین ، نباید ادعای کسانی را که مدعی آشنایی با وقت ظهور آن حضرت می باشند یا برای ظهور وقت مشخصی را تعیین می کنند ، پذیرفت (کذب الوقائع) .

از تاریخ دقیق ظهور که بگذریم ، باید گفت در روایات نشانه هایی کلی برای ظهور آن حضرت بیان شده است که خود به دو بخش علائم « حتمی » و « غیر حتمی » تقسیم می شود که تفصیل آن در کتب عقاید و حدیث آمده است .

۱ - صافات/ ۱۴۳ - ۱۴۴ .

بخش هشتم کلیات عقاید ۷

جهان پس از مرگ اصل یکصد و سوم

شرایع آسمانی ، همگی در لزوم ایمان به جهان آخرت اتفاق نظر دارند . عموم پیامبران ، همراه دعوت به توحید ، از معاد و حیات پس از مرگ نیز سخن گفته و ایمان به جهان آخرت را در سرلوحه برنامه خود قرار داده اند . بر این اساس ، اعتقاد به قیامت از ارکان ایمان در اسلام است . مسئله معاد هرچند در عهده‌ی دین اسلام نبوده باشد ، مطرح شده است ، ولی قرآن بیش از کتب آسمانی دیگر به این موضوع پرداخته و بخش عظیمی از آیات این کتاب به آن اختصاص یافته است . در قرآن از معاد به نامهای مختلفی یاد شده است ، مانند : یوم القيامه ، یوم الحساب ، یوم الآخر ، یوم البعث ، و غیره ، و این همه اهتمام ، به علت این است که ایمان و دینداری بدون اعتقاد به قیامت ثمریخش نیست .

اصل یکصد و چهارم

حکیمان و متکلمان اسلامی بر لزوم معاد و زندگی پس از مرگ دلایل مختلفی اقامه کرده اند ، و الهام بخش آنان نیز در اقامه این دلایل ، قرآن کریم بوده است . ازینروی مناسب است که برخی از دلایل قرآنی را یادآور شویم :

الف - خداوند حق مطلق بوده ، و فعل او نیز حق و از هرگونه باطل و لغو پیراسته است . آفرینش بشر بدون وجود حیاتی هدفمند و جاودانه ، لغو و عیث خواهد بود ، چنانکه می فرماید :

أَفَحَسِبْتُمْ أَئُمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَّادًا وَأَئُلُّمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (۱) .

آیا پنداشته اند که شما را بیهوده آفریده ایم ، و شما به سوی ما باز نمی گردید ؟ !

ب - عدل الهی ایجاب می کند که با اشخاص نیکوکار و بدکار ، در مقام پاداش و کیفر ، یکسان برخورد نشود . در عین حال می بینیم که حیات دنیوی به گونه ای است که تحقق عدل کامل در مقام پاداش و کیفر امکان پذیر نیست ، زیرا سرنوشت هر دو گروه به هم گره خورده و از یکدیگر تفکیک پذیر نیست . از طرف دیگر ، برخی از کارهای نیک و بد اجری بالاتر از آن دارند که این جهان گنجایش پاداش و کیفر آنها را داشته باشد ، مثلاً یکی در راه حق پس از عمری جهاد و مبارزه جان می بازد ، و دیگری حق جویان بی شماری را نابود می سازد . بنا بر این ، جهان دیگری لازم است که عدل کامل الهی در قلمرو امکانات بی نهایت آن تحقق یابد ، چنانکه می فرماید :

أَمْ تَجْعَلُ الَّذِينَ آمَّلُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ تَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۲) .

آیا مؤمنان صالح را در ردیف مفسدان زمین قرار می دهیم و یا با پرهیزگاران مانند گنهکاران برخورد می کنیم ؟ !

نیز می فرماید :

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًا إِنَّهُ يَنْذِدُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعَيِّذُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ

۱ - مؤمنون / ۱۱۵ .

۲ - ص / ۲۸ .

آمَّلُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (۱) .

بازگشت شما به سوی او است ، وعده الهی حق است . خداوند بشر را می آفریند ، سپس (می میراند و) بار دیگر حیات می بخشد ، تا مؤمنان صالح را چنانکه باید و شاید پاداش دهد ، و برای کافران - به کیفر اعمالشان - شرابی از آب جوشان ، و عذابی دردناک آماده خواهد بود .

ج - آفرینش بشر در این جهان از ذره ای بی مقدار شروع شده و بتدریج مدارج کمال جسمی را طی می کند . سپس به نقطه ای می رسد که روح در کالبد وی

دمیده می شود و قرآن با ملاحظه تکمیل خلقت این موجود ممتاز ، آفریدگار جهان را « احسن الخالقین » می خواند ; آنگاه همو با رسیدن مرگ از منزلگاه دنیا به جهانی دیگر منتقل می گردد ، که کمال مرحله پیشین است . به این معنی در قرآن چنین اشاره شده است :

ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيَّتُونَ * ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبَعَّثُونَ (۲) .

آنگاه او را آفرینشی دیگر بخشیدیم ، در خور تعظیم است خداوند که بهترین آفریننده است . چندی بعد شما می میرید و باز در روز قیامت زنده می شوید . سیاق آیه حاکی است که میان ذکر آفرینش بشر ذرّه ای بی مقدار ، و حیات مجّد او ملازمه برقرار است .

اصل یکصد و پنجم

۱ - یونس / ۴ .

۲ - مؤمنون / ۱۴ - ۱۶ .

در عصر نزول قرآن ، منکران معاد شباهتی را مطرح می کردند که قرآن در موارد مختلف ، در عین دفع شباهت مزبور ، دلایل وجود معاد را روشن ساخته است . ذیلاً به برخی از این موارد اشاره می کنیم :

الف - گاه بر قدرت مطلقه خدا تکیه کرده و می فرماید :

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) .

بازگشت شما به سوی خداست ، و او بر همه چیز تواناست .

ب - گاه یادآور می شود آن کس که بر آفرینش نخستین انسانها توانا است ، از آفرینش مجدد آنان نیز عاجز نیست . مثلًا از منکران معاد نقد می کند که :

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا

می گویند چه کسی ما را بار دیگر به حیات مجدد باز می گرداند ؟

و سپس چنین پاسخ می دهد :

فُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوْلَ مَرَّةً (۲) .

بگو همان کس که شما را اوّلین بار آفرید .

ج - در برخی موارد ، زنده کردن انسان را به زنده شدن زمین در فصل بهار پس از خواب زمستانی آن تشبیه کرده و می فرماید : زمانی که بر زمین افسرده ، آب فرو می فرستیم ، به جنبش در می آید و نمو می کند و گیاه زیبا می رویاند . پس از اشاره به این واقعیت مکرر طبیعی معاد را مطرح کرده و می فرماید :

وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ (۳) .

۱ - هود / ۴ .

۲ - اسراء / ۵۱ .

۳ - حج / ۶ ، به همین مضمون است آیه های ۹ - ۱۱ سوره ق .

د - در پاسخ این سؤال و شبهه که می گفتند : « آنگاه که انسان می میرد و بدن وی پوسیده و اجزای آن در دل خاک پراکنده می گردد ; چگونه بار دیگر این اجزای پراکنده شده شناخته می شود و بدئی مانند بدن پیشین را تشکیل می دهد » ، قرآن بر علم گسترده الهی تکیه کرده و می فرماید :

بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَقُ الْعَلِيمُ (۱) .

آری او بر این کار تواناست ، زیرا آفریدگار آگاه است .

در جای دیگر نیز از این علم گسترده چنین تعبیر می آورد :

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْفَصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَقِيقَةً (۲) .

ما بر آنچه که زمین از آن می کاهد آگاهیم ، و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن ثبت و محفوظ است .

ه - گاه تصور می شود که انسان صرفاً مجموعه ای از اجزا و اعضای جسمی و مادی است ، که پس از مرگ پوسیده و تبدیل به خاک می شود . با این حساب ، چگونه می توان گفت که فرد زنده شده در روز رستاخیز ، همان انسان پیشین است ؟ و به عبارت دیگر ، حافظ وحدت این دو بدن چیست ؟

قرآن از کافران چنین نقل می کند که می گویند :

إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَءَنَا لَفِي حَلْقٍ جَدِيدٍ (۳) .

آنگاه که ما در دل زمین گم شدیم و هویت ما نابود شد ، چگونه آفرینش جدید پیدا می کنیم ؟

سپس در پاسخ می گوید :

۱ - یس / ۸۱ .

۲ - ق / ۴ .

۳ - سجده / ۱۰ .

يَتَوَفَّكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱) .

بگو فرشته مرگ بر شما گمارده شده ، شما را اخذ می کند ، آنگاه به سوی خدا بازگردانده می شوید .

کلمه « توفی » در این آیه به معنی اخذ و گرفتن است . از این تعبیر بر می آید که هنگام مرگ ، علاوه بر آن چیزی که در زمین باقی می ماند و به خاک سپرده می شود (بدن) ، چیز دیگری نیز وجود دارد که فرشته مرگ آن را می ستاند (روح) . در این صورت ، مفاد پاسخ قرآن این است که ، حافظ شخصیت و وحدت این دو بدن (علاوه بر وحدت اجزا) همان روح گرفته شده توسط ملک الموت است که سبب می شود که « مُعَاد » عین « مبتدا » باشد .

از این آیه و نظایر آن استفاده می شود که انسان محشور در روز رستاخیز همان انسان موجود در دنیا است ، و پاداش و کیفر به آن کس که استحقاق آن را دارد می رسد . در آیه دیگر نیز قرآن به این وحدت تصريح کرده می فرماید :

يُخَيِّبَهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوْلَ مَرَّةً وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۲) .

اصل یکصد و ششم

آیات قرآن و احادیث اسلامی گواه آن است که معاد انسانها ، هم جسمانی است و هم روحانی . مقصود از معاد جسمانی این است که بدن در سرای دیگر محشور گردیده و نفس بار دیگر به آن تعلق می پذیرد ، و پاداشها و کیفرها ، و لذات و آلامی که جنبه جزئی و حسی دارند و تحقق آنها بدون بدن و قوای حسی امکان پذیر نیستند ، تحقق می یابد .

۱ - سجده / ۱۱ .

۲ - یس / ۷۹ .

مقصود از معاد روحانی نیز این است که علاوه بر پاداش و کیفرهای حسی و لذات و آلام جزئی و جسمانی ، یک رشته پاداشها و کیفرهای روحی و غیر حسی نیز برای صالحان و تبهکاران در نظر گرفته می شود که روح در درک و دریافت آنها نیاز به بدن و قوای حسی ندارد . مانند درک رضوان خدا ، که قرآن پس از

شمردن پادashهای حسی می فرماید :

رَضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱) .

یا اندوه و حسرت جانکاه ، چنانکه می فرماید :

أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذَا قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۲) .

ستمگران را از روز حسرت بیم ده ، آنگاه که عذاب آنان قطعی می شود ، در حالیکه آنان در این دنیا در غفلت فرو رفته و ایمان نمی آورند ، و نظایر آن .

اصل یکصد و هفتاد

مرگ پایان زندگی نیست ، بلکه انتقال از سرایی به سرای دیگر است ; سرایی جاودانه که همان قیامت و جهانی باقی می باشد . ضمناً بین دنیا و قیامت ، سرای دیگری وجود دارد که « برزخ » نامیده می شود و انسان پس از مرگ مدتی را در آن به سر می برد . حقیقت زندگی برزخی ، برای ما روشن نیست و اطلاع ما از آن ، در همان حدی است که قرآن و روایات به گونه ای ما را به آن ارشاد می کند . به برخی از رهنمودهای قرآن در این زمینه توجه کنید :

الف - آنگاه که مرگ یک مشرك فرا می رسد ، می گوید خدایا مرا بازگردان ، باشد که وظایفی را که ترك کرده ام ، به جای آورم . خطاب می آید :

۱ - توبه / ۷۲ .

۲ - مریم / ۴۰ .

هرگز ! این سخن ، لقلقه زبانی بیش نیست . سپس می فرماید :

وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبَعَّثُونَ (۱) .

يعنى : میان آنها و زندگی دنیا ، برزخی است تا روز رستاخیز .

آیه فوق حاکی است که انسانها پس از مرگ نیز وجود و واقعیتی دارند ولی حائلی مانع از بازگشت آنها به دنیاست .

ب - درباره شهیدان می فرماید :

وَلَا تَفْوُلُوا لِمَنْ يُقْتَلُنَ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (۲) .

به کسانی که در راه خدا کشته می شوند ، مرده نگویید ; بلکه آنان زنده اند ولی شما درک نمی کنید .

(۱/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

در آیه دیگر ، آثار حیات را برای شهیدان راه خدا برشمرده و می فرماید :

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَا حَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳) .

آنان به آنچه که خدا از فضل و کرم خویش به ایشان بخشیده است شادمانند ، و به کسانی که در پی ایشان بوده ولی هنوز به آنان نپیوسته اند مژده می دهند که بیمی بر آنها نیست ، و محزون نیز نمی باشند (مقصود ، نداشتن بیم از عذاب اخروی و اندوه بر اعمال دنیوی است) .

ج - درباره گنهکاران ، خصوصاً آل فرعون ، گزارش می دهد که پیش از فرا رسیدن روز قیامت هر صبح و شام آنها بر آتش عرضه می شوند ، و در روز رستاخیز نیز گرفتار شدیدترین عذاب می گردند ، چنانکه می فرماید :

۱ - مؤمنون / ۱۰۰ .

۲ - بقره / ۱۵۴ .

۳ - آل عمران / ۱۷۰ .

اللَّاَنْ يُغَرِّضُونَ عَلَيْهَا غُذْوًا وَعَشِيَّاً وَيَوْمَ ثَقُومُ السَّاعَةِ أَذْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ (۱) .

اصل یکصد و هشتم

نخستین مرحله از حیات برزخی انسان با قبض روح از بدن آغاز می شود .

زمانی که انسان به خاک سپرده می شود ، طبق احادیث بسیار فرشتگان الهی

درباره توحید ، نبوت ، و یک رشته عقاید و احکام دینی از وی سؤالاتی می کنند .

پیداست که پاسخ شخص مؤمن به سؤالات مذبور با پاسخ یک فرد کافر متفاوت

خواهد بود ، و در نتیجه قبر و برزخ برای مؤمنین مظهر رحمت ، و برای کفار و

منافقین نیز عرصه عذاب الهی خواهد شد . سؤال فرشتگان در قبر ، و رحمت و

عذاب برای مؤمنان و کفار در آن جایگاه ، از مسلمات دینی ماست ، و قبر در

حقیقت مرحله آغازین حیات برزخی است که تا قیامت ادامه دارد .

علمای امامیه در کتب عقاید خود بدانچه گفته‌ی تصريح کرده اند . شیخ صدوq در

كتاب اعتقادات می گويد : « اعتقاد ما در مورد سؤال در قبر اين استن که آن حق

است ; و هرکس پاسخ درست به سؤالات مذبور دهد مشمول رحمت الهی خواهد

بود ، و هرکس پاسخ نادرست دهد گرفتار عطاب خداوند خواهد شد »(۲) .

شیخ مفید در کتاب تصحیح الاعتقاد می نویسد : « روایات حصیحی از پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد شده است که می رساند از اهل قبور درباره

دینشان سؤال می شود ، و در برخی از روایات آمده است دو فرشته ای که مأمور

پرسش از

۱ - غافر / ۴۶ .

۲ - الاعتقادات ، صدوq ، باب ۱۷ ، ص ۳۷ .

انسانها می باشند ناکر و نکیر نام دارند ». سپس می افزاید : « سؤال در قبر

دلیل آم است که مردگان در قبر زنده می شوند ، آنگاه حایت آنها تا روز ، قیامت

ادامه می یابد »(۱) .

خواجه نصیر الدین طوسی نیز در کتاب تجرید الاعتقاد آورده است : « عذاب قبر

واقع خواهد شد ، زیرا عقلآ امری است ممکن ، و روایات متواتر نیز در مورد آن

وارد شده است »(۲) .

با مراجعه به کتب عقاید سایر مذاهب اسلامی روشن می شود که این عقیده مورد اتفاق همگان است، و تنها شخصی که انکار عذاب قبر به او نسبت داده شده، ضرار بن عمرو می باشد^(۳).

اصل یکصد و نهم

از بیانات گذشته روشن شد حقیقت معاد این است که، روح پس از مفارقت از بدن - به مشیت الهی - بار دیگر به همان بدنی که با آن زندگی می کرد، باز می گردد تا پاداش و کیفر اعمال دنیوی خود را در سرای دیگر ببیند.

برخی، مانند پیروان آئین هندو معاد مطرح شده در شرایع آسمانی را منکرند ولی مسئله پاداش و کیفر اعمال را پذیرفته و آن را از طریق «تناسخ» توجیه می کنند. اینان مدعیند که، روح از طریق تعلق گرفتن به «جنین» و طی مراحل رشد آن، بار دیگر به این دنیا باز می گردد و دورانهای کودکی و نوجوانی

۱- تصحیح الاعتقاد، مفید، ص ۴۵ - ۴۶.

۲- کشف المراد، مقصد ۶، مسئله ۱۴.

۳- به کتاب السنۃ از احمد بن حنبل؛ الابانة از ابوالحسن اشعری، و شرح اصول خمسه قاضی عبدالجبار معتزلی رجوع شود.

و پیری را طی می کند، متنها کسانی که در زندگی گذشته نیکوکار بوده، زندگی شیرین، و تبهکاران پیشین نیز زندگی ناگواری خواهند داشت. عقیده به تناسخ، که در طول تاریخ همواره پیروانی داشته است، یکی از اصول آئین هندو به شمار می رود.

باید توجه داشت چنانچه نفوس بشری به صورت همگانی و همیشگی راه تناسخ را پیمایند، دیگر مجالی نخواهد بود. در حالیکه با توجه به دلایل عقلی و نقلی معاد، اعتقاد به آن ضروری است، و در حقیقت باید گفت که قائلان به تناسخ چون نتوانسته اند معاد را به صورت صحیح آن تصویر کنند، تناسخ را جایگزین آن کرده اند. از نظر اسلام قول به تناسخ مستلزم کفر است، و در کتب عقاید ما، درباره بطلان و ناسازگاری آن با عقاید اسلامی به طور مفصل بحث شده است،

که ما در اینجا فشرده آن را یاد آور می شویم :

۱. نفس انسان به هنگام مرگ به پایه ای از کمال نایل شده است . بر این اساس ، تعلق دوباره آن به جنین ، به حکم لزوم هماهنگی میان نفس و بدن ، مستلزم تنزّل نفس از مرحله کمال به نقص و بازگشت از فعلیت به قوّه است که با سنت حاکم بر جهان آفرینش (مبنی بر سیر استكمالی موجودات از قوّه به فعل) منافات دارد(۱) .

۲. چنانچه بپذیریم نفس پس از جدایی از بدن ، به بدن زنده دیگری تعلق پیدا می کند ، این امر مستلزم تعزّز نفس در یک بدن و دوگانگی در شخصیت است ، و چنین چیزی با درک وجودانی انسان از خویش که دارای یک شخصیت

۱ - باید توجه داشت که روح انسان در قیامت به بدن کامل تعلق خواهد گرفت ،
بنا بر این با فرض مزبور که تعلق نفس به جنین است ، تفاوت روشن دارد .
است منافات دارد(۱) .

۳. عقیده به تناسخ ، علاوه بر اینکه با سنت حاکم بر نظام آفرینش منافات دارد ، می تواند دستاویزی برای ستمکاران و سودپرستان گردد که عزّت و رفاه فعلی خویش را معلول پاکی و وارستگی حیات پیشین ، و بدختی مظلومان و محرومان را نیز نتیجه رشتکاری آنان در مراحل پیشین حیات بدانند ! و بدین وسیله اعمال زشت خویش و وجود ظلمها و نامردمیها را در جامعه تحت سلطه خویش توجیه کنند .

اصل یکصد و دهم

در پایان بحث از تناسخ ، ضروری است که به دو سؤال پاسخ دهیم :
سؤال اوّل : به تصریح قرآن در امتهای پیشین مسخهایی صورت گرفته و طی آن برخی از انسانهاع به صورت خوک و میمون در آمده اند ، چنانکه می فرماید :
وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ (۲) .

چنانچه تناسخ باطل است چگونه مسخ تحقق یافته است ؟
پاسخ : مسخ با تناسخ اصطلاحی فرق اساسی دارد . زیرا در تناسخ ، روح پس از

جدایی از بدن خویش ، به « چنین » یا بدن دیگر تعلق می گیرد ، ولی در مسخ ، روح از بدن جدا نمی شود ، بلکه تنها شکل و صورت بدن تغییر می کند ، تا انسان تبهکار خود را به صورت میمون و خنزیر دیده و از بن رنج ببرد .
به تعبیر دیگر ، نفس انسان تبهکار از مقام انسانی به مقام حیوانی تنزل

- ۱ - کشف المراد ، علامه حلی ، مقصد دوم ، فصل چهارم ، مسئله هشتم ; اسفار ، صدر المتألهین ، ۱۰/۹ .
- ۲ - مائدہ / ۶۰ ، نیز به سوره اعراف ، آیه ۱۶۶ رجوع شود .

نمی کند . چه ، اگر چنین بود ، انسانهای مسخ شده رنج کیفر خویش را ادراک نمی کردند ، در حالیکه قرآن مسخ را به عنوان « نکال » و عقوبیت افراد گنهکار تعریف می کند(۱) .

در این مورد تفتازانی می گوید : « حقیقت تناسخ این است که نفوس انسانها پس از جدایی از بدن در همین دنیا به منظور تدبیر و تصرف در بدنها دیگر ، به آنها تعلق گیرد ، نه اینکه شکل بدن عوض شود ، چنانکه در مسخ چنین است »(۲) . علامه طباطبائی نیز می گوید : « انسانهای مسخ شده ، نه اینکه نفس انسانی آنها نیز مسخ شده و به نفس بوزینه تبدیل گردیده است »(۳) .

سؤال دوم : برخی از نویسنگان قول به رجعت را نشأت گرفته از قول به تناسخ پنداشته اند .(۴) آیا اعتقاد به رجعت مستلزم تناسخ نیست ؟

پاسخ : چنانچه در جای خود خواهیم گفت ، رجعت ، به عقیده اکثر علمای شیعه امامیه ، این است که عده ای از اهل ایمان و کفر در آخر الزمان بار دیگر به این جهان باز خواهند گشت و بازگشت آنان مانند احیای مردگان است که به وسیله حضرت مسیح (علیه السلام) صورت می گرفت(۵) و یا بسان زنده شدن عزیز پس از یکصد سال(۶) . بنابراین ، عقیده به رجعت ، هیچ ربطی به مسئله تناسخ ندارد و ما

۱ - فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا يَبْيَنَ يَدِيهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (بقره / ۶۶) پس این

ماجرا را عقوبی برای معاصرین و اخلاف آنان و پندی برای متقین قرار دادیم.

۲ - شرح مقاصد ، تفتازانی ، ۳۳۷/۳ .

۳ - المیزان ، طباطبائی ، ۲۰۹/۱ .

۴ - فجر الإسلام ، احمد امین مصری ، ص ۳۷۷ .

۵ - آل عمران/۴۹ .

۶ - بقره/۲۵۹ .

در بحث از رجعت در این باره توضیح بیشتری خواهیم داد .

اصل یکصد و یازدهم

در سخنان علماء ، به پیروی از قرآن ، مسئله ای به نام « اشراط السّاعَة » مطرح

شده است که مقصود از آن علائم و نشانه های رستاخیز است .

علائم رستاخیز به دو نوع تقسیم می شوند :

الف - حوادثی که پیش از وقوع قیامت و به هم خوردن نظام آفرینش صورت می پذیرد و در زمان وقوع آنها هنوز انسانها در روی زمین زندگی می کنند . کلمه « اشراط السّاعَة » غالباً به این قسم از رخدادها اطلاق می شود ؛

ب - حوادثی که مایه به هم خوردن نظام آفرینش می گردد ، که بیشترین آنها در سوره های تکویر ، انفطار ، انشقاق ، و زلزله ذکر شده است .

علائم قسم نخست به طور اجمال عبارتند از :

۱ .بعثت پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآلہ) (محمد/۱۸) ؛

۲ . شکستن سد یأجوج و مأجوج (کهف/۹۹-۹۸) ؛

۳ . پوشیده شدن آسمان توسط دودی غلیظ (دخان/۱۰-۱۶) ؛

۴ . نزول حضرت مسیح (علیه السلام) (زخرف/۵۷-۶۱) ؛

۵ . خروج جنبنده ای از دل زمین (نمل/۸۲) ؛

تفصیل این علائم را بایستی در کتابهای تفسیر و حدیث جستجو کرد .

درباره نشانه های قسم دوم نیز قرآن به تفصیل از تغییر اوضاع و فروپاشی خورشید ، ماه ، دریاها ، کوهها ، و زمین و آسمان سخن گفته ، و اجمال آن این است که طومار نظام دیگری پدید می آید که جلوه ای از قدرت تامه الهی است ،

چنانچه می فرماید :

يَوْمَ ثُبُّدُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْتَّهَّارِ (۱) .

روزی که زمین و آسمانها دگرگون می شوند ، و مردم در پیشگاه خدای یکتائی قدرتمند حاضر می شوند .

اصل یکصد و دوازدهم

قرآن کریم از حادثه ای به نام « نفح صور » گزارش می دهد ، که در دو نوبت رخ خواهد داد :

الف - نفح صوری که مایه مرگ همه جانداران در آسمان و زمین می گردد (مگر آن کس که خدا بخواهد) ;

ب - نفح صوری که سبب احیای مردگان و حضور آنان در پیشگاه الهی(۲) می شود . چنانکه می فرماید :

وَتُفَخَّرُ فِي الصُّورِ فَصَاعِقٌ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ لَمْ تُفَخَّرْ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قَيَّامٌ يَنْظُرُونَ (زمر / ۶۸) :

در صور دمیده می شود ، و بر اثر آن ، جز آنکه خدای بقای او را خواسته است ، هرکه در آسمانها و زمین است یکسر مدهوش مرگ می شوند ، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود و ناگهان مردگان (از خواب مرگ) برخاسته و در صحنه محشر نظاره گر (سرنوشت خود) می گردند .

قرآن کریم در خصوص حشر و نشر انسانها در روز رستاخیز می گوید :

۱ - ابراهیم / ۴۸ .

۲ - بنابر این آیه مبارکه (إن كَائِنْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدِينَا مُحْضَرُونَ) (یس / ۵۳) بیانگر واقعیت نفح صور در آیه ۵۱ است که می فرماید : (وَتُفَخَّرَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ) و معنی آیه این است که نفحه صور دوم جز یک فریاد نیست ، که پس از آن ناگهان همگان نزد ما حاضر خواهند بود .

يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ (قمر / ۷) :

مردگان بسان ملخهای پراکنده از قبرها بیرون می‌آیند.

اصل یکصد و سیزدهم

پس از زنده شدن مردگان و ورود آنها به عرصه قیامت، قبل از ورود به بهشت و دوزخ اموری چند تحقق خواهد یافت که قرآن و احادیث از آنها خبر داده است:

۱. به حساب اعمال افراد، با شیوه‌ای خاص رسیدگی می‌شود، که یکی از راههای آن همان دادن نامه اعمال هرکس به دست او است. (اسراء/۱۳-۱۴).
۲. گذشته از اینکه در نامه اعمال هرکس، ریز و درشت کارهای وی مذکور و منعکس است، گواهانی نیز از خارج و داخل وجود آدمی، در روز رستاخیز بر اعمال دنیوی او شهادت می‌دهند.

گواهان خارجی عبارتند از: خدا (آل عمران/۹۸)، پیامبر هر امت (نحل/۸۹)، پیامبر اسلام (نساء/۴۱)، نخبگانی از امت اسلامی (بقره/۱۴۳)، فرشتگان الهی (ق/۱۸)، و زمین (زلزله/۵-۴).

گواهان داخلی عبارتند از: اعضا و جوارح انسان (نور/۲۴، فصلت/۲۰-۲۱)، و تجسم خود اعمال (توبه/۳۴-۳۵).

۳. برای رسیدگی به حساب اعمال انسانها، افزون بر آنچه گفتیم، میزانهای عدل برپا می‌شود و هرکس دقیقاً به آنچه که استحقاق دارد می‌رسد، چنانچه می‌فرماید:

وَتَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا ظُلْمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِنْ قَالَ حَبَّةً مِنْ خَرْدَلٍ أَيْيُّنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (ابیاء/۴۷) :

روز قیامت ترازوهای عدل را برپا می‌داریم و بهیچوجه به کسی ستم نمی‌شود. اگر عمل حتی به وزن خردلی باشد، آن را به حساب می‌آوریم، و حساب رسی ما کفایت می‌کند.

۴. از روایات اسلامی استفاده می‌شود که در روز رستاخیز گذرگاهی عمومی وجود دارد که همگان باید از آن عبور کنند. به این گذرگاه، در لسان روایات، صراط گفته شده است، که مفسران آیه ۷۱-۷۲ سوره مریم(۱) را نیز ناظر بر آن دانسته اند.

۵. میان بهشتیان و دوزخیان حائلی وجود دارد که قرآن از آن به «حجاب» تعبیر می کند. نیز در روز رستاخیز انسانهای والا بی بر نقطه ای مرتفع قرار دارند، که بهشتیان و دوزخیان را از سیمای هر یک می شناسند، چنانکه می فرماید:

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رَجَالٌ يَعْرُفُونَ كُلًا بِسِيمَاهْمُ (۲).

میان آن دو حجاب و حائلی است و در نقاط بلند عرصه محشر مردانی قرار دارند که هر شخصی را از سیمايش می شناسند. این انسانهای والا، به حکم روایات ما، پیامبران و اوصیای شریف آنان می باشند.

۶. زمانی که حسابرسی به پایان رسیده و سرنوشت افراد روشن می شود، آفریدگار جهان پرچمی را که به آن «لواء الحمد» می گویند به دست پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) می دهد، و آن حضرت پیشاپیش بهشتیان به سوی بهشت حرکت

۱ - وَإِنْ مَنْكُمْ إِلَّا وَارْدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتَّمًا مَفْضِيًّا «۷۱»
۲۱-۷۲) : هیچیک از شماها ۳- ۷۲-۷۱) : هیچیک از شماها نیست مگر اینکه وارد آن (دوزخ) می شود، و این مطلب حکم قطعی خداوند است. سپس پرهیزکاران را نجات می دهیم، و ستمگران را که به زانو در آن درافتاده اند، رها می کنیم.

۲ - اعراف / ۴۶ .

می کند(۱) .

۷. در روایات متعدد، از وجود حوض بزرگی در صحرای محشر خبر داده شده که به حوض کوثر معروف است؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) قبل از همگان کنار حوض مذبور می آید، و رستگاران امّت، به وسیله پیامبر و اهل بیت مکرم - سلام الله علیهم اجمعین - از آن آب می نوشند.

اصل یکصد و چهاردهم

یکی از عقاید مسلم اسلامی، شفاعت شافعان در روز قیامت است که به اذن الهی انجام می یابد. شفاعت در مورد افرادی صورت می گیرد که پیوند خود را

بکلی با دین و خدای متعال قطع نکرده و قابلیت آن را دارند که ، با وجود آلودگی به برخی گناهان ، به برکت شفاعت شافعان بار دیگر مشمول رحمت حق شوند . عقیده به شفاعت از قرآن و سنت گرفته شده که ذیلاً به آنها اشاره می کنیم :

الف - شفاعت در قرآن :

آیات قرآن حاکی از وجود اصل شفاعت در روز رستاخیز بوده و حайн کتاب شریف به اصل شفاعت ، و منوط بودن آن به اذن و رضای خداوند ، تصریح دارد :

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى (۲) .

شفاعین جز در حق کسانی که خدا می پسندد ، شفاعت نمی کنند .
در آیه دیگر می فرماید :

۱ - بحار الأنوار ، ج ۸ ، باب ۱۸ ، احادیث ۱ تا ۱۲ ; مسنند احمد ، ۲۸۱/۱ ، ۲۹۵ و ۳ / ۱۴۴ .

۲ - انبیاء / ۲۸ .

مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ (۱) .

بنا بر این اصل شفاعت (البته با اذن و رضای خداوند) از نظر قرآن ، امری قطعی و واقعیتی مسلم است .

حال ببینیم شفاعت کنندگان چه کسانی هستند ؟

از برخی آیات استفاده می شود که فرشتگان از شافعانند ، چنانکه می فرماید :
وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا ثُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذُنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى (۲) .

چه بسیار فرشتگانی در آسمانها هستند که شفاعت آنان جز پس از اذن خداوند ، در مورد آن کس که مشیت و رضایت الهی به (رستگاری وی) تعلق گیرد ، سود نمی بخشد .

تفسران در تفسیر آیه عَسَى أَنْ يَبْعَثَنَّكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّهْمُودًا (۳) .

امید است که پرورگارت تو را به مقام پسندیده ای برساند .

می گویند مقصود از مقام محمود، همان مقام شفاعت برای پیامبر اسلام است^(۱).

ب - شفاعت در روایات :

گذشته از قرآن، در کتب حدیث نیز روایات بسیاری درباره شفاعت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) نقل شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - یونس / ۳ .

۲ - نجم / ۲۶ .

۳ - اسراء / ۷۹ .

۴ - المیزان : ۱۳/۱۹۱ - ۱۹۲ ; مجمع البیان : ۱۰/۵۴۹ .

۱ . پیامبر می فرماید :

«إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»^(۱) .

شفاعت من مخصوص مرتكبان کبایر از امت می باشد.

ظاهراً علت اینکه شفاعت را مخصوص مرتكبان کبایر دانسته این است که خداوند صراحةً در قرآن وعده داده که هرگاه انسانها از گناهان کبیره اجتناب ورزند، آنها را خواهد بخشید^(۲) و دیگر نیازی به شفاعت و امثال آن نیست.

۲ . نیز می فرماید :

«أَعْطَيْتُ خَمْسًا وَأَعْيَطْتُ الشَّفَاعَةَ، فَإِذْخَرْتُهَا لِأُمَّتِي فَهِيَ لَمَنْ لَا يُشَرِّكُ بِاللهِ»^(۳) .

از جانب خداوند پنج موهبت به من اعطا شده، و (از آن جمله) به من شفاعت داده شده، که بن را برای امت ذخیره کرده ام. شفاعت من در حق کسانی خواهد بود که به خداوند شرک ننمورزند.

طالبان آگاهی از هویت شافعان روز محشر غیر از پیامبر (مانند ائمه معصومین و دانشمندان و شهداء) و نیز شفاعت شوندگان آنها بایستی به کتابهای عقاید و کلام و حدیث رجوع کنند.

ضمناً، باید توجه داشت که اعتقاد به شفاعت - همچون اعتقاد به قبولی توبه - نباید مایه تجری افراد بر گناه شود، بلکه باید آن را روزنه امیدی شمرده و به امید

بخشودگی ، به راه صحیح بازگردند ، و بسان نومیدان نباشند که به اصطلاح ، آب را از سر گذشته می پندارند و در نتیجه هیچگاه به فکر بازگشت به طریق صحیح نمی افتد .

۱ - شیخ صدوq ، من لا يحضره الفقيه : ۳۷۶/۳ .

۲ - نساء / ۳۱ .

۳ - خصال شیخ صدوq ، ابواب پنجگانه ، حدیث صحیح بخاری : ۴۲/۱ ; مسند احمد : ۳۰۱/۱ .

از بیان گذشته همچنین روشن می شود که اثر بارز شفاعت ، بخشودگی برخی از گنهکاران است ، و بنابر این تأثیر آن منحصر به ترفیع درجه شفاعت شوندگان ، که برخی از فرق اسلامی (مانند معتزله) گفته اند ، نیست(۱) .

اصل یکصد و پانزدهم

همان طور که یادآور شدیم اعتقاد به « اصل شفاعت در آخرت در چارچوب اذن الهی » از عقاید مسلم اسلامی بوده و کسی حق خدشه در آن را ندارد . حال باید دید که آیا می توان در این دنیا نیز ، از شافعانی چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) طلب شفاعت نمود ، و به دیگر تعبیر ، آیا درست است که انسان بگوید : ای رسول گرامی ، نزد خدا در حق من شفاعت کن (یا وجیهًا عند الله إشفع لنا عند الله) ؟

در پاسخ باید گفت : مشروعیت این امر ، تا قرن هشتم مورد اتفاق همه مسلمانان قرار داشته است و تنها از نیمه قرن هشتم به بعد محدودی از افراد یا آن به مخالفت برخاستند و آن را جایز ندانستند ، در حالیکه آیات قرآنی ، احادیث معتبر نبوی و سیره مستمره مسلمین بر جواز آن گواهی می دهد ، زیرا شفاعت شافعان ، در معنی ، همان دعای آنان در حق افراد است ، و درخواست دعا از فرد مؤمن - چه رسد به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) - بدون شک امری جایز و مستحسن است .

از حدیثی که ابن عباس از پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) نقل می کند بروشنی

استفاده می شود که شفاعت مؤمن ، دعای او در حق دیگران است : « هرگاه مسلمانی بمیرد و چهل مؤمن موحد بر جنازه او نماز بگزارند خدا شفاعت آنان را در حق او

۱ - اوائل المقالات : شیخ مفید ، ص ۵۴ ، وکتب کلامی دیگر .

می پذیرد»(۱) . چه ، مسلم است که شفاعت چهل مؤمن به هنگام اقامه نماز بر میت ، جز دعای آنان در حق او چیزی نیست .

با مروری به اوراق تاریخ ، می بینیم که صحابه پیامبر از آن حضرت در زمان حیات ایشان درخواست شفاعت می کردند .

ترمذی از انس بن مالک نقل می کند که می گوید : از پیامبر درخواست کردم در روز قیامت شفاعتم کنند . پیامبر فرمود : چنین خواهم کرد . به او گفتم : کجا شما را پیدا کنم ؟ فرمود : در کنار صراط(۲) .

با توجه به اینکه واقعیت استشفاع ، چیزی جز درخواست دعا از شفیع نیست ، وقوع نمونه هایی از این امر در عصر انبیا را می توان از خود قرآن به دست آورد :

۱ - فرزندان یعقوب ، پس از فاش شدن مظلالمشان ، از پدر خواستند از خداوند برای آنان طلب آمرزش کند . حضرت یعقوب نیز درخواست آنان را پذیرفت و به وعده در موعد مقرر خود عمل کرد(۳) .

(۲/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

۲ - قرآن کریم می فرماید : هرگاه افرادی از امت اسلامی که در حق خود ستم کرده اند ، نزد پیامبر آمده و از او بخواهند برای آنان از خدا طلب آمرزش کند ، آنگاه خود آنان استغفار کرده و پیامبر نیز برای آنان از درگاه الهی آمرزش خواهد ، خداوند توبه شان را می پذیرد و رحمت خود را شامل آنان می کند(۴) .

۱ - ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته أربعون رجلاً لا يشركون بالله شيئاً

، إلّا شفّعهم الله فيه (صحيح مسلم ، ٥٤/٣) .

۲ - سألت النبي أن يشفع لي يوم القيام مة فقال أنا فاعل ، قلت فأين أطلبك ؟ فقال على الصراط (صحيح ترمذی ، ٤٢/٤ ، باب ما جاء في شأن الصراط) .

۳ - يوسف / ٩٧ - ٩٨ :) قَالُوا يَا أَبَائَا اسْتَغْفِرْ لَنَا دُلُوبَنَا إِنَّا كُنَّا حَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي (.

۴ - نساء / ٦٤ :) وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ طَلَمُوا أَنْتُسْهُمْ جَاءُوكَ فَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهُ وَأَسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَابًا رَّحِيمًا (.

۳ - همچنین درباره منافقین می فرماید : هرگاه به آنان گفته می شود بیایید و از پیامبر بخواهید تا در حق شما استغفار کند ، سریچی می کنند و استکبار مدورزند(۱) .

بدیهی است چنانچه اعرا از طلب استغفار از پیامبر ، که ماهیّتاً با طلب شفاعت یکسان است ، نشانه نفاق و استکبار باشد ، طبعاً انجام دادن آن نیز نشانه ایمان و خضوع در پیشگاه الهی خواهد بود .

ضمناً از آنجا که مقصود ما در بحث حاضر ، اثبات جواز و مشروعیت درخواست شفاعت است ، زنده نبودن شخص شفیع در این آیات ، ضرری به مقصد نمی زند ; حتی اگر فرض شود که این آیات فقط در مورد زندگان وارد شده نه اموات ، باز مضرّ به مقصود نیست . زیرا اگر درخواست شفاعت از زندگان شرک نباشد ، طبعاً درخواست آن از میّت نیز شرک نخواهد بود ، چون حیات و موت شفیع ، ملاک توحید و شرک نبوده و تنها چیزی که هنگام درخواست شفاعت از ارواح مقدسه ضروری است شناوی آنها می باشد ، که ما در مبحث توسل ، وجود ارتباط مزبور و سودمندی آن را ثابت خواهیم کرد .

در اینجا باید توجه نمود که شفاعت خواستن مؤمنان و موحدان از پیامبران و اولیای الهی ، با شفاعت خواستن بت پرستان از بتهای خویش تفاوت بینادین دارد . زیرا موحدان ، با اذعان به دو مطلب اساسی ، از اولیای الهی درخواست شفاعت می کنند :

۱ . مقام شفاعت ، مقامی است مخصوص خدا و در اختیار او ، چنانکه

۱ - منافقین / ۵ :) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ۝ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوْلَا رُؤُوسَهُمْ
وَرَأْيُهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (

- [۲۲۴]

می فرماید :

ثُلُّ اللَّهِ الْشَّفَاعَةَ جَمِيعًا (۱) .

بگو شفاعت ، تماماً از آن خدادست . و یا :
مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا يَأْذِنِهِ (۲) .

کیست که بدون اذن وی حق شفاعت داشته و شفاعتش مقبول و مؤثر باشد ؟
۲ . شفیعانی که موحدان دست التجا به سوی آنان دراز می کنند ، بندگان مخلص
خدا هستند که به پاس تقریب در درگاه الهی ، دعايشان به هدف اجابت می رسد .
با توجه به این دو شرط ، تفاوت اساسی موحدان با مشرکان عصر بعثت در امر
شفاعت روشن می گردد :

اوّلاً : مشرکن برای نفاذ شفاعت آنها هیچ نوع قید و شرطی قائل نبودند ; تو گویی
خدا حق خود را به بتهای کور و کر تفویض کرده است ! در حالیکه موحدان ، به
رهنمود قرآن ، مقام شفاعت را یکسره از آن خدا دانسته و پذیرش شفاعت
شافعین را ، منوط به اذن و رضای الهی می دانند .

ثانیاً : مشرکان عصر پیامبر معبودهای دست ساخت خویش را ارباب و آلهه !
پنداشته از سر سفاهت خیال می کردند که این موجودات بیجان ، سهمی از
ربویت و الوهیت هستی را بر عهده دارند ! حال آنکه موحدان ، پیامبران و
امامان را بندگان وارسته خدا شمرده و پیوسته به این کلام مترنمند که :
« . . . عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ » و « . . . عِبَادُ اللَّهِ الصَّالِحِينَ » .

بین تفاوت راه از کجا است تا کجا ؟ !

۱ - زمر/ ۴۴ .

۲ - بقره/ ۲۵۵ .

بنابراین ، استدلال به آیاتی که شفاعت خواهی مشرکان از بتها را نفی می کند بر
نفی اصل شفاعت در اسلام ، مغلطه ای کاملاً بی پایه و قیاسی سخت نابجا خواهد
بود .

اصل یکصد و شانزدهم

از جمله تعالیم اسلامی - بلکه تمام شرایع سماوی - بازبودن در توبه به روی
بندگان گنهکار است . زمانی که انسان گنهکار جدأ از کار زشتی که انجام داده
نادم شده ، فضای روح او را توجه به خداوند و تضرع به درگاه او پر می سازد ، و
از صمیم قلب تصمیم می گیرد که دیگر گرد آن عمل ناروا نگردد ، خداوند
مهربان نیز توبه او را ، با شرایطی که در کتب کلامی و تفسیری بیان شده است ،
می پذیرد . قرآن می فرماید :

وَثُوّبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيْهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱) .

ای افراد با ایمان ، همگی به سوی خدا باز گردید ، باشد که رستگار شوید .
کسانی که از آثار تربیتی توبه و اعتقاد به شفاعت آگاه نیستند تصور می کنند باز
شدن باب این دو به روی گنهکاران ، نوعی تشویق آنان به گناه است ! در حالیکه
آن از این نکته غافلند که بسیاری از انسانها ، هر یک به شکلی ، آلوده به برخی از
گناهانند ، و کمتر انسانی یافت می شود که در طول عمر خویش گرد گناه
نگردیده باشد : « ناکرده گنه ، در این جهان کیست بگو ؟ » .

بنابراین ، چنانچه باب توبه (و شفاعت) به روی افراد باز نباشد ، کسانی که آماده
اند در بقیه عمر ، از گناه دوری جسته و راه طهارت و پاکی را در پیش

۱ - نور/ ۳۱ .

گیرند ، با خود می گویند : ما بالاخره بایستی به علت گناهانی که انجام داده ایم
کیفر ببینیم و به دوزخ افتیم ; پس چرا در باقیمانده عمر نیز تمییات نفسانی خود
را ارضا نکنیم و بیشتر در آغوش لذتی نامشروع نلغزیم ؟ ! بدینگونه ، با بسته
شدن باب توبه ، چاه یأس از رحمت الهی دهان می گشاید و انسانها را ، اژدهاوار
به کام خویش می کشاند .

آثار مثبت اصل توبه ، زمانی روشنتر می شود که بدانیم پذیرش توبه در اسلام شرایطی دارد که پیشوایان دین و محققان علوم اسلامی به تفصیل در باره آنها سخن گفته اند . قرآن ، صریح و روشن در باب توبه چنین می فرماید :

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ تَفْسِيرِ الرَّحْمَةِ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءً إِجْهَالَةً ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱) .

پروردگار شما رحمت را بر خویش مقرر داشته است . اگر یکی از شما از روی جهالت کار بدی انجام دهد ، سپس از آن توبه کرده و به اصلاح کوشند ، خداوند آمرزند و مهریان است .

اصل یکصد و هفدهم

عقل و نقل گواهی می دهند که هر انسانی در روز رستاخیز پاداش اعمال نیک خود را خواهد دید . قرآن می فرماید :

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ حَيْرًا يَرَهُ (۲) .

هر کس به اندازه وزن ذره ای کار نیک انجام دهد آن را خواهد دید .
نیز می فرماید :

۱ - انعام ۵۴/ .

۲ - زلزله ۷/ .

وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَى (۱) .

سعی و تلاش او قطعاً مشهود گشته و سپس به طور کامل پاداش داده می شود . از آیات فوق برミ آید که اعمال زشت آدمی ، اعمال نیک وی را از بین نمی برد . در عین حال باید دانست کسانی که مرتکب بعضی از گناهان خاص (نظیر کفر و یا شرك) می گردند یا راه ارتداد در پیش می گیرند ، گرفتار حبظ عمل می شوند و در نتیجه اعمال نیکشان تباہ شده و در آخرت گرفتار عذاب ابدی می گردند ،

چنانکه می فرماید :

وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنِ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا حَالِذُونَ (۲) .

هر کس از شما ، از دین خویش برگردد و به همان حالت بمیرد ، اعمال وی در دنیا و آخرت تباہ می گردد ، و این گونه کسان برای همیشه در آتش خواهند بود . با توجه به آنچه گفتیم ، هر انسان با ایمانی در سرای دیگر پاداش کارهای نیک و بد خود را می بیند ، مگر در صورت ارتداد و نظایر آن که در کتاب و سنت مایه نابودی و حبط اعمال نیک انسانها قلمداد شده است .

در خاتمه یادآوری این نکته لازم است که ، هر چند خداوند در باره کارهای نیک به مؤمنان « وعده » پاداش داده و متقابلاً در باره کارهای بد نیز « وعید » کیفر داده است ، ولی از نظر حکم عقل این دو - وعده و وعید - با هم فرق دارند . چه ، لزوم عمل به وعده یک اصل عقلی است و تخلف از آن قبیح است . اما در مورد « وعید » چنین نیست ، چون کیفر دادن حق کیفر دهنده است ، و او می تواند از حق خود بگذرد . از این روی هیچ مانع ندارد که برخی از

۱ - نجم/۴۰ - ۴۱ .

۲ - بقره/۲۱۷ .

کارهای نیک ، زشتی و تبعات کارهای بد را بپوشاند که در اصطلاح به آن « تکفیر » می گویند(۱) . در قرآن برخی از اعمال نیک مایه تکفیر اعمال بد شمرده شده ، که یکی از آنها اجتناب شخص از گناهان بزرگ است . چنانکه می فرماید :

إِنَّ ٰجْتِنَبُوا كَبَائِرَ مَا تُلْهُوْنَ عَنْهُ ٰكَفْرٌ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَذِكْلُكُمْ مُذْخَلًا كَرِيمًا (۲) .

چنانچه از گناهان بزرگ دوری جویید ما گناهان کوچکتان را می پوشانیم و شما را به جایگاه ارجمندی وارد می کنیم .

اعمالی همچون توبه(۳) ، صدقه و پنهانی(۴) و غیره نیز دارای چنین اثری هستند .

اصل یکصد و هیجدهم

خلود و جاودانگی در عذاب دوزخ ویژه کافران است ، و بر مؤمنان گنهکار - که جانشان به نور « توحید » روشن است - راه آمرزش و خروج از آتش بسته نیست ، چنانکه می فرماید :

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرِكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ

افتری إِلَمَا عَظِيمًا (۵) .

خداوند هرگز شرك را نمی آمرزد ، ولی گناهان دیگر را در مورد هر کس که بخواهد می آمرزد ; و هرکس به خدا شرك ورزد مرتكب گناه بزرگی شده است .

۱ - كشف المراد ، ص ۴۱۳ ، مقصد ۶ ، مسئله ۷ .

۲ - نسا/ ۳۱ .

۳ - تحريم/ ۸ .

۴ - بقره/ ۲۷۱ .

۵ - نسا/ ۴۸ .

آیه فوق ، که صریحاً از امکان آمرزش همه گناهان (به استثنای شرك) گزارش می دهد ، بیشک ناظر به اعمال سوء انسانهایی است که بدون توبه می میرند . زیرا در صورت توبه ، همه گناهان - حتی شرك - بخشوذه می شود ، و با توجه به اینکه آیه میان مشرك و غیر او فرق گذارده ، باید بگوییم حاکی از آمرزش کسانی است که بدون توبه از دنیا بروند . روشن است که اگر چنین انسانی مشرك باشد بخشوذه نمی شود ، ولی اگر غیر مشرك باشد در باره او امید و نوید مغفرت وجود دارد ؛ اما نه به طور قطعی ، بلکه با قيد لِمَن يَشَاءُ (یعنی کسی که اراده و مشیت الهی به آمرزش وی تعلق گیرد . قيد لِمَن يَشَاءُ (در آیه گذشته (که بیانگر رحمت واسعه الهی است) گنهکاران را بین « خوف » و « رجا » نگهداشته و آنان را به سوی پیشگیری از خطر - توبه قبل از مرگ - ترغیب و تحریص می کند . لذا ، وعده مزبور ، انسان را با دور کردن از دو پرتگاه « یأس » و « تجزی » ، بر صراط مستقیم تربیت ، به جلو سوق می دهد .

امام کاظم (علیه السلام) می فرماید :

« لا يخلد الله في النار إلاّ أهل الكفر والجحود وأهل الضلاله والشرك » .

خداوند جز کافر و مشرك را جاودانه در آتش نخواهد گذاشت .

و سرانجام از پاداش اعمال نیک خود بهره خواهد گرفت چنانکه می فرماید :

فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۱)(۲) .

اصل یکصد و نوزدهم

۱ - زلزله ۷/ .

۲ - بحار الانوار ، ج ۸ ، باب ۲۷ ، حدیث ۱ .

ما معتقدیم که بهشت و دوزخ ، هم اکنون نیز موجودند . شیخ مفید می فرماید :
بهشت و دوزخ ، هم اکنون موجود بوده ، روایات بر وجود آنها گواهی می دهند و
متشرّعه بر این مطلب اتفاق نظر دارند(۱) . آیات قرآن نیز به گونه ای بر وجود
فعلی بهشت و دوزخ گواهی می دهد ، چنانکه می فرماید :

وَلَقْدْ رَآهُ تَزْلِهُ أُخْرَى * عِنْدَ سِذْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَهَا جَلَّهُ الْمَأْوَى (۲) .

پیامبر فرشته وحی را باز دیگر در نزد « سدرة المنتهى » دید ; سدره ای که « جنة
المأوى » نزد آن است .

در جای دیگر ، در مقام نوید و هشدار به مؤمنان و کافران ، اعلام می کند که
بهشت برای پرهیزکاران و دوزخ برای کافران آماده شده است ، چنانکه در مورد
بهشت می فرماید :

أَعِدْتُ لِلْمُتَّقِينَ (۳) .

و در مورد دوزخ نیز خاطر نشان می سازد :
وَأَنْذِلُوا النَّارَ الَّيِّ أَعِدْتُ لِلْكَافِرِينَ (۴) .

در عین حال ، جایگاه بهشت و دوزخ دقیقاً بر ما روشن نیست ، و تنها از برخی
آیات به دست می آید که بهشت در قسمت بالا قرار دارد ، چنان که می فرماید :

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقٌ كُمْ وَمَا ثُوَّعْدُونَ (۵) .

۱ - أوائل المقالات ، ص ۱۴۱ .

۲ - نجم/۱۳ - ۱۵ .

۳ - آل عمران/۱۳۳ .

۴ - آل عمران/۱۳۳ .

۵ - ذاریات/۲۲ .

قبل ... فهرست ... بعد

(۳/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

قبل ... فهرست ... بعد

منشور عقاید امامیه

بخش نهم ایمان و کفر و بدعت و تقیه و توسل . . .
اصل یکصد و بیستم

حدّ ایمان و کفر از بحثهای مهم کلامی است . « ایمان » ، در لغت ، به معنای تصدیق و « کفر » به معنای پوشاندن است ، لذا به زارع نیز - که گندم را در دل زمین می نشاند - کافر گفته می شود . ولی مقصود از ایمان در اصطلاح عقاید و کلام ، اعتقاد به وحدائیت خداوند ، و باور داشتن روز قیامت و رسالت پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) است ، و البته ایمان به رسالت پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) ، شامل اذعان به نبوت پیامبران و کتب آسمانی پیشین و آنچه که پیامبر اسلام از تعالیم و احکام الهی برای بشر آورده است ، نیز می شود .

پایگاه واقعی ایمان همان قلب انسان است ، چنانکه قرآن کریم می فرماید : **أَوْلَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ (۱)**

آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را در دلهاشان ثبت کرده است . نیز درباره بادیه نشینانی که در برابر قدرت اسلام ، دست تسلیم بر سر نهاده ولی دلهاشان از فروغ ایمان خالی است ، می فرماید :

وَلَمَّا يَدْخُلِ الْأَيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ (۲)

هنوز ایمان در قلوب شما وارد نشده است . ولی البته حکم به ایمان یک فرد ، مشروط به این است که به وسیله زیان یا طرق دیگر ، آن را اظهار کند و یا لااقل باور خود

۱ - (مجادله / ۲۲) .

۲ - (حجرات / ۲۴) .

را انکار ننماید . زیرا در غیر این صورت حکم به ایمان او نخواهد شد ، چنانکه می فرماید :

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقِنُتُهَا أَنفُسُهُمْ (۱)

آیات خدا را با آنکه به آن یقین داشتند انکار کردند .

با این بیان حد کفر نیز روشن می گردد . هر گاه انسانی وحدائیت حق متعال ، یا روز قیامت ، و یا رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) را انکار کند ، مسلمًا محکوم به کفر خواهد بود ، چنانکه انکار یکی از مسلمات آیین پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) که به طور روشن مستلزم انکار رسالت باشد ، آدمی را محکوم به کفر می سازد .

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) آنگاه که علی (علیه السلام) را برای فتح قلاع خیبر ورانه می کرد ، پرچمی به دست او داد و یادآور شد که صاحب این پرچم این خیبر را فتح کرده و باز می گردد . در این هنگام علی (علیه السلام) رو به پیامبر کرد و گفت : حد نبرد با آنان چیست ؟ پیامبر (صلی الله علیه وآلہ وسلم) (فرمود :

« قاتِلُهُمْ حَتَّى يَشْهُدُوا لِإِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآلہ وسلم) رسول الله ، فَإِذَا فَعَوْا ذَلِكَ فَقَدْ مَنَعُوا مِنْكَ دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحْسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ »(۲) .

با آنان نبرد کن تا آنکه به یگانگی خدا و رسالت محمد گواهی دهنند . هر گاه گواهی دادند ، خونها و مالهای آنان محترم خواهد بود ، مگر آنجا که به حق (کشته ، یا اموالشان گرفته شود) و حساب آنها با خدادست .

نیز فردی از امام صادق (علیه السلام) پرسید : کمترین چیزی که مایه ایمان بند به خدا می شود چیست ؟ امام پاسخ داد :

« يَشَهِدُ أَنَّ إِلَهًا إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآلہ وسلم) عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، وَيُقَرِّبُ بالطاعةِ وَيَعْرُفُ إِمَامَ

۱ - (نمل / ۱۴) .

۲ - صحیح بخاری ، کتاب ایمان ، ص ۱۰ ; صحیح مسلم ، ج ۷ ، باب فضایل علی ،
ص ۱۷ .

زمانه فِإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ »(۱) .

کمترین مرتبه ایمان این است که به وحدانیت خدا و بندگی و رسالت محمد (صلی الله علیه وآلہ وسلم) گواهی دهد و اطاعت از حق را پذیرد و امام زمان خود را بشناسد . هرگاه چنین کرد او مؤمن است .

اصل یکصد و بیست و یکم

گرچه حقیقت ایمان همان اعتقاد قلبی است ، ولی نباید پنداشت که این مقدار ایمان برای رستگاری انسان کافی است ، بلکه شخص باید به آثار و لوازم عملی آن نیز ملتزم باشد . لذا در بسیاری از آیات و روایات ، مؤمن واقعی کسی شناخته شده است که ملتزم به آثار ایمان و انجام دهنده فرایض الهی باشد . چنانکه قرآن در سوره عصر همه انسانها را زیانکار شمرده و از آن میان تنها گروه زیر را استثنای کرده است :

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّيْنَرِ

مگر کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند و همدیگر را به حق و پایداری در راه آن سفارش کنند .

امام باقر (علیه السلام) از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کند که مردی به او گفت : آیا هر کس به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر گواهی دهد ، مؤمن است ؟

حضرت فرمود :

« فَأَيْنَ فِرَائِضُ اللَّهِ » :

پس فرائض الهی کجا رفت ؟ !

۱ - بحار الانوار ، ۱۶/۶۶ ، کتاب ایمان و کفر ، به نقل از معانی الأخبار شیخ صدوq
. سند روایت صحیح است .

نیز امیر مؤمنان فرمود :

« لو كان الإيمانُ كلاماً لم ينزل فيه صوم ولا صلاة ولا حول ولا حرام ». اگر ایمان ، به صِرْفِ گفتن شهادتین بود ، دیگر روزه و نماز ، و حلال و حرامی تشریع نمی گشت(۱) .

از گفتار فوق نتیجه می گیریم که ، ایمان دارای مراتب مختلف بوده و هر مرتبه ای نیز برای خود اثری ویژه دارد . اعتقاد قلبی به ضمیمه اظهار یا دست کم عدم انکار ، کمترین مرتبه ایمان است که یک رشته آثار دینی و دنیوی بر آن مترب می گردد ، در حالیکه مرتبه دیگر ایمان ، که مایه رستگاری انسان در دنیا و آخرت است ، در گرو التزام به آثار عملی آن می باشد .

نکته در خور ذکر این است که در برخی از روایات عمل به فرایض دینی نیز جزو ارکان ایمان به شمار آمده است . امام هشتم (علیه السلام) از پدران خود و آنان از رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ وسلم) نقل می کنند که آن حضرت فرمود :

« الإيمانُ معرفةٌ بالقلبٍ واقرارٌ باللسانٍ وعملٌ بالأركانِ »(۲) .

ایمان معرفت قلبی ، اقرار زبانی ، و عمل به وسیله اعضا و جوارح است . در برخی از از روایات در کنار شهادتین ، اموری همچون برپا داشتن نماز ، پرداخت زکات ، انجام دادن فریضه حج و روزه ماه رمضان نیز قید شده است(۳) . این گونه روایات ، یا ناظر به این است که به وسیله این اعمال می توان افراد مسلمان را از غیر مسلمان باز شناخت ، و یا اینکه ذکر شهادتین در صورتی

۱- کافی : ۲ / ۳۳ ، حدیث ۲ .

۲- عيون اخبار الرضا : ۱ / ۲۲۶ .

۳- صحیح بخاری : ۱ / ۱۶ ، کتاب الإیمان : « شهادة أن لا إله إلا الله و أنَّ محمداً رسول الله وإِقامَة الصلاة و إِيتاء الزكاة والحج و صوم رمضان ». .

نجات بخش است که اعمال شرعی نیز به آن ضمیمه شود ; اعمالی که نماز ، زکات ، حج ، و روزه از مهمترین آنهاست .

با توجه به دو اصل یاد شده نباید هیچ فرقه ای از مسلمین ، فرقه دیگر را به عنوان اینکه در برخی از فروع دینی با یکدیگر مخالفند ، تکفیر کند . چه ملاک

کفر این است که شخص ، منکر یکی از اصول سه گانه یا منکر چیزی باشد که انکار آن ملازم با انکار یکی از سه چیز است ، و این ملازمه در صورتی تحقق می پذیرد که حکم آن چیز از شریعت آنچنان بدیهی و روشن باشد که هرگز نتوان میان انکار آن و اعتراف به اصول ، جمع کرد .

از این روی سزاست که مسلمانان در تمام مراحل اخوت اسلامی خویش را حفظ کنند و اختلاف در اموری را که مربوط به اصول نیست ، مایه نزاع و احیاناً تفسیق و تکفیر یکدیگر قرار ندهند و در اختلافات فکری و عقیدتی نیز ، به گفت و شنود علمی و تحقیقی با یکدیگر اکتفا کنند و از إعمال تعصبات خشک غیر منطقی و تهمت و تحریف بپرهیزنند .

اصل یکصد و بیست و دوم

از آنجا که مسلمانان جهان در اصول سه گانه^(۱) وحدت نظر دارند ، نباید گروهی به خاطر اختلاف در برخی از اصول یا فروع ، یکدیگر را تکفیر کنند ، زیرا بسیاری از اصول مورد اختلاف جزء مسایل کلامی است که بعدها در میان مسلمانان مطرح شده و هر گروهی برای خود دلیل و مدرکی دارد . بنابراین ، اختلاف در این مسایل نمی تواند وسیله تکفیر یا تفسیق یکدیگر باشد و وحدت

۱ - اصولی که ایمان و کفر به قبول و یا انکار آنها بستگی دارد مانند شهادت بر وحدائیت و ایمان به رسالت پیامبر خاتم ، و معاد روز قیامت .

اسلامی را بر هم بزنند ، بهترین راه برای حل اختلاف ، گفت و شنود علمی است بدور از تعصبات خشک و غیر منطقی .

قرآن کریم می فرماید :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا ظُفُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا^(۱)

ای افراد با ایمان هر گاه در روی زمین به سیر و ساحت پرداختید در تشخیص مؤمن از کافر دقت کنید و به آن کس که به شما سلام بگوید (خود را هم آیین شما نشان دهد) نگویید مؤمن نیستی .

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) ضمن بیان پایه های اسلام یادآور می شود که مسلمانی حق ندارد، مسلمان دیگر را به خاطر انجام گناهی تکفیر کند یا او را مشرك بنامد^(۲).

اصل یکصد و بیست و سوم (بدعت)

«بدعت» در لغت به معنی کار نو و بی سابقه ای است که بیانگر نوعی حسن و کمال در فاعل می باشد، چنانکه یکی از صفات خداوند «بدیع» است.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۳)

مفهوم اصطلاحی بدعت نیز آن است که انسان چیزی را که جزو شریعت نیست، به آن نسبت دهد، و کوتاهترین عبارت برای تعریف اصطلاح بدعت آن است که بگوییم:

۱ - (نساء / ۹۴).

۲ - لا تکفروهم بذنب ولا تشهدوا عليهم بشرك ، كنز العمال : ج ۱ ، ح ۳۰ .

۳ - (بقره / ۱۱۷).

إِذْخَالُ مَالَيْسَ مِنَ الدِّينِ فِي الدِّينِ .

بدعت گذاری در دین از گناهان کبیره بوده و در حرمت آن هیچ تردیدی نیست.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) فرمود:

كُلُّ مُخْدَثَةٍ بِدُعَةٍ وَكُلُّ بِدُعَةٍ ضَلَالَةٌ ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ (۱) .

نکته مهم در مسئله بدعت، تنها این است که مفهوم بدعت به صورتی جامع و مانع تعریف و تبیین شود تا بدعت از غیر آن تمیز داده شود در این زمینه، برای درک حقیقت بدعت، بایستی به دو مطلب توجه نمود:

۱. بدعت، نوعی تصرف در دین، از طریق افزودن یا کاستن شریعت است.

بنابراین، آنجا که نوآوری ربطی به دین و شریعت نداشته، بلکه به عنوان یک مسئله عرفی و عادی انجام گیرد، بدعت نخواهد بود (هر چند مشروع بودن آن مشروط به این است که ابداع و ابتکار مذبور در شرع محظوظ و ممنوع نباشد). فی المثل، بشر از نظر مسکن و پوشاش و دیگر وسائل زندگی همواره دست به

نوآوریهایی می‌زند و بویژه در عصر ما بسیاری از روشها و ابزارهای معمول زندگی دگرگون شده و برای نمونه انواع ورزشها و تفریحات جدید پدید آمده است. بدیهی است همه اینها یک نوع بدعت (به معنی نوآوری) بوده، ولی ارتباط به بدعت در شرع ندارد. تنها، چنانکه گفتیم، حلال بودن آنها و استفاده از آنها مشروط به این است که مخالف با احکام و موازین شرع نباشند. مثلًاً اختلاط زن و مرد بدون حجاب در مجالس و محافل، که از ارمغانهای فاسد غرب می‌باشد، حرام است ولی بدعت نیست، زیرا کسانی که در این محافل شرکت می‌کنند، این کار را به عنوان یک عمل مشروع که اسلام بر آن صحه نهاده انجام نمی‌دهند، بلکه،

۱ - بحار الانوار : ۲ / ۲۶۳ ; مسند احمد : ۴ / ۱۲۶ - ۱۲۷ .

احیاناً با اعتقاد به اینکه امری مخالف شرع است، روی عدم مبالغات تن به این کار می‌دهند. لذا گاه تنبیه یافته و تصمیم جذی می‌گیرند که دیگر در آنها شرکت نورزند.

برای توضیحات فوق، چنانکه ملتی روز یا روزهایی را برای خود موسم شادی و گردهمایی معین کنند، اما نه به این قصد که شرع چنین دستوری داده است، چنین کاری بدعت نیست، هر چند بایستی حیثیت و حرمت آن از جهات دیگر مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

از اینجا روشن می‌شود که بسیاری از نوآوریهای بشری در زمینه هنر، ورزش، صنعت و غیره از قلمرو بدعت اصطلاحی بیرون بوده، و آنچه درباره آنها مطرح است مسئله حلال و حرام بودن آنها از جهات دیگر است که خود ملاک و مقیاس خاص خویش را دارد.

۲. اساس بدعت در شرع به این نکته باز می‌گردد که چیزی را به عنوان یک امر شرعی که دین به آنها فرمان داده به کار برند، در حالیکه برای مشروعیت آن، اصل یا ضابطه ای در شرع وجود نداشته باشد؛ ولی هر گاه کاری را که انسان به عنوان یک عمل دینی انجام می‌دهد، دلیل شرعی یی (به صورت خاص، یا کلی و

عام) بر مسروعیت آن وجود داشته باشد ، آن عمل بدعوت نخواهد بود . از

اینروست که علامه مجلسی ، عالم بزرگ شیعی ، می گوید :

« الْبِدْعَةُ فِي الشَّرْعِ مَا حَدَثَ بَعْدَ الرَّسُولِ بِمَا أَنْهَ مِنَ الدِّينِ وَلَمْ يَكُنْ فِيهِ تَصْنُعٌ عَلَى الْحُصُوصِ وَلَا يَكُونُ دَاخِلًا فِي بَعْضِ الْعُمُومَاتِ» (۱) .

بدعت در شرع ، چیزی است که پس از رسول گرامی حادث شده و دلیل شرعی

۱ - بحار الانوار : ۷۴ / ۲۰۲ .

خاص یا عامی نیز جواز آن در کار نباشد .

ابن حجر عسقلانی ، دانشمند مشهور اهل سنت ، نیز می گوید :

« الْبِدْعَةُ مَا أَحَدَثَ وَلَيْسَ لَهُ أَصْلٌ فِي الشَّرْعِ ، وَمَا كَانَ لَهُ أَصْلٌ يَدْلِيَ عَلَيْهِ الشَّرْعُ فَلَيْسَ بِبَدْعَةٍ» (۱) .

بدعت چیزی است که (پس از پیامبر) پدید آمده باشد ، دلیلی حاکی از جواز آن در شریعت یافت نشود ; و آن چیزی که اصل و ریشه ای در دین دارد ، بدعت نخواهد بود .

آری ، هر گاه عملی را که به شرع نسبت می دهیم مستند به دلیلی خاص یا ضابطه ای کلی در شرع باشد ، مسلماً بدعوت نخواهد بود . صورت نخست (وجود دلیل خاص) نیاز به بیان ندارد . مهم توضیح قسمت دوم است ، زیرا چه بسا ممکن است یک عمل ظاهرآ حالت نوآوری داشته و در تاریخ اسلام بی سابقه باشد ولی معناً تحت ضابطه ای قرار گیرد که شرع اسلام آن را به صورت کلی پذیرفته است . به عنوان نمونه ، می توان از سربازگیری عمومی یاد کرد که امروزه در نوع کشورها اجرا می شود . دعوت جوانان به خدمت زیر پرچم به عنوان وظیفه دینی ، هر چند حالت نوآوری دارد ، ولی چون یک اصل و قاعده دینی پشتیبان آن است بدعوت نخواهد بود . زیرا قرآن می فرماید :

وَأَعِدُوا لَهُم مَا اسْتَطَعْتُم مِنْ فُؤَادٍ (۲)

بدیهی است بر اثر تحولات جهانی ، آموزش عمومی رزمی جوانان موجب آمادگی بیشتر در مقابل دشمن مترصد و گوش بزنگ است و عمل به روح آیه شریفه ، در

عصر ما، مقتضی همین امر است.

۱- فتح الباری : ۹ / ۱۵۶ ، ۱۷ / ۵ .

۲- (انفال / ۶۰) .

از بیان فوق ، بسیاری از شباهات واهی که بر دست و پای برخی از افراد پیچیده است حل می شود . برای نمونه ، انبوه مسلمانان جهان روز میلاد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) را جشن می گیرند و گروهی این امر را بدعت می نامند ! در حالیکه ، طبق آنچه گفته‌یم ، هرگز ملاک بدعت بر آن صادق نیست . زیرا به فرض هم که این نوع تکریم و اظهار محبت ، در شرع وارد نشده باشد ، ولی اظهار محبت به پیامبر گرامی اسلام و خاندان او - سلام الله علیهم اجمعین - یکی از اصول مسلم اسلام است که این گونه جشنها و احتفالات مذهبی جلوه و مظہری از آن اصل کلی است . پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ وسلم) فرمود : « لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبًّا إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ وَأَهْلِهِ وَالنَّاسُ أَجْمَعُونَ »(۱) . هیچکدام از شما مؤمن نخواهد بود ، مگر آنکه من نزد او از فرزندان وی و تمامی مردم ، محبوبیتر باشم .

ناگفته پیداست کسانی که در موالید پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) و اهل بیت او (علیهم السلام) اظهار شادمانی کرده و بدین منظور مجالسی تشکیل می دهند ، هدفشان این نیست که برگزاری جشن در این ایام ، منصوص بوده و دستور برگزاری جشن عیناً به صورت خاص امروزی ، در شرع وارد شده است ; بلکه اعتقاد آنان این است که اظهار محبت به رسول گرامی و اهل بیت او یک اصل کلی است که در کتاب و سنت با تعابیر گوناگون بر آن تکیه شده است .

قرآن کریم می فرماید :

فُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْفُرْبَى (۲)

۱- جامع الأصول ۱ / ۲۳۸ . در اصل یکصد و سی و یکم درباره مهر و رزیدن به رسول گرامی و عترتش به طور گسترده سخن خواهیم گفت .

۲ - (شوری / ۲۳) .

بگو من برای ابلاغ رسالت پاداش نمی طلبم مگر دوستی خویشاوندان و نزدیکان

و این اصل می تواند در شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی مسلمین ، برای خود جلوه ها و مظاهری پیدا کند . گرفتن جشن در موالید ، جنبه یادآوری نزول رحمت و برکت خدا در آن ایام ، و شکر گزاری به درگاه الهی را دارد و این امر (جشن در روز نزول رحمت) ، در شرایع پیشین نیز سابقه داشته است ، چنانکه به صریح قرآن ، حضرت عیسی (علیه السلام) از خدای متعال درخواست کرد مائدہ ای آسمانی بر وی و جمع یارانش فرو فرستد تا روز نزول مائدہ را او و پیروانش - در توالی نسلها - عید گیرند :

فَالْعَيْسَى أَبْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونَ لَنَا عِيدًا لِأَوْلَانَا وَآخِرَنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱)

همانگونه که یادآور شدیم ، بدعت عبارت از آن نوع تصرفات در دین است که برای آنها مدرک صحیحی در شرع (به صورت خاص یا عام) وجود نداشته باشد ، و باید توجه نمود که روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) ، به حکم حدیث متواتر « ثقلین » ، از مصادر شریعت و دلایل احکام دینی به شمار می رود . بنابراین ، هر گاه حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین بر جواز یا منع چیزی تصريح کنند ، پیروی از گفتار آنان پیروی از دین بوده و مشمول عنوان بدعت گذاری در دین نخواهد بود .

در پایان یادآور می شویم بدعت به معنی تصرف بدون اذن ، پیوسته قبیح و حرام بوده و قرآن از آن بان جمله :

فُلْ آَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَعْلَمُونَ (۲) یاد می کند .

۱ - (مائده / ۱۱۴) .

۲ - (یونس / ۵۹) .

در این صورت تقسیم بدعت (به این معنی) به قبیح و حسن و حرام و جائز ،

معنی صحیحی خواهد داشت .

آری «بدعت» در معنای عام لغوی آن ، به معنی نوآوری در امور زندگی بدون آنکه آن را ب شرع منسوب دارند ، می تواند صور گوتاگون داشته و مشمول یکی از احکام خمسه تکلیفیه (واجب ، حرام ، مکروه ، مستحب و مباح) قرار گیرد .

اصل یکصد و بیست و چهارم (تقیه)

یکی از تعالیم قرآن این است که ، در مواردی که جان و عرض و مال یک فرد مسلمان در اثر اظهار عقیده به خطر خواهد افتاد می تواند عقیده خود را کتمان کند . در اصطلاح شرعی به این امر « تقیه » گفته می شود . جواز تقیه ، نه تنها مدرک شرعی دارد ، بلکه عقل و خرد نیز بر درستی و لزوم آن در شرایط حساس گواهی می دهد . چه ، از یک طرف حفظ جان و مال و آبرو لازم است ، و از طرف دیگر عمل بر وفق عقیده یک وظیفه دینی است . اما در مواردی که اظهار عقیده جان و مال و آبروی شخص را به خطر می افکند و این دو وظیفه و تکلیف مهمتر را بر دیگری مقدم بدارد . در حقیقت ، تقیه سلاح ضعفا در مقابل اشخاص قدرتمند و بی رحم است ، و پیداست که اگر تهدیدی در کار نباشد ، انسان نه عقیده خویش را کتمان می کند و نه بر خلاف اعتقاد خود عمل می نماید .

قرآن در مورد عمار یاسر (و کسانی که اصولاً در چنگ کافران گرفتار شده و به رغم ایمان استوار قلبی خویش ، صورتاً برای تخلص آنان لفظ کفر را بر زبان جاری می کند) چنین می فرماید :

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌ بِالْإِيمَانِ (۱)

کسی که پس از ایمان به خدا کفر ورزد (به سزای عمل خود می رسد) مگر کسی که از روی ناچاری و اجبار اظهار کفر کند ، ولی قلبش به ایمان ، قرص و محکم باشد .

در آیه دیگر می فرماید :

لَا يَئْتِيْذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أُولَيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ

فِيْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَنْقُوا مِنْهُمْ ثَقَةً وَيَحْدُرُكُمُ اللَّهُ تَعَظُّمُهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۲)

روا نیست مؤمنان کافران را به جای مؤمنان ولی خود گیرند ، و هر کس چنین کند پیوند خویش را با خداوند گستته است ; مگر اینکه خود را (برای اینمی از شر آنها) در حصن و حفاظت ظاهر به قبول ولاپتشان قرار دهید . خداوند شما را از مخالفت با خویش برحذر می دارد و بازگشت همگان به سوی خدا است . مفسران اسلامی در شرح این دو آیه ، همگی اصل تقيیه را اصلی مشروع دانسته اند^(۳) .

اصولاً هر کس مطالعه مختصراً در تفسیر و فقه اسلامی داشته باشد می داند که اصل تقيیه از اصول اسلامی و نمی توان آیات یاد شده در فوق و نیز عمل مؤمن آل فرعون در کتمان ایمان خویش و اظهار خلاف آن را^(۴) نادیده گرفت . و تقيیه را به طور کلی منکر شد .

۱ - (نحل / ۱۰۶) .

۲ - (آل عمران / ۲۸) .

۳ - تفسیر طبری : ۳ / ۱۵۳ ; تفسیر رازی : ۸ / ۱۱۳ ; تفسیر نسفی ، در حاشیه تفسیر خازن : ۱ / ۲۷۱ ; روح المعانی : ۳ / ۱۲۱ ; مجمع البیان : ۳ / ... و ۱ / ۴۳۰ .

۴ - (غافر / ۲۸) .

ضمناً در خور ذکر است که هر چند آیات تقيیه در مورد تقيیه از کافران وارد شده ، ولی ملاک آن ، که همان حفظ جان و عرض و مال مسلمین در شرایط حساس و ناگوار است ، اختصاص به کافران ندارد ، و اگر اظهار عقیده و یا عمل شخص بر وفق آن ، نزدیک فرد مسلمان نیز موجب خوف شخص بر جان و مال خویش باشد ، تقيیه در این مورد حکم تقيیه از کافر را خواهد داشت . این سخنی است که دیگران نیز به آن تصریح کرده اند . رازی می گوید : مذهب شافعی این است که هر گاه وضع مسلمانان در میان تخدود همان حالتی را به خود گرف که مسلمانان در میان کفار (حربی) دارند ، تقيیه برای حفظ جان جایز است .

همچنین تقيیه منحصر به ضرر جانی نبوده و حتی ضرر مالی نیز مجوز تقيیه

است؛ مالی که حرمت آن مانند حرمت خون مسلمان است، و اگر کسی در راه آن کشته شود، شهید می باشد^(۱).

(۱/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

ابو هریره می گوید: من از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) دو گونه تعالیم و دستورات دریافت کرده ام. برخی را در میان مردم متشر کردم، ولی از نشر برخی دیگر خودداری کردم. چه، اگر انجام می دادم کشته می شدم^(۲). کارنامه زندگی خلفای اموی و عباسی سرشار از ظلم و ستم است. در آن روزگار، نه تنها شیعیان به علت اظهار عقیده مطرود و منزوی شدند، بلکه محدثان اهل سنت نیز در دوران مأمون در مسئله « خلق قرآن » غالباً راه تقيه را در پیش گرفته و جز یک نفر همگی پس از صدور بخشنامه مأمون درباره خلق قرآن، بر خلاف عقیده قلبی خویش موافقت نشان دادند، که داستان آن در

۱ - تفسیر رازی : ۸ / ۱۳ .

۲ - محاسن التأویل : ۴ / ۸۲ .

تاریخ آمده است^(۱).

اصل یکصد و بیست و پنجم (تقيه)

بر اساس منطق شیعه، تقيه در شرایطی واجب، ولی در برخی شرایط نیز حرام است، و انسان در آن شرایط باید به بهانه اینکه جان و مال وی به خطر می افتد تقيه کند. گروهی تصور می کنند که شیعه مطلقاً تقيه را واجب می داند، در حالیکه این تصور غلط بوده و روش پیشوایان شیعه هرگز چنین نبوده است. زیرا آنان با در نظر گرفتن شرایط و رعایت مصالح و مفاسد، در هر زمان راهی خاص و مناسب را انتخاب می کردند و لذا می بینیم که گاه تقيه نکرده و جان و مال خود را در راه اظهار عقیده فدا می کردند.

اصولاً پیشوایان معصوم شیعه غالباً به وسیله شمشیر یا زهر جفای دشمنان به

شهادت رسیده اند ، در حالیکه یقیناً اگر آنان به حاکمان عصر خویش چهره خوش و زبان شیرین نشان می دادند ، قدرتمندان حاکم چه بسا بزرگترین و عالی ترین مقامات را نیز در اختیار آنان می نهادند ; ولی آنها خوب می دانستند که تقیه (فی المثل در برابر یزید) مایه نابودی دین و محو و مذهب است .

در شرایط کنونی نیز برای رهبران دینی مسلمین دو نوع تکلیف وجود دارد : در شرایطی راه تقیه را در پیش گیرند ; و در شرایط دیگر ، که اساس دین در خطر است ، جان به کف گرفته به استقبال مرگ روند .

در پایان یادآور می شویم که تقیه یک امر شخصی و مربوط به وضع فرد یا افراد ضعیف و ناتوان در برابر دشمن قهار است ، که اگر تقیه نکند هم جانشان در

۱ - تاریخ طبری : ۲۰۶-۱۹۵ .

خطر است و هم بر قتل آنها اثری مترتب نیست . ولی در تعلیم و تبیین معارف و احکام دینی ، تقیه موردی نخواهد داشت ، مثلاً دانشمندی کتابی را بر اساس تقیه بنویسید و عقاید انحرافی و خلاف را ، به عنوان عقاید شیعه ، هیچ گاه کتابی در زمینه عقاید و احکام بر اساس تقیه نوشته نشده است ، بلکه علمای شیعه در سخت ترین شرایط نیز عقیده حفظ خویش را اظهار داشته اند .

البته ممکن است در میان آنان پیرامون اصل یا مسئله ای خاص اختلاف نظر وجود داشته باشد ، ولی هرگز در طول تاریخ یک بار هم اتفاق نیفتاده که دانشمندان شیعه رساله یا کتابی را - به بهانه تقیه - بر خلاف آرا و در خفا چیزی دیگر ، و اگر کسی چنین روش داشته باشد از جرگه شیعه امامیه خارج است . در اینجا ، به کسانی که فهم و هضم تقیه برای آنان سنگین بوده و تحت تأثیر تبلیغات سوء دشمنان تشیع قرار دارند ، اکیداً توصیه می کنیم که یک دوره تاریخ شیعه را در عهد امویان و عباسیان ، و حتی عثمانیها در ترکیه و شامات ، مطالعه کنند تا بدانند که این گروه برای دفاع از عقیده و پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) چه بهای گزاری را پرداخته اند ، چه قربانیهایی داده ، و چه مصائب تلخی را تحمل کرده اند ، تا آنجا که حتی از خانه و کاشانه خود به کوهها پناه برده اند .

شیعیان ، با وجود رعایت تقیه ، چنین وضعی داشتند ، حال اگر این اصل را رعایت نمی کردند چه وضعی پیش می آمد ؟ ! و براستی آیا در آن صورت اثری از تشیع در جهان باقی می ماند ؟ !

اصولاً باید توجه داشت که ، اگر نکوهشی در تقیه هست در اصل متوجه مسیبان آن است . کسانی مستوجب نکوهشیدن که به جای اجرای عدل و رأفت اسلامی ، سخت ترین و کشنده ترین اختناقهای سیاسی و مذهبی را بر پیروان عترت نبوی (علیهم السلام) تحمیل می کردند ، نه کسانی که از روی ناچاری برای حفظ جان و مال و ناموس خویش به تقیه پناه می برند ! و شگفت اینجاست که برخی کسان ، به جای نکوهش مسیبان تقیه یعنی ظالمان ، تقیه کنندگان ، یعنی مظلومان را نکوهش کرده و متهم به نفاق می کنند ! حال آنکه فاصله « نفاق » با « تقیه » از زمین تا آسمان است : منافق ، کفر را در دل خویش پنهان کرده و در ظاهر ابراز ایمان می کند ، در حالیکه مسلمان در حال تقیه قلبی لبریز از ایمان دارد و صرفاً به علت ترس از آزار طاقت فرسای ظالم ، اظهار خلاف می نماید .

اصل یکصد و بیست و ششم (توسل)

زندگی بشر بر اساس بهره گیری از وسائل و اسباب طبیعی استوار است که هر یک آثار ویژه خود را دارند . همه ما هنگام تشنگی آب می نوشیم ، و هنگام گرسنگی غذا می خوریم . چه ، رفع نیاز توسط وسائل طبیعی ، به شرط آنکه برای آنها « استقلال در تأثیر » قائل شویم ، عین توحید است . قرآن یادآور می شود که : دوالقرنین در ساختن سد از مردم درخواست کمک کرد :

فَأَعْيُّنُونِي بِفُوَّةٍ أَجْعَلْنِي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَذْمًا (۱).

باقدرت خویش مرا یاری کنید تا میان شما و آنان (یاجوج و ماجوج) سدی بر پا سازم .

کسانی که شرك را به معنی « تعلق و توسل به غیر خدا » تفسیر می کنند ، حرفشان تنها در صورتی صحیح است که ما برای ابزار و وسائل موجود ، « اصالت و استقلال » قائل شویم ، و گرنه چنانچه آنها را وسایلی بدانیم که ، به مشیّت و اذن الهی ، ما را به نتیجه می رسانند از مسیر توحید خارج نشده ایم ،

۱ - (کهف / ۹۵) .

و اصولاً زندگی بشر از روز نخست بر این اساس ، یعنی استفاده از وسائل و وسائط موجود ، استوار بوده و پیشرفت علم و صنعت نیز در همین راستا صورت گرفته و می گیرد .

ظاهراً توسل به اسباب طبیعی مورد بحث نیست ، سخن درباره اسباب غیر طبیعی است که بشر جز از طریق وحی راهی به شناخت آنها ندارد . هر گاه در کتاب و سنت چیزی به عنوان وسیله معرفی شده باشد ، تمسک به آن همان حکمی را دارد که در توسل به امور طبیعی جاری است . بنابراین ، ما زمانی می توانیم با انگیزه دینی به اسباب غیر طبیعی تمسک جوییم ، که دو مطلب ملحوظ نظر قرار گیرد :

- ۱ . از طریق کتاب و سنت ، وسیله بودن آن چیز برای نیل به مقاصد دنیوی یا آخری ثابت شود ;
- ۲ . برای اسباب و وسائل ، هیچ گونه اصالحت و استقلالی قائل نشده و تأثیر آنها را منوط به اذن و مشیّت الهی بدانیم .

قرآن کریم ، ما را به بهره گرفتن از وسائل معنوی دعوت کرده می فرماید : یا أُئُلَئِكَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْأَنْجَى إِلَيْهِ الْوَسِيلَةُ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱) ای افراد با ایمان خود را از خشم و سخط الهی واپایید ، و برای تقرّب به او وسیله ای جستجو کنید ، و در راه وی جهاد کنید ، باشد که رستگار شوید . باید توجه نمود که وسیله به معنای تقرب نیست ، بلکه چیزی است که مایه تقرب به خدا می گردد و یکی از طرق آن ، جهاد در راه خدا است که در آیه ذکر

۱ - (مائده / ۳۵) .

شده است و در عین حال می تواند ، چیزهای دیگر نیز وسیله تقرب باشد(۱) . اصل یکصد و بیست و هفتم (توسل) در اصل گذشته ثابت است که توسل به اسباب طبیعی و غیر طبیعی (به شرط

اینکه ، رنگ استقلال در تأثیر به خود نگیرند) عین توحید است . شکی نیست که انجام واجبات و مستحبات ، همچون نماز و روزه و زکات و جهاد و غیره در راه خدا ، همگی وسایل معنوی یی هستند که انسان را به سر منزل مقصود ، که همان تقرب به خداوند است می رسانند . انسان در پرتو این اعمال ، حقیقت بندگی را می یابد و در نتیجه به خدا نزدیک می شود . ولی باید توجه نمود که وسایل غیر طبیعی ، منحصر به انجام امور عبادی نیست ، بلکه در کتاب و سنت یک رشته وسایل معرفی شده که توسل به آنها استجابت دعا را به دنبال دارد که ذیلاً برخی از آنها را یادآور می شویم :

۱ . توسل به اسماء و صفات حسنای الهی که در کتاب و سنت وارد شده است ، چنانکه می فرماید :

وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا (۲)

اسماء حسنی مخصوص خداوند است ، پس خداوند را به وسیله آنها بخوانید . در ادعیه اسلامی ، توسل به اسماء و صفات الهی فراوان وارد شده است .

۲ . توسل به دعای صالحان که برترین نوع آن توسل به ساحت پیامبران و اولیائی خاص خداوند است تا برای انسان از درگاه الهی دعا کنند .

۱ - راغب در مفردات (ذیل ماده وسل) می گوید : الوسیلة التوسل إلى الشيء
برغبة وحقيقة الوسيلة إلى الله مراعاة سيله بالعلم والعبادة وتحرّي مكارم الشريعة

۲ - اعراف / ۱۸۰ .

قرآن مجید به کسانی که بر خویشتن ستم کرده اند (گنهکاران) فرمان می دهد سراغ پیامبر روند و در آنجا هم خود طلب مغفرت کنند ، و هم پیامبر برای آنان طلب آمرزش کند . و نوید می بخشد که : در این موقع خدا را توبه پذیر و رحیم خواهد یافت ، چنانکه می فرماید :

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أُنفَسُهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرَوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ
ثُوَّابًا رَّحِيمًا (۱)

در آیه دیگر ، منافقان را نکوهش می کند که چرا هرگاه به آنان گفته شود سراغ پیامبر بروند تا درباره آنان از خداوند طلب آمرزش کنند ، سرپیچی می کنند ؟ !
چنانکه می فرماید :

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ۝ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رُسُولُ اللَّهِ لَوْلَا رُؤُوسُهُمْ وَرَأْيُتُهُمْ يَصْنُدُونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲)

از برخی از آیات بر می آید که در امتهای پیشین نیز چنین سیره ای جریان داشته است . فی المثل ، به صریح قرآن ، فرزندان یعقوب (علیه السلام) از پدر خواستند بابت گناهانشان از خدا برای آنان طلب آمرزش کند و یعقوب نیز درخواست آنان را پذیرفت و وعده استغفار داد : یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُلْوَبَنَا إِنَّا كُلُّا حَاطِئِينَ أَلَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۳)

ممکن است گفته شود : توسل به دعای صالحان ، در صورتی عین توحید (و یا لاقل مؤثر) است که کسی به او توسل می جوییم در قید حیات باشد ، ولی اکنون که انبیا و اولیا از جهان رخت بر بسته اند ، چگونه توسل به آنان می تواند

۱ - نساء / ۶۴ .

۲ - منافقون / ۵ .

۳ - یوسف / ۹۷ - ۹۸ .

مفید و عین توحید باشد ؟

در پاسخ به این سؤال یا ایراد ، دو نکته را بایستی یادآور شویم :

الف - حتی اگر فرض کنیم شرط توسل به نبی یا ولی حیات داشتن آنهاست ، در این صورت توسل به انبیا و اولیای الهی پس از مرگ آنان ، تنها کاری غیر مفید خواهد بود ، نه مایه شرک ; و این نکته ای است که غالباً از آن غفلت شده ، و تصور می گردد که حیات و موت ، مرز توحید و شرک است ! در حالیکه بر فرض قبول چنین شرطی (حیات انبیا و اولیا در هنگام توسل دیگران به آنان) ، زنده بودن شخص نبی و ولی ، ملاک مفید و غیر مفید بودن توسل خواهد بود ، نه مرز توحیدی بودن و شرک آمیز بودن عمل !

ب - مؤثر و مفید بودن توسل دو شرط بیشتر ندارد :

- ۱ . فردی که به وی توسل می جویند ، دارای علم و شعور و قدرت باشد ؛
- ۲ . میان توسل جویندگان و او ارتباط برقرار باشد ؛ و در توسل به انبیا و اولیایی که ما از جهان در گذشته اند ، هر دو شرط فوق (درک و شعور ، و وجود ارتباط میان ما و آنان) به دلایل روشن عقلی و نقلی ، تحقق دارد .

وجود حیات برزخی یکی از مسایل مسلم قرآنی و حدیثی است که دلایل آن را در اصل ۱۰۵ و ۱۰۶ یادآور شدیم . در جایی که ، به تصریح قرآن ، شهدای راه حق حیاب و زندگی دارند ، مسلمًا پیامبران و اولیای خاص الهی - که بسیاری از ایشان خود نیز شهید شده اند : از حیات برتر و بالاتری برخوردارند .

بر وجود ارتباط میان ما و اولیای الهی دلایل بسیاری در دست است که برخی را ذیلاً یادآور می شویم :

- ۱ . همه مسلمانان در پایان نماز شخص پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآلہ وسلم) را خطاب قرار داده و می گویند : السلام عليك أیها النبی ورحمة الله وبرکاته ؛

آیا آنان براستی کار « لغوی » انجام می دهند و پیامبر این همه سلام را نمی شنود و پاسخی نمی دهد ؟ !

- ۲ . پیامبر گرامی در جنگ بدر دستور داد اجساد مشرکانرا در چاهی ریختند . سپس خود با همه آنان سخن گفت . یکی از یاران رسول خدا عرض کرد : آیا با مردگان سخن می گویید ؟ پیامبر (صلی الله علیه وآلہ وسلم) فرمود : شماها از آیان شنوواتر نیستید(۱) .

- ۳ . رسول گرامی (صلی الله علیه وآلہ وسلم) کراراً به قبرستان بقیع می رفت و به ارواح خفتگان در قبرستان چنین خطاب می کرد : السلام على أهل الذیار من المؤمنین والمؤمنات . و بر اساس روایتی دیگر می فرمود : السلام عليکم دار قوم مؤمنین «(۲)» .

- ۴ . بخاری در صحیح خود آورده است : روزی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) درگذشت ، ابویکر وارد خانه عایشه شد . سپس به سوی جنازه پیامبر رفته

، جامه از صورت پیامبر برگرفت و او را بوسید و گریست و گفت :
بأبِي أنت يا نبِيَّ اللَّهِ لَا يجْمِعُ اللَّهُ عَلَيْكَ مُؤْتَنِينَ ، أَمَّا الْمَوْتَةُ الَّتِي كَتَبَتْ عَلَيْكَ فَقَدْمَتْهَا
.«(۳)».

پدرم فدای تو باد ای پیامبر خدا ، خدا دو مرگ بر تو ننوشته است . مرگی که بر
تو ننوشته شده بود ، تحقق یافت .

چنانچه رسول گرامی حیات برزخی نداشته و هیچگونه ارتباطی میان ما و او
وجود ندارد ، چگونه ابویکر به او خطاب کرده و گفت : يا نبی الله .

۵. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آنگاه که پیامبر را غسل می داد به او چنین
گفت :

۱- صحيح بخاری ، ج ۵ ، باب قتل ابی جهل ، سیره ابن هشام : ۲/۲۹۲ وغیره .

۲- صحيح مسلم ، ج ۲ ، باب ما يقال عند دخول القبر .

۳- صحيح بخاری ، ج ۲ ، كتاب الجنائز ، ص ۱۷ .

بأبِي أنت وأمِّي يا رسول الله لقد إنقطع بموتك ما لم ينقطع بموتي غيرك من الثبوة
والأنباء وأخبار السماء . . بأبِي أنت وأمِّي اذكرنا عند ربِّك واجعلنا من بالك «(۱)» .

پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا ، با مرگ تو چیزی منقطع نگردیده بود ; با
مرگ تو رشته نبوت و وحی گستته شد . . پدرم و فدای تو باد ، ما را نزد
خدایت به یاد آور ، ما را به خاطر داشته باش .

در پایان یادآور می شویم که توسیل به انبیا و اولیا صورتهای مختلفی دارد که
مشروح آن در کتب عقاید بیان شده است .

اصل یکصد و بیست و هشتم (مبدأ)

تقدير الهی درباره انسان بر دو نوع است :

۱. تقدير محظوظ و قطعی ، که به هیچ وجه قابل تغییر نیست ؛

۲. تقدير معلق و مشروط ، که با فقدان برخی شرایط ، دگرگون می شود و تقدير
دیگر جایگزین آن می گردد .

با توجه به اصل مسلم فوق ، یادآور می شویم که اعتقاد به «بداء» یکی از عقاید

اصیل اسلامی است که همه فرق اسلامی اجمالاً به آن اعتقاد دارند، هر چند برخی از آنان از به کار بردن لفظ «بداء» خودداری می کنند . و این استیحاش از استعمال لفظ بداء نیز ضرری به قضیه نمی زند ، چه مقصود ، تبیین محتوی است نه اسم .

حقیقت بداء بر دو اصل استوار است :

الف - خداوند دارای قدرت و سلطه مطلقه بر هستی است و هر زمان

۱ - نهج البلاغه ، بخش خطبه ها ، شماره ۲۳۵ .

خواست می تواند تقدیری را جایگزین تقدیر دیگر سازد ; در حالیکه به هر دو نوع تقدیر ، علم قبلی داشته ، و هیچگونه تغییری نیز در علم وی راه نخواهد یافت . زیرا تقدیر نخست چنان نیست که قدرت خدا را محدود ساخته و توانایی دگرگون کردن آن را از او سلب کند . خداوند متعال بر خلاف عقیده یهود ، که می گفتند :

يَذِّلُ اللَّهُ مَغْلُولَةً ،

قدرت گسترده دارد و به تعبیر قرآن دست او باز است :

بَلْ يَذَاهُ مَبْسُوطَاتَنِ (۱)

به دیگر سخن ، خلاقیت و آفرینش گری و اعمال قدرت از جانب خداوند ، استمرار داشته و به حکم

كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأنٍ (۲)

وی از امر آفرینش فارغ نگشته و کار آفرینشگری همچنین ادامه دارد .

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه

قَالَتِ الْيَهُودُ يَذِّلُ اللَّهُ مَغْلُولَةً . . .)

می فرماید : یهود می گویند خدا از امر آفرینش فارغ شده ، کم و زیاد (در رزق و عمر و غیره) راه ندارد .

خداوند در تکذیب آنان چنین فرمود :

غُلْتُ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَذَاهُ مَبْسُوطَاتَنِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ (. دستشان بسته

باد و به گفتار ناهنجار خود از رحمت خدا دور باشند ! بلکه قدرت او گستردہ است ، هرگونه بخواهد انفاق می کند . سپس می افزاید :

۱ - مائدہ / ۶۴ .

۲ - الرحمن / ۲۹ .

أَلْمَ تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۱)
آیا سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید : خدا آنچه را بخواهد محو کرده و یا ثابت می دارد ، و نزد خدادست ام الکتاب (لوح محفوظ) .

نتیجه اینکه : عقیده اسلامی بر اساس قدرت گستردہ ، سلطه مطلقه ، و دوام و استمرار خلاقیت خداوند استوار است ، و خداوند می تواند هر زمان بخواهد در مقدرات انسان ، از عمر و روزی و غیره ، تحول ایجاد کرده و مقدّری را جایگزین مقدّر قبلی نماید ، و هر دو تقدیر قبلًا در ام الکتاب به ثبت رسیده است .

ب - اعمال قدرت و سلطه از سوی خداوند ، و اقدام وی به جایگزین کردن تقدیری جای تقدیر دیگر ، بدون حکمت و مصلحت انجام نمی گیرد ، و بخشی از قضیه ، در گرو اعمال خود انسان است که از طریق اختیار و برگزیدن و زندگی شایسته یا ناشایسته ، زمینه دگرگونی سرنوشت خویش را فراهم سازد .

فرض کنیم انسانی ، خدای ناکرده ، حقوق والدین و بستگان خود را مراعات نمی کند . طبعاً این عمل ناشایست و در سرنوشت او تأثیر ناخوشایندی خواهد داشت . حال اگر در نیمه زندگی از کرده خود نادم گشته و از آن پس به وظایف خود در این باره اهتمام ورزد ، در این صورت زمینه دگرگونی سرنوشت خود را فراهم کرده و مشمول آیه

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ (خواهد گشت .

این مطلب در عکس قضیه نیز حاکم است .

آیات و روایات در این مورد بسیار است که برخی را یادآور می شویم :

۱ - رعد / ۳۹ .

۱ . إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ (۱)

خدا وضع هیچ قومی را (از آسایش به سختی) دگرگون نمی سازد مگر اینکه آنان خود وضع خویش را دگرگون سازند.

۲ . وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْفَرَىٰ آمَّلُوا وَأَثْقَلُوا لَقَتْحَنًا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٌ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخْذَنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۲)

اگر ساکنان آبادیها ایمان آورده و پرهیزگار می شدند ما برکات آسمانها و زمین را به روی آنان می گشودیم ، ولی (چه سود ؟ که) آنان دین خدا را تکذیب کردند و ما هم آنان را به کیفر اعمالشان عذاب کردیم .

۳ . سیوطی در تفسیر خود آورده است که : امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه وآلہ وسلم) درباره تفسیر آیه
يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ (

سؤال کرد ، پیامبر (صلی الله علیه وآلہ وسلم) در پاسخ چنین فرمود : من دیدگان تو و امتم را با تفسیر این آیه روشن می کنم . صدقه در راه خدا ، نیکی به پدر و مادر ، و انجام کارهای نیک ، بدختی را به خوشبختی دگرگون ساخته ، مایه افزایش عمر می گردد و از مرگهای بد جلوگیری می کند(۳) .

۴ . امام باقر (علیه السلام) می فرماید : صله رَحِم ، اعمال را پاکیزه و اموال را با برکت می سازد . همچنین بلا را دفع ، و حساب را آسان می گرداند و اجل (معلق) را عقب می اندازد(۴) .

۱ - رعد / ۱۱ .

۲ - اعراف / ۹۶ .

۳ - الدر المنشور : ۳ / ۶۶ .

۴ - کافی ، ۲ / ۴۷۰ .

با توجه به این دو اصل روشن می شود که اعتقاد به بداء یک عقیده مسلم اسلامی است که ، صرفنظر از تعبیر و اصطلاح خاص بداء تمامی مذاهب و فرق اسلامی به مفهوم آن اعتقاد دارند .

در خاتمه ، برای آگاهی از اینکه چرا از این عقیده اسلامی با جمله « بَدَا لَهُ تعبير شده است ، دو نکته را متذکر می شویم :

الف - در به کار گیری این کلمه ، از پیامبر گرامی پیروی شده است . بُخاری در صحیح خود نقل می کند که آن حضرت درباره سه نفر که مبتلا به بیماری پیسی ، گری و نابینایی شده بودند ، فرمود :

« بَدَّالِهِ عَزْوَجْلَ أَنْ يَبْتَلِيهِمْ ».

آنگاه سرگذشت آنان را از آنجا تا پایان مشروحًا بیان داشت و نشان داد که چگونه خداوند بر اثر کفران نعمت دو نفر از آنان سلامتی اولیه را از ایشان گرفته و گرفتار امراض پیشینیانشان ساخت(۱) .

ب - این نوع استعمالات از باب مشاکله و سخن گفتن به لسان قوم است . در عرف معمول است که وقتی فردی تصمیمش تغییر می کند می گوید : « بَدَالِي » برای من بدا رخ داد . پیشوا�ان دین نیز ، از باب تکلم به لسان قوم ، و تفهیم به مخاطبین ، این تعبیر را درباره خدای متعال به کار برده اند . در همین زمینه در خور ذکر است که در قرآن ، کراراً به ذات اقدس الهی صفاتی چون مكر و کید و خدعا و نسيان نسبت داده شده است . در حالیکه مسلماً ساحت الهی از ارتکاب این گونه امور (به مفهوم و شکل رایج آنها در میان انسانها) منزه است . با این وصف در قرآن به ذات اقدس الهی صفت مكر و کید و خدعا و نسيان

۱ - صحیح بخاری : ۴ / ۱۷۲ .

نسبت داده شده است .

۱ . يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكَيْدُ كَيْدًا (۱)

۲ . وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْتًا مَكْرًا (۲)

۳ . إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ (۳) .

۴ . تَسْوَى اللَّهُ فَتَسْيِئُهُمْ (۴)

به هر روی ، محققین شیعه درباره استعمال لفظ بداء ، با توجه به امتناع دگرگونی در علم خدا تحقیقاتی بلندی دارند که مجال ذکر آنها در این مختصر نیست و ما

طالبان تفصیل را به کتب یاد شده در زیر ارجاع می دهیم^(۵) .

(۲/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

اصل یکصد و بیست و نهم

« رجعت » در لغت به معنی بازگشت است ، و مقصود از آن در فرهنگ شیعه ، بازگشت گروهی از امت اسلامی پس از ظهور حضرت مهدی - عجل الله فرجه الشريف - و قبل از هر چیز برپایی قیامت به دنیاست . گواه روشن بر وجود رجعت ، پیش از هر چیز قرآن کریم است که در آیه ۸۴ سوره نمل می فرماید :

وَيَوْمَ تَحْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مَمْنُونَ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يَوْمَ غُوْنَ (۶)

و در آیه ۸۷ می فرماید :

۱ - طارق / ۱۵ - ۱۶ .

۲ - نمل / ۵۰ .

۳ - نساء / ۱۴۲ .

۴ - توبه / ۶۷ .

۵ - کتاب توحید شیخ صدوq ، ص ۲۳۲ - ۲۳۶ - ۲۴۲ تصحیح الاعتقاد شیخ مفید ۲۴ ، عده الاصول : ۲۹/۲ ، کتاب الغيبة ، ص ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۶ ، طبع نجف .

۶ - روزی که از هر ملتی گروهی از آنان را که آیات ما را تکذیب می کردند زنده می کنیم و آنان بازداشت می شوند .

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَقَرْعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَئُوْهُ ذَاخِرِينَ (۱)

چنانکه می بینیم ، آیات فوق از دو روز سخن گفته و « یوم » دوم را بر « یوم » نخست عطف نموده است .

افزون بر این ، در روز نخست ، تنها از زنده شدن گروهی خاص سخن به میان آورده و در روز دوم از مرگ همه انسانها یاد کرده است . از ملاحظه مجموع این

نکات در می‌یابیم که روز نخست غیر از روز قیامت بوده و آن دو با هم فرق دارند.

مجدداً یادآور می‌شویم آیه نخست از زنده شدن گروهی خاص سخن می‌گوید، و چنین روزی طبعاً نمی‌تواند روز رستاخیز باشد. زیرا در آن روز همه انسانها پس از نفح صور زنده می‌شوند، چنانکه می‌فرماید:

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِيَ الرَّحْمَنَ عَبْدًا . . . وَكَلَّهُمْ آتَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرِذًا (۲)

همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند با حال تسلیم به محضر خدای مهربان در می‌آیند... و همه آنان در روز قیامت تنها نزد او حاضر می‌گردند.

نیز در آیه دیگر در وصف قیامت می‌فرماید:

وَحَسْرَتَاهُمْ فَلَمْ تُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۳)

آنان را برای حساب گرد می‌آوریم، و یک تن را هم رها نمی‌کنیم.

۱ - روزی که در صور دمیده شود، همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند - مگر آن کس را که خدا بخواهد - به شدت می‌ترسند (از شدت ترس جان دهنده آنگاه زنده شده) و همگان با ذلت نزد او حاضر می‌شوند.

۲ - مریم ۹۳/۹۵.

۳ - کهف ۴۷.

نتیجه اینکه، از مقایسه دو آیه سوره نمل و اختلاف آنها در مضمون، باید گفت که جهان در انتظار دو روز است که در یکی تنها برخی از انسانها محشور می‌شوند و در دیگری همه انسانها. روایات شیعه، روز نخست را مربوط به پس از ظهور حضرت مهدی و قبل از رستاخیز می‌داند.

بازگشت گروهی از صالحان و یا تبهکاران قبل از رستاخیز امر شگفت آوری نیست، زیرا در امتهای پیشین نیز گروهی پس از مرگ بار دیگر زنده شده و پس از مدتی برای بار دوم درگذشته اند(۱).

بازگشت گروهی به این جهان نه مخالف حکم عقل است، و نه معارض با نقل؛

زیرا همان گونه که یادآور شدیم به صریح قرآن در امتهای پیشین چنین واقعه ای رخ داده ، و این خود بهترین گواه بر امکان آن است . و این نیز که برخی پنداشته اند رجعت با تناسخ یکسان ، تصوری کاملاً بی پایه است ، زیرا تناسخ آن است که نفس پس از مرگ بار دیگر حیات خویش را از نطفه آغاز کند و یا به بدن دیگری تعلق بگیرد . حال آنکه در رجعت هیچیک از این دو امر باطل وجود ندارد . حکم رجعت از این جهت بسان زنده شدن مردگان در امتهای پیشین ، و معاد جسمانی در قیامت بوده و در حقیقت جلوه ای کوچک از رستاخیز نهای است که در آن همه انسانها بدون استثناء زنده می شوند .

بحث گسترده در باره رجعت و تفصیل جزئیات آن در کتب تفسیر ، حدیث و کلام شیعه آمده است . روایات شیعه در این باره در حد تواتر بوده

۱ - احیاء گروهی از بنی اسرائیل ، سوره بقره آیه های ۵۵ - ۵۶ ، احیاء مقتول بنی اسرائیل به وسیله بقره موسی سوره بقره آیه های ۷۲ و ۷۳ ، مرگ گروهی از مردم و زنده شدن آنها . بقره آیه ۲۴۳ . احیاء عزیز پس از صد سال ، بقره آیه ۲۵۹ ، احیاء مردگان با اعجاز حضرت مسیح ، سوره آل عمران آیه ۴۹ . و بیش از سی محدث در فزون تر از پنجاه کتاب آن را نقل کرده اند(۱) .

اصل یکصد و سی ام (عدالت صحابه)

صحابه و یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) که در زمان حیات آن حضرت به او ایمان آورده و از محضر وی کسب معرفت کرده اند ، نزد ما شیعیان از احترام خاصی برخوردارند ، چه آنان که در جنگهای بدر و احد و احزاب و حُلّین شربت شهادت نوشیدند ، و چه آنان که پس از درگذشت پیامبر در قید حیات باقی ماندند . همه اینان ، از حیث آنکه به پیامبر ایمان آورده و در کنار او بوده اند ، از احترام برخوردارند ، و در جهان هیچ مسلمانی نیست که به صحابه پیامبر اکرم (از آن نظر که صحابه پیامبر بوده است) بدگویی کرده یا اظهار بی مهری نماید ، و اگر چنین نسبتی به گروهی از مسلمانان بدهند نسبتی کاملاً بی اساس است .

ولی در کنار این مسئله ، مطلب دیگری وجود دارد که بایستی بدون هیچ تعصّب یا حبّ و بغضی بدان رسیدگی کرد : آیا همه اصحاب ، عادل و پرهیزکار و پیراسته از گناه بوده اند ؟ یا آنکه حکم صحابه ، از این نظر ، حکم «تابعین» است که نمی توان همگی آنان را عادل و پارسا دانست ؟ بدیهی است رؤیت پیامبر و مصاحبته با او ، هر چند امری افتخارآمیز است ، ولی برای هیچ انسانی مصونیت از گناه نمی آورد ، و نمی توان به همه صحابه با یک نظر نگریست و همگی را عادل و پرهیزکار و پیراسته از گناه دانست ، زیرا به شهادت قرآن ، آنان در عین داشتن افتخار «صحابی بودن» - از حیث ایمان و نفاق ، و اطاعت و عصیان در برابر خدا و رسول - به اصناف

۱ - بحار الانوار : ۱۳۶/۵۳ .

گوناگونی تقسیم شده اند که با توجه به این تقسیم بندی نمی توان همگان را یکسان اندیشید ، و کلاً عادل و پرهیزکار دانست . شکی نیست که قرآن یاران پیامبر را در موقع مختلف ستوده است(۱) . فی المثل از بیعت کنندگان با پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در جریان صلح حدیبیه اظهار رضایت کرده و می فرماید :

لَقْدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْنَتُ الشَّجَرَةُ (۲)

اماً این ستایش ، بیانگر رضایت خداوند از آنان در حال بیعت إذ یُبَايِعُونَكَ (است ، و دلالت بر تضمین صلاح و رستگاری همه آنان تا پایان عمر ندارد . لذا اگر فرد یا افرادی از آنان بعداً راه خلاف در پیش گرفته باشند ، مسلماً رضایت پیشین الهی ، گواه بر پارسایی پیوسته و رستگاری ابدی آنان نخواهد بود ، زیرا شأن و مقام این گروه که مورد رضایت خدا قرار گرفته اند بالاتر از پیامبر نیست که درباره او می فرماید :

لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَ عَمَلُكَ وَلَئِنْ كُوَنَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳)

اگر به خدا شرک ورزی قطعاً عمل تو باطل شده و از زیانکاران خواهی بود . این نوع آیات ، بیانگر کمالی است که این افراد در آن حالت به دست آورده اند ، و

البته اگر تا پایان زندگی نیز آن کمال را پاس دارند ، رستگار خواهند بود .
بنابر آنچه گفته شد ، هرگاه دلایل قاطعی از قرآن و سنت و تاریخ بر انحراف فرد
یا افرادی گواهی داد ، نمی توان به استناد به این گونه ستایشها دلایل

۱ - توبه/۱۰۰ ، فتح/۱۸ - ۲۹ ، حشر/۸ - ۹ .

۲ - فتح/۱۸ .

۳ - زمر/۶۵ .

مزبور را رد کرد .

از باب نمونه ، قرآن کریم از برخی از صحابه به عنوان « فاسق » یاد می کند و
می فرماید :

إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ يُتَبِّئْ فَتَبَيَّنُوا (۱)

در آیه دیگر نیز درباره وی می فرماید :

أَقْمَنَ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنَ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتُوْنَ (۲)

این فرد ، به گواهی قطعی تاریخ ، « ولید بن عقبه » از صحابه پیامبر بوده است ،
که در عین کسب دو فضیلت صحابی بودن و هجرت کردن ، نتوانست اعتبار
خود را حفظ کند و با جعل دروغ درباره طایفه بنی مصطلق ، خداوند از وی به
عنوان فاسق یاد کرد(۳) .

با توجه به این آیه و نظایر آن(۴) و نیز ملاحظه احادیثی که در نکوهش برخی از
صحابه در کتب حدیث(۵) وارد شده و همچنین مطالعه تاریخ زندگی برخی از آنان
(۶) ، نمی توان قاطعانه همه اصحاب پیامبر را که شماره آنان از یک صد هزار تن
هم متجاوز است ، عادل و پارسا دانست .

آنچه که در اینجا مورد بحث و بررسی است همانا مسئله « عدالت همه صحابه »
است ، نه سب صحابه . متأسفانه برخی میان این دو مسئله فرقی نگذاشته و
مخالفان در مسئله نخست را به مطلب دوم متهم می سازند .

۱ - حجرات/۶ .

۲ - سجده/۱۸ .

۳ - به تفاسیر دو آیه فوق مراجعه شود .

۴ - آل عمران/۱۵۳-۱۵۴ . احزاب/۱۲ ، توبه/۴۵-۴۷ .

۵ - جامع الأصول ، ج ۱۱ ، کتاب حوض ، حدیث شماره ۷۹۷۲ .

۶ - صحیح بخاری ، ج ۵ ، تفسیر سوره نور ، ص ۱۱۸-۱۱۹ .

در خاتمه تأکید می کنیم که شیعه امامیه ، احترام به مصاحبین با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ وسلم) را مانع از داوری در افعال پاره ای از صحابه آن حضرت نمی داند و معتقد است که معاشرت با پیامبر به تنها ی نمی تواند سبب مصونیت از گناه تا پایان عمر باشد . اساس داوری شیعه را نیز در این باره ، آیات قرآنی ، احادیث صحیح ، تاریخ قطعی و خرد تشکیل می دهد .

اصل یکصد و سی و یکم

مهر ورزیدن و دوست داشتن پیامبر و خاندانش یکی از اصول اسلام است که قرآن و سنت بر آن تأکید دارند . قرآن کریم در این باره می فرماید :

فُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَاتُكُمْ وَأَمْوَالُ افْتَرَقْتُمُوهَا
وَتِجَارَةً تَحْشُونَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْتُهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٌ فِي
سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۱)

بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و بستگان شما و اموالی که بدست آورده اید و تجاری که از کساد آن بیم دارید و مسکن های مورد علاقه شما ، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب تر است ، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند ، و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند .

و در آیه دیگر می فرماید :

الَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَأَتَبْغُوا اللُّورَ الَّذِي أُنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲)

کسانی که به او ایمان آورده اند و او را تکریم کرده و کمک نموده اند و از نوری که

۱ - توبه/۲۴

۲ - اعراف/۱۵۷

بر وی فرود آمده پیروی کرده اند ، رستگارانند .

خدا در این آیه برای رستگاران چهار ویژگی می شمارد :

۱ . ایمان به پیامبر : آمُنَوْا بِهِ (

۲ . تعزز و تکریم او : عَزَّرُوهُ (

۳ . یاری کردن او : نَصَرُوهُ (

۴ . پیروی از نوری (قرآن) که نازل شده است وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزَلَ مَعَهُ (

با توجه به اینکه یاری کردن پیامبر در ویژگی سوم آمده است ، قطعاً مراد از عزّرُوهُ (در ویژگی دوم همان تکریم و تعظیم پیامبر است ، و مسلماً ، تکریم پیامبر مخصوص دوران حیات او نیست ، همچنانکه ایمان به وی که در آیه وارد شده ، چنین محدودیتی ندارد .

درباره محبت به خاندان رسالت کافی است که قرآن آن را به صورت پاداش رسالت (البته به صورت پاداش نه به پاداش واقعی) ذکر کرده و می فرماید :

فُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ (۱)

بگو من برای ادائی رسالت خدا از شما پاداشی نمی طلبم ، جز محبت ورزیدن به بستگان و نزدیکانم .

محبت و تکریم نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) نه تنها در قرآن آمده ، بلکه در احادیث اسلامی نیز بر آن تأکید شده است ، که دو نمونه آن را یادآور می شویم :

۱ . رسول اکرم (صلی الله علیه وآلہ) فرمود :

۱ - سوری/۲۳

« لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وُلْدِهِ وَالنَّاسُ أَجْمَعُينَ »(۱) .

هرگز یک نفر از شما مؤمن واقعی نخواهد بود ، مگر اینکه من برای او از

فرزندانش و همه مردم محبوب تر باشم.

۲. در حدیث دیگر می فرماید :

ثُلَاثٌ مِنْ كُنَّ فِيهِ ذاقَ طَعْمَ الإِيمَانِ : مَنْ كَانَ شَيْءاً أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَمَنْ كَانَ لَئِنْ يُحرِقَ بِالنَّارَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَرْتَدَّ عَنِ الدِّينِ ، وَمَنْ كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَيَبْغِضُ اللَّهَ »(۲).

سه چیز است که هر کس دارای آن باشد، مزه ایمان را چشیده است :

۱. آن کس که چیزی برای او از خدا و رسولش گرامی تر نباشد.
۲. آن کس که سوخته شدن در آتش برای او محبوب تر از خروج از دین باشد.
۳. آن کس که برای خدا، دوست یا دشمن بدارد.

محبت خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) نیز در احادیث اسلامی مورد تأکید واقع شده است که برخی را یادآور می شویم :

۱. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) فرمود :

« لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَتَكُونَ عَتْرَتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عَتْرَتِهِ ، وَيَكُونُ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ »(۳).

مؤمن به شمار نمی رود بنده ای مگر اینکه مرا بیش از خود دوست بدارد، و فرزندان مرا بیش از فرزندانش، و خاندان مرا فزون از خاندان خود، دوست بدارد.

۲. در حدیث دیگر در باره عترت خود می فرماید :

۱- کنزالعمال، ج ۱، ح ۷۰ و ۷۲؛ جامع الأصول : ۲۳۸/۱.

۲- کنزالعمال، ج ۱، ح ۷۰ و ۷۲؛ جامع الأصول : ۲۳۸/۱.

۳- مناقب الامام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نگارش حافظ محمد بن سلیمان کوفی ج ۲، ح ۶۱۹ و ۷۰۰.

« مَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ »(۱).

هر کس آنها را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر کس آنها را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است.

تا اینجا با دلایل این اصل (مهر ورزیدن به پیامبر و عترتش) آشنا شدیم ، اکنون

سؤال می شود :

۱ . سودی که امت از مهر ورزیدن به پیامبر و عترت او می برد چیست ؟ !

۲ . شیوه مهر روزی و تکریم نسبت به پیامبر و خاندان او چیست ؟ !

در باره مطلب نخست یادآور می شویم : محبت به انسان با کمال و با فضیلت ،

خود نزدبان صعود به سوی کمال است ، هرگاه انسانی فردی را از صمیم دل

دوست بدارد ، کوشش می کند خود را با او همگون سازد و آنچه که مایه

خردمندی او است انجام داده ، و آنچه او را آزار می دهد ترک نماید .

ناگفته پیداست وجود چنین روحیه ای در انسان مایه تحول بوده و سبب می شود

که پیوسته راه اطاعت را در پیش گیرد و از گناه بپرهیزد . کسانی که در زبان

اظهار علاقه کرده ولی عملأ با محبوب خود مخالفت میورزند ، قادر محبت واقعی

می باشند ، در دو بیتی که به امام صادق (علیه السلام) نسبت داده شده است به

این نکته اشاره آنجا که می فرماید :

تعصى الإله وَأَنْتَ ظُهْرُ حَبَّهُ هَذَا لَعْمَرْيِ فِي الْفَعَالِ بَدِيعُ

لو كَانَ حُبُّكَ صادقاً لِأَطْعَثَهُ إِنَّ الْمُحْبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مَطِيعُ(۲)

خدا را نافرمانی می کنی و اظهار دوستی می نمایی ، به جانم سوگند ، این کار

شگفتی است .

۱ - مناقب الامام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نگارش حافظ محمد بن سلیمان

کوفی ج ۲ ، ح ۶۱۹ و ۷۰۰ .

۲ - سفینة البحار : ۱۹۹/۱ .

اگر در ادعای خود راستگو بودی او را اطاعت می کردی ، حقاً که مرید پیوسته

مطیع محبوب خود می باشد .

اکنون که برخی از ثمرات مهر روزی به پیامبر و خاندان او روشن شد ، باید به

شیوه ابراز آن پردازیم : مسلمًا مقصود حب درونی بدون هیچگونه بازتاب عملی

نیست ، بلکه مقصود مهری است که در گفتار و رفتار انسان بازتاب مناسبی

داشته باشد .

شکی نیست که یکی از بازتابهای محبت به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و خاندان او پیروی عملی از آنان است ، چنان که اشاره شد ، ولی سخن در دیگر بازتابهای این حالت درونی است ، و اجمال آن این است که هر گفتار یا رفتاری که در نظر مردم نشانه محبت و وسیله گرامی داشت افراد به شمار می رود ، مشمول این قاعده می باشد ، مشروط بر اینکه ، با عمل مشروع او را تکریم کند ، نه با عمل حرام .

بنابراین ، گرامی داشت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) و خاندان او در هر زمان - خصوصاً در سالروز ولادت یا وفات - یکی از شیوه های ابراز محبت و گرامی داشت مقام و منزلت آنان است و آزین بندی در روزهای ولادت و روشن کردن چراغ و برافراشتن پرچم و تشکیل مجلس برای ذکر فضایل و مناقب پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) یا خاندان او ، نشانه محبت به آنان و وسیله ابراز آن به شمار می رود و به این خاطر تجلیل پیامبر در ایام ولادت یک سنت مستمر ، در میان مسلمانان بوده است .

دیار بکری در کتاب « تاریخ الخمیس » می نویسد : مسلمانان پیوسته ماه ولادت پیامبر را گرامی داشته و جشن می گیرند و اطعام می کنند و به فقرا صدقه می دهند ، اظهار شادمانی می نمایند و سرگذشت ولادت او را بیان می کنند ، چه -[۲۷۱]-

بسا کراماتی برای آن ظاهر می شود . عین این سخن را عالم دیگری به نام ابن حجر قسطلانی در کتاب خود آورده است(۱) .

اصل یکصد و سی و دوم

از بیان گذشته فلسفه سوگواری برای پیشوایان دینی روشن می گردد ، زیرا هر نوع تربیت مجلس برای ذکر مصائب و مشکلات آنان نوعی اظهار محبت و مهروزیان است ، اگر یعقوب سالیان درازی بر فقدان عزیزش یوسف گریه کرد و اشک ریخت(۲) ریشه آن ، علاقه باطنی او به فرزندش بود ، هرگاه علاقمندان به خاندان رسالت در پرتو مهری که به آنان دارند ، در روزهای درگذشت آنان ، اشک

بریزند و گریه کنند ، در حقیقت از یعقوب پیامبر پیروی کرده اند .
اصولاً تشکیل مجلس برای فقدان عزیزان کاری است که رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) آن را در جنگ أحد پی ریزی کرد آنگاه که از گریه زنان انصار بر شهدای أحد آگاه گشت ، و به یاد عمومی بزرگوار خود افتاد و فرمود : « ولَكِنْ حَمْزَةٌ لَا يَوَكِي لَهُ »^(۳) .
ولی کسی بر حمزه گریه نمی کند .

وقتی یاران پیامبر علاقه رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) را به برپایی مجلس عزا بر عمومی خویش احساس کردند ، به زنان خود دستور دادند تا مجلسی برپا کرده و بر عمومی پیامبر سوگواری کنند . مجلس تشکیل شد ، و رسول اکرم (صلی الله علیه وآل‌ه) از ابراز

۱ - المواهب اللدنية : ۲۷/۲۱ ، تاریخ الخمیس : ۲۲۳/۱ .

۲ - یوسف : ۱۸۴/۱ .

۳ - سیره ابن هشام : ۹۹/۱ .

عواطف آنان تقدير ، و در حق آنان دعا کرد ، و فرمود : « رحم الله الأنصار » .

سپس از سران انصار خواست به زنان دستور دهند تا به خانه های خود بازگردند (۱) .

گذشته از این ، سوگواری برای شهیدان راه حق ، فلسفه دیگری نیز دارد و آن اینکه بزرگداشت یاد آنان مایه حفظ مکتب آنهاست ، مکتبی که اساس آن را فدایکاری در راه دین و تن ندادن به ذلت و خواری تشکیل می دهد . و منطق آنان این است که « مرگ سرخ به زندگی ننگین است » و در هر عاشورای حسینی این منطق احیا می گردد و ملت ها از نهضت او ، درست آموخته و می آموزند .

اصل یکصد و سی و سوم

خردمندان جهان در نگهداری آثار نیاکان خود کوشان بوده و آن را تحت عنوان « میراث فرهنگی » از گزند روزگار حفظ می کنند ، و با صرف هزینه هایی ، به

عنوان آثار ملی و یا مفاسخ گذشتگان از آن حراست می نمایند، زیرا آثار گذشتگان حلقه اتصال بین قدیم و جدید بوده و حرکت ملتها را در تبیین سیر ترقی و تعالی به روشنی ترسیم می کند. هرگاه آثار دیرینه، مربوط به پیامبران و اولیاء الهی باشد، گذشته از ویژگی یاد شده، در حفظ ایمان و عقیده مردم نسبت به آنها، تأثیر به سزاوی دارد، و نابودی این آثار، پس از مدتی، روح شک و تردید را در پیروان آنها بوجود آورده و اصل موضوع را زیر سؤال می برد.
مثالاً مردم مغرب زمین از هر نظر غربی بوده و آداب و رسوم غربی دارند،

۱ - مدرک قبل، و مقریزی، امتناع الأسماع : ۱۶۴/۱۱ .

ولی در مذهب دست به سوی شرق دراز کرده و آیین مسیح را پذیرفته اند، و تا مدتی این عقیده بر آنها حکومت می کرد، اما دگرگونی اوضاع، و بالا رفتن حس کنجکاوی در جوانان مغرب زمین، کم کم شک و تردید در اصل وجود مسیح (علیه السلام) در آنها پدید آورده تا آنجا که بر اثر نبودن اثر ملموس از مسیح، آن را اسطوره تاریخی می انگارند.

در حالی که مسلمانان در این مورد سر بلند و سرافرازند و در طول تاریخ، آثار بر جا مانده از رسول گرامی (صلی الله علیه وآلہ) و فرزندان او را از گزند روزگار حفظ کرده اند، و مدعی هستند که شخصیتی الهی فزون از چهارده قرن قبل به مقام نبوت برگزیده شد، و با برنامه بسیار مترقی به اصلاح جامعه پرداخت و تحولی عمیق که هم اکنون مردم جهان از آن بهره مندند پدید آورد، و در وجود چنین فرد مصلح و انقلاب او هیچ گونه جای تردیدی وجود ندارد، زیرا زادگاه او، محل عبادت و نیایش او، نقطه ای که در آنجا به پیامبری برانگیخته شد، و نقاطی که در آنجا به سخنرانی پرداخت، و مناطقی که در آنجا به دفاع شرافتمدانه دست زد، و سر انجام برنامه هایی که به شخصیت های بزرگ جهان آن روز نوشته، و صدھا علائم و آثار او، همه و همه، به صورت دست نخورده و مشخص محفوظ و برای عالمیان محسوس و ملموس می باشد.
روی این اصل، وظیفه تمام مسلمانان جهان این است که در حفظ این آثار

بکوشند ، و لوحه هایی بر آنها نصب کنند .

این بیان می تواند اهمیت حفظ آثار را از نظر تفکر اجتماعی روشن سازد ، اتفاقاً نصوص قرآنی و سیره مسلمانان نیز آن را تأکید می کند ، قرآن در برخی از آیات می فرماید : خدا در ترفیع خانه هایی که در آنجا خدا را صبح و شام تسبیح می گویند ، اذن داده است ، چنانکه می فرماید :

(۳/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

فِي بُيُوتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ ثُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيْهُمْ تِجَارَةً وَلَا يَبْيَعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَنَقَّلُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۱)

در خانه هایی که ترفیع آن مورد اذن و خواست خداست ، در آن خانه ها ، صبح و شام مردانی خدا را در تسبیح می گویند که بازرگانی و داد و ستد آنها را از یاد خدا و بر پاداشتن نماز و دادن زکات باز نمی دارد ، از روزی که در آن دلها و چشمها دگرگون می گردد ، می ترسند .

مسلمان مراد از بیوت (وارد در آیه ، مساجد نیست ، زیرا در قرآن ، بیوت در مقابل مساجد قرار گرفته است ، به گواه آنکه « مسجدالحرام » غیر از « بیت الله الحرام » است ، طبق روایات ، مقصود از بیوت (، خانه های پیامبران ، خصوصاً بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) و ذریه پاک اوست ، سیوطی از ابویکر نقل می کند وقتی این آیه بر پیامبر نازل شد ، ما همگی در مسجد بودیم ، مردی برخاست و گفت : این بیوت از آن کیست ؟ پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود : خانه های پیامبران است . من برخاستم و گفتم : خانه علی و زهرا نیز جزء این بیوت است ؟ در پاسخ فرمود : « نَعَمْ وَمِنْ أَفَاضِلِهَا ». آری از بهترین آنهاست (۲) .

اکنون که روشن شد که مقصود از « بیوت » چیست به توضیح « ترفیع بیوت »

می پردازیم . در اینجا دو احتمال وجود دارد :

۱ . ترفیع : ساختن و برافراشتن بیوت ، چنانکه در آیات دیگر « رفع » در

۱ - نور/۳۶ - ۳۷ .

۲ - الدر المنشور : ۲۰۳/۵ .

همین معنا بکار رفته است ، چنانکه می فرماید :

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ (۱)

آنگاه که ابراهیم همراه اسماعیل ، پایه های خانه کعبه را بالا می برد .

۲ . ترفیع : حرمت نهادن و پاسداری از آن .

بر اساس معنی نخست چون بیوت پیامبران قبلًا ساخته شده بود ، مقصود ایجاد بیوت نیست بلکه منظور حفظ آنها از خرابی و ویرانی است ، و بنابر معنی دوم ، مقصود ، علاوه بر صیانت از خرابی ، صیانت آنها از هر نوع آلودگی است که با حرمت آنها منافات دارد .

بنابراین بر مسلمانان لازم است در تکریم و حراست بیوتی که به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) منسوب است ، بکوشند و آن را یک نوع امر فُرْبی تلقی کنند .

از آیه مربوط به اصحاب کهف آنگاه که نقطه اختفاء آنها کشف شد ، استفاده می شود که دو گروه در کیفیت تکریم آنها با هم اختلاف داشتند .

گروهی می گفتند برای تکریم باید روی قبر آنها بنای یادبود ساخته شود ، و گروه دیگر می گفتند : باید بر روی قبر آنها مسجدی بنا شود ، و قرآن هر دو را به لحن پذیرش نقل می کند ، و اگر این دو رأی مخالف اصول اسلام بود آن را به لحن

دیگر نقل می کرد ، و یا به انتقاد از آن می پرداخت ، آنجا که می فرماید :

إِذْ يَتَنَازَّ عَوْنَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُّنَا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَخَذُنَ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (۲)

آنان که از مدفن (اصحاب کهف) آگاه شدند در باره (چگونگی تکریم آنها) به نزاع برخاستند ، گروهی گفتند : بنایی بر روی مدفن آنها بسازید ، پروردگارشان

به وضع

۱ - بقره/ ۱۲۷ .

۲ - کهف/ ۲۱ .

آنان آگاه تر است ، کسانی که بر گروه پیشین غلبه یافته بودند (مسیحیان که بر بت پرستان پیروز گشته بودند) گفتند : ما بر مدفن آنان مسجد می سازیم . این دو آیه (با توجه به سیره مستمره مسلمانان که از عصر رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) تا به امروز در حفظ این آثار کوشش کرده اند و بیوت مربوط به پیامبر و خاندان او را حراست و نگهداری نموده اند) ، خود گواه روشن بر اسلامی بودن این اصل است ، بنابراین تعمیر قبور پیامبر و ابنيه مربوط به رسول گرامی (صلی الله علیه وآل‌ه) ، و فرزندان پاکش (علیهم السلام) ، و مسجد سازی بر روی قبور یا کنار آنها ، بر این اصل اسلامی استوار است .

اصل یکصد و سی و چهارم

زیارت قبور مؤمنان ، خصوصاً زیارت بستگان و آشنايان ، یکی از اصول اسلامی است که برای خود آثار سازنده ای دارد ، زیرا مشاهده وادی آرام قبرستان که چراغ زندگی انسانها در آنجا به خاموشی گراییده ، دل و جان را تکان می دهد ، و برای انسانهای عبرت آموز درس عبرت می شود ، این گروه با خود می گویند : این زندگی موقت که پایان آن پنهان شدن در زیر خروارها خاک است ارزش تلاشهای ناروا را ندارد . و سرانجام این افراد در برنامه زندگی خود تجدیدنظر می کنند و تحولی در روح و روان آنها پدید می آید ، پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآل‌ه) در حدیثی به این نکته اشاره کرده و می فرماید :

« زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا ثُذِكْرُكُمُ الْآخِرَةِ »(۱) .

قبرهای را زیارت کنید ، زیرا یادآور سرای دیگر می باشد .

۱ - سنن ابن ماجه ، ۱/۱۱۳ ، باب ما جاء في زيارة القبور .

گذشته از این ، زیارت بزرگان دین ، نوعی ترویج از دین و مقامات معنوی است ،

و توجه مردم به مدفن بزرگان ، این فکر را تقویت می کند که معنویت آنان مایه این گرایش ها است ، و گرنه صاحبان قدرت و مکنت ولی فاقد معنویت ، زیر خاک خفته و کسی به آنها توجهی ندارد .

رسول گرامی (صلی الله علیه وآلہ) در آخرین روزهای عمر خود به قبرستان بقیع رفت و در باره اصحاب قبور ، طلب آمرزش کرد و فرمود :

پروردگارم دستور داده است که به سرزمین بقیع ببایم و برای آنان طلب مغفرت کنم ، آنگاه فرمود : هرگاه به زیارت آنان شتافتید بگویید :

« السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الْدِيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ يَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَ وَالْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَا حَفْوَنَ»(۱).

درود بر ساکنان این وادی از مؤمنان و مسلمانان ، رحمت خدا بر گذشتگان از ما ، و بازماندگان و ما به خواست خدا به شما می پیوندیم .

در کتابهای حدیثی ، زیارت قبور اولیاء الهی و پیشوایان دین به صورت یک مستحب مؤگد آمده است و پیوسته ائمه اهل بیت به زیارت رسول خدا ، و دیگر امامان متقدم بر آنها می رفتند ، و پیروان خود را بر انجام آن دعوت می نمودند .
اصل یکصد و سی و پنجم

« غلو » در لغت به معنی تجاوز از حد است ، قرآن در خطاب به اهل کتاب می فرماید :

۱ - صحیح مسلم : ۶۴/۳ ، باب ما یقال عند دخول القبور .
یا أَهْلُ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ (۱)
ای اهل کتاب (مقصود مسیحیان است) در دین خود از حد تجاوز نکنید و در باره خدا جز سخن حق نگویید .

آنان را از این جهت از غلو نهی می کند که در حق حضرت مسیح از مرز حق تجاوز کرده و او را خدا یا فرزند خدا دانسته اند .

پس از درگذشت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) گروههایی در باره آن حضرت و پیشوایان معصوم ، از مرز حق تجاوز کرده و مقاماتی را برای آنان

قابل شدن که از آن خداست . از این جهت آنان « غالی » یا « غالیان » نامیده شدن که از مرز حق تجاوز کردند .

شیخ مفید می گوید : غالیان گروههایی هستند که به اسلام تظاهر نموده ولی برای امیر مؤمنان و پیشوایان از فرزندان او ، الوهیت و نبوت ثابت نموده اند ، و آنان را با صفاتی معرفی کرده اند که از مرز حقیقت فراتر است^(۲) .

علامه مجلسی می گوید : « غلو » در باره پیامبر و پیشوایان این است که آنها را خدا بنامیم یا در عبادت و پرستش شریک خدا بینگاریم ، و یا آفرینش و روزی را از آن آنها بدانیم ، و یا معتقد شویم خدا در آنها حلول کرده است و یا بگوییم آنان بدون الهام از جانب خدا از غیب آگاهند ، و یا امامان را پیامبر بیندیشیم ، یا تصور کنیم که شناخت و معرفت آنان ، ما را از هر نوع عبادت خدا بی نیاز می سازد و تکالیف را از ما بر می دارد^(۳) .

امیرمؤمنان و فرزندان پاک او (عليهم السلام) پیوسته از غالیان دوری جسته و بر آنها

۱ - نسا/ ۱۷۱ .

۲ - تصحیح الاعتقاد ، ص ۱۰۹ .

۳ - بحار الانوار : ۳۶۴/۲۵ .

لعن特 فرستاده اند ، ما در اینجا به نقل یک حدیث بسنده می کنیم ، امام صادق (علیه السلام) به پیروانش چنین دستور می دهد :

« إِذْرُوا عَلَى شَبَابِكُمُ الْغَلَةَ لَا يَقْسِدُوهُمْ فَإِنَّ الْغُلَةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ ، يُصَغِّرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَيَدْعُونَ الرِّبوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ »^(۱) .

بر جوانان خود از غالیان بترسید ، مبادا باورهای دینی آنها را فاسد سازند ، حقا که غالیان بدترین مردمند ، کوشش می کنند از عظمت خدا بکاهند و برای بندگان خدا ریوبیت و کردگاری ثابت کنند .

از این جهت تظاهر آنها به اسلام بی ارزش می باشد ، و بزرگان اسلام آنها را کافر می دانند ، یادآور می شویم که در عین اینکه باید از غلو پرهیز نمود ولی

نباید هر نوع عقیده و اندیشه در باره پیامبران و اولیاء الهی را غلو اندیشید . و باید ، مانند همه جا ، حزم و احتیاط را از دست نداد ، و با سنجش درست ، عقاید را سنجید .

۱ - بحارالانوار : ۲۶۵/۲۵ .

بخش دهم حدیث ، اجتهاد و فقه اصل یکصد و سی و ششم

شیعه امامیه ، در عقاید و احکام ، به احادیثی که به وسیله افراد ثقه و مورد اعتماد از رسول گرامی نقل شود عمل می کند ، خواه این روایات در کتب حدیث شیعه باشد ، و یا در کتب حدیث اهل سنت . از این روی در کتب فقهی شیعه گاه به روایاتی نیز که از طریق راویان اهل سنت نقل شده استناد شده است (در تقسیم بندی حدیث به اقسام چهارگانه در علم درایه شیعه به این گونه احادیث « موثق » می گویند) و بنابراین آنچه که برخی از غرضورزان به شیعه نسبت می دهند کاملاً بی اساس است .

پایه فقه شیعه را کتاب ، سنت ، عقل و اجماع تشکیل می دهد ، و سنت عبارت است از قول و فعل یا تقریر معصومین که در رأس آنان پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) قرار دارد . بنابراین ، هرگاه حدیثی از طریق یک راوی موثق از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شود و مشتمل بر قول و فعل یا تقریر آن حضرت باشد ، از نظر شیعه معتبر است . مندرجات کتب فقه شیعه گواه روش این مducta بوده و به اعتباری ، باید گفت که در این قسمت میان کتب حدیثی شیعه و اهل سنت فرقی نیست ؛ کلامی اگر هست در تشخیص ثقه و درجه اعتبار راوی است .

اصل یکصد و سی و هفتم

احادیث و روایاتی که با سند صحیح از پیشوایان معصوم شیعه نقل می شود حجت شرعی است ؛ باید به مضمون آنها عمل کرد و بر وفق آنها فتوا

داد . ائمه اهل بیت (علیهم السلام) مجتهد و مفتی - به معنی رایج و اصطلاحی لفظ - نبوده و آنچه که نقل می کنند حقایقی است که از طرق مختلف زیر به آنها دست یافته اند :

الف - نقل از رسول خدا

پیشوایان معصوم (علیهم السلام) احادیث را (بدون واسطه ، یا از طریق پدران بزرگوارشان) از رسول خدا اخذ کرده و برای دیگران نقل می کنند . این نوع روایات ، که هر آدمی آن را از امام پیشین . . . تا بررسد به رسول خدا نقل کرده است در احادیث شیعه امامیه فراوان است ، و اگر این گونه احادیث اهل بیت (علیهم السلام) که سندآ متصل و منتهی به رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) می باشد یکجا جمع شود مسند بزرگی را تشکیل می دهد که خود می تواند گنجینه عظیمی برای محدثان و فقیهان مسلمان باشد . زیرا روایاتی که با چنین سند استوار ، در جهان حدیث نظیر ندارد . به یک نمونه از این نوع احادیث ، که گفته می شود نسخه ای از آن ، به عنوان حدیث سلسلة الذهب ، از باب تبرک و تیمن ، در خزانه سلسله ادب دوست و فرهنگ پرور « سامانیان » نگهداری می شده است ، اشاره می کنیم :

شیخ بزرگوار صدق در کتاب توحید به واسطه دو نفر از ابوالصلت هروی نقل می کند که می گوید : من با علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) همراه بودم که از نیشابور عبور می کرد . در این هنگام جمعی از محدثان نیشابور مانند محمد بن رافع ، احمد بن حرب ، یحیی بن یحیی ، اسحاق بن راهویه و جمعی از دوستداران علم ، زمام مرکب ایشان ر گرفته و گفتند : تو را به حق پدران پاک و مطهرت سوگند می دهیم که برای ما حدیثی نقل کنی که از پدرت شنیده ای . حضرت در این حال سر خود را از کجاوه بیرون آورد و چنین گفت :

-[۲۸۵]-

« حدثني أبي العبد الصالح موسى بن جعفر (علیهم السلام) قال حدثني أبي الصادق جعفر بن محمد (علیهم السلام) قال حدثني أبي أبو جعفر محمد بن علي

باقر علم الأنبياء (عليهمما السلام) قال حدثني أبي علي بن الحسين سيد العابدين (عليهما السلام) قال حدثني أبي سيد شباب أهل الجنة الحسين (عليهمما السلام) قال حدثني أبي علي بن أبي طالب (عليهمما السلام) سمعت النبي (صلى الله عليه وآله) يقول سمعت جبريل يقول سمعت الله جلاله يقول : لا إله إلا الله حصني فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي » .

سپس زمانی که به راه افتاد ، فریاد برآورد که : بشرطها و أنا من شروطها(۱) .

ب - نقل از کتاب علی (عليه السلام)
 امیرمؤمنان (عليه السلام) در تمام دوران بعثت پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) با ایشان همراه بود ، و بدین جهت توفیق یافت که احادیث بسیاری از رسول خدا را در کتابی گرد آورد (در حقیقت ، پیامبر (صلى الله عليه وآله) املا می کرد و علی (عليه السلام) می نوشت) . خصوصیات این کتاب ، که پس از شهادت امام در خانواده او باقی ماند ، در احادیث ائمه اهل بیت بیان شده است . امام صادق (عليه السلام) می فرماید : طول این کتاب هفتاد زراع بوده ، و به املای رسول خدا و خط علی بن ابی طالب نگارش یافته است و آنچه که مردم به آن نیازمند در آن بیان شده است(۲) .

گفتنی است که این کتاب پیوسته در خاندان علی (عليه السلام) دست به دست می گشت و امام باقر و امام صادق (عليهمما السلام) کراراً از آن حدیث نقل کرده و خود کتاب را نیز به یاران خویش ارائه می فرمودند و هم اکنون نیز بخشی از احادیث آن

۱ - توحید شیخ صدوق ، باب ۱ ، احادیث ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ .

۲ - بحارالأنوار : ۲۶/۱۸ .

کتاب در مجامع حدیثی شیعه بالأخص در «وسائل الشیعه» در ابواب مختلف موجود است .

ج- الہامات الہی

علوم ائمه اهل بیت (علیهم السلام) سرچشمہ دیگری دارد که می توان از آن با عنوان «الہام» یاد کرد . الہام به پیامبران اختصاص نداشته و در طول تاریخ گروهی از شخصیتهای والا الہی از آن بهره مند بوده اند . تاریخ ، اشخاص متعددی سراغ می دهد که با اینکه پیامبر نبودند ، اسراری از جهان غیب بر آنها الہام می شد و قرآن به برخی از آنها اشاره دارد . چنانکه در باره مصاحب موسی (حضر) که چند صباحی او را آموزش داد ، چنین می فرماید :

آئینا رَحْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلْمٌ نَّاهٌ مِّنْ لَدُنْنَا عِلْمًا (۱)

او مورد رحمت خاص ما قرار داشته و از خزانه علم خویش به وی دانشی ویژه عطا کرده بودیم .

نیز در باره یکی از کارگزاران سلیمان (آصف بن برخیا) یادآور می شود :

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنْ الْكِتَابِ (۲)

آن کس که دانشی از کتاب نزد او بود چنین گفت . . .

این افراد علم خود را از طریق عادی نیاموخته بلکه به تعبیر قرآن دارای «علم لذتی» بوده اند :

عَلْمٌ نَّاهٌ مِّنْ لَدُنْنَا عِلْمًا (۳)

۱- کهف/ ۶۶ .

۲- نمل/ ۴۰ .

۳- کهف/ ۶۵ .

بنابراین نبی نبودن ، مانع از آن نیست که برخی از انسانهای والا طرف الہام الہی قرار گیرند . در احادیث اسلامی که فریقین نقل کرده اند این گونه افراد را «محدث» می گویند ، یعنی کسانی که بدون اینکه پیامبر باشند فرشتگان با آنها سخن می گویند .

بخاری در صحیح خود از پیامبر نقل می کند که فرمود :

«لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُكَلِّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أُنْبِياءً . . .

۱) «

قبل از شما در بنی اسرائیل کسانی بودند که (فرشتگان) با آنها سخن می‌گفتند، بدون اینکه پیامبر باشند.

براین اساس، ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز که مرجع امت در تبیین معارف الهی و احکام دینی می‌باشند، برخی از سؤالات را که پاسخ آن در احادیث پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) یا کتاب علی (علیه السلام) وجود نداشت از طریق الهام و آموزش غیبی پاسخ می‌دادند^(۲).

اصل یکصد و سی و هشتم

احادیث رسول گرامی (صلی الله علیه وآلہ) مانند قرآن از اعتبار خاصی برخوردار است و سنت پیامبر، همچون کتاب خدا، از مدارک عقیدتی و فقهی مسلمانان به شمار می‌آید. پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآلہ)، گروهی از مسلمانان زیر فشار دستگاههای حکومتی وقت، از نوشتمن احادیث نبوی سرباز زدند ولی خوشبختانه پیروان ائمه اهل بیت (علیهم السلام) آنی از نگارش حدیث غفلت نکرده و پس

۱- صحیح بخاری : ۱۴۹/۲ .

۲- درباره محدث و حدود آن به کتاب ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری : ۶/۹۹ وغیره مراجعه شود.

از رحلت آن حضرت به ضبط حدیث پرداختند. در اصل پیشین یادآور شدیم که بخشی از احادیث ائمه اهل بیت (علیهم السلام) از خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) گرفته شده است.

در طول تاریخ، تریبیت یافتنگان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) مجموعه‌های حدیثی بزرگی نوشته اند که در کتب رجال از آنها یاد شده است. بویژه در قرن چهارم و پنجم هجری، با استفاده از کتبی که در زمان خود ائمه (علیهم السلام) و توسط شاگردان آنان تألیف شده بود، کتابهای حدیثی جامعی تدوین یافت که هم اکنون محور عقاید و احکام شیعه به شمار می‌رود و ما ذیلاً به اسامی این کتب و

مؤلفان آنها اشاره می کنیم :

- ۱ . کافی ، نگارش محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۹) در هشت جلد .
- ۲ . من لا يحضره الفقيه ، نگارش محمد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوقد (۳۰۶ - ۳۸۱) در چهار جلد .
- ۳ . تهذیب ، نگارش محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی (۴۶۰ - ۳۸۵) در ده جلد .
- ۴ . استبصرار ، نگارش مؤلف پیشین ، در چهار جلد .

اینها دومین سری از جوامع حدیثی است که شیعه در طول تاریخ پر تکاپوی خویش ، تا قرن چهارم و پنجم تنظیم کرده است ، و چنانکه اشاره شد در عصر خود ائمه یعنی قرن دوم و سوم ، جوامعی به نام جوامع اولیه به ضمیمه « اصول چهار صد گانه » تألیف یافته بود که مندرجات همانها به جوامع دوم منتقل گشته است .

از آنجا که علم حدیث پیوسته مورد توجه شیعه قرار دارد ، در قرن یازدهم و دوازدهم نیز جوامع دیگری تنظیم و تألیف شده است که بحارالأنوار (تألیف محمد باقر مجلسی) ، وسائل الشیعه (محمد حسن حرّ عاملی) و وافي (محمد محسن فیض کاشانی) در میان آنها شهرتی بسزا دارند .

بدیهی است که شیعه به هر حدیثی عمل نمی کند ، و در حوزه عقاید اخبار آحاد و یا مخالف قرآن و سنت قطعی حجت نیست ، همچنین وجود روایت در کتب حدیث ، لزوماً دلیل بر اعتقاد مؤلف آن نمی باشد ; بلکه احادیث از نظر این علمای شیعه به انواع مختلف صحیح ، حسن ، موثق و ضعیف تقسیم می شود که هر یک احکام و اعتبار خاص خود را دارد و تفصیل آن در علم درایه بیان شده است .

اصل یکصد و سی و نهم در بخش گذشته به مدارک فقه شیعه (که ادله چهارگانه کتاب و سنت و عقل و اجماع است) اشاره کردیم . استنباط احکام شرعی از این ادله با شرایط ویژه ای که در علم اصول بیان شده است ، اجتهاد نامیده می شود .

شريعت اسلام ، از آنجا که آخرین شريعت آسمانی بوده و دیگر پس از آن شريعتی نخواهد آمد ، بایستی پاسخگوی تمام نیازهای بشری در قلمرو زندگی فردی و اجتماعی وی باشد . مسلمانان عصر پیامبر نیز ، با همین ارتکاز و برداشت از کمال و جامعیت اسلام ، بود که سبیره پیامبر را راهنمای عمل خویش شمرده و در جمیع شئون زندگی چشم به امر و نهی خدا و رسول (صلی الله عليه وآلہ) داشتند .

از طرف دیگر می دانیم حوادث و رخدادها به آنچه که در زمان رسول خدا (صلی الله عليه وآلہ) وجود داشت منحصر نبوده ، و تحولات روزگار پیوسته حادثه های نوی می آفریند که طبعاً هر یک برای خود حکم شرعی خاصی را می طلبد .

با توجه به این دو مطلب ، باز بودن باب اجتهاد به روی فقهاء در طول تاریخ ، جنبه یک امر ضروری را پیدا می کند . آیا امکان دارد که اسلام ، این آئین کامل و جامع الهی ، نسبت به حوادث نوظهور ساكت باشد و بشریت را در سرپیچهای تند و نو بنوی تاریخ ، سرگشته و بلا تکلیف بگذارد ؟ !

همگی می دانیم که علمای علم اصول ، اجتهاد را به دو قسم « اجتهاد مطلق » و « اجتهاد در مذهب خاص » تقسیم می کنند . مثلًا هرگاه فردی در چهارچوب مسلک فقهی ابوحنیفه اجتهاد کند یعنی سعی کند که نظر او را در مورد مسئله ای به دست آورد ، این عمل وی را اجتهاد در مذهب می نامند ; ولی هرگاه مجتهد به مسلک فرد معینی در فقه مقید نبوده و سعی خود را معطوف به فهم حکم خدا از ادله شرعی سازد (خواه با مسلکی موافق باشد یا مخالف) به آن اجتهاد مطلق می گویند .

متأسفانه از سال ۶۶۵ هجری باب اجتهاد مطلق به روی علمای اهل سنت بسته شد(۱) و اجتهاد در چارچوب مذاهب فقهی معینی محصور ماند که مسلمان خود نوعی قید و بند بر دست و پای استنباط حقجويانه و آزادانه از احکام الهی است . فقهاء شیعه ، بر مبنای کتاب و سنت و اجماع و عقل اجتهاد کرده و کوشش آنها برای درک حقایق و معارف دینی قیدی جز پیروی از ادله شرعیه ندارد . از اینروست که علمای این مذهب در پرتو این اجتهاد زنده و مستمر ، فقهی جامع و

سازگار با نیازهای گوناگون و متحول بشری پدید آورده و گنجینه علمی عظیمی را فراهم ساخته اند . آنچه که به فقه زنده و زاینده تشیع کمک کرده این است که این آئین تقلید ابتدایی از مجتهد میت را ممنوع دانسته و حکم به تقلید از

۱ - مقریزی ، الخطط : ۳۴۴/۲ .

مجتهد حی می کند که نبض جامعه و زمان را در دست دارد .

(۴/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

فقه شیعه در بسیاری از مسایل با آرای فقیهان دیگر مذاهب موافق بوده و مطالعه کتاب « اخلاف » شیخ طوسی گواه روشن این مطلب است ، چون کمتر فرعی است که فقه شیعه با رأی یکی از فقهای چهارگانه و یا فقهای قبل از آنها هماهنگ نباشد . در عین حال این مذهب در یک رشته از فروع ، رأی خاصی دارد که به برخی از آنها در چند اصل زیر اشاره می کنیم . زیرا گاه تصور می شود که این فروع ویژه ، دلیلی مشروع ندارد و یا بر خلاف کتاب و سنت است ، در حالیکه جریان بر عکس است .

اصل یکصد و چهلم

سنت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) توسط گروهی از صحابه آن حضرت ، برای نسلهای آینده ضبط و نقل شده است ، و گفتار او مانند کردار و تقریرش حجت الهی است که باید از آن پیروی کرد . بنابراین اگر یک فرد صحابی سنت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را نقل کند ، هرگاه روایت حائز شرایط حجیت باشد ، همگان آن را پذیرفته و طبق آن عمل می شود .

و همچنین هرگاه فرد صحابی لغت قرآن را معنا کرده و یا حوادث مربوط به عصر رسالت و غیره را نقل کند ، گفتار او با توجه به شرط یاد شده ، پذیرفته است .

ولی هرگاه صحابی رأی و استنباط خود را از آیه و یا سنت یادآور شود ، و یا

گفتاری از او نقل شود و روشن نباشد که آیا سنت رسول خدا را نقل می کند ، یا رأی و اجتهاد خویش را ، در چنین صورت حجت نخواهد بود ، زیرا رأی مجتهد برای مجتهدان دیگر حجیت ندارد . از این جهت در عمل به قول صحابی باید میان رأی و اجتهاد او با نقل سنت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرق نهاد . و شیعه امامیه در صورتی به قول صحابی عمل می کند که سنت پیامبر را نقل نماید .

اصل یکصد و چهل و یکم

بر هر مسلمانی لازم است در مسایلی که اعتقاد به آنها لازم است ، تحصیل یقین کند . و در این مخورد پیروی از دیگران بدون آنکه برای خود او یقین حاصل شود ، جایز نیست ، و از آنجا که اصول و کلیات مسائل اعتقادی محدود بوده و از نظر عقل هر یک دلیل روشنی دارد ، تحصیل یقین در اصول عقاید برای افراد آسان خواهد بود در حالی که فروع و احکام فقهی دایره ای گسترده دارد ، و علم به آنها در گرو مقدمات بسیاری است که غالب افراد قادر به تحصیل آن نیستند ، از این روی افراد مزبور ، به حکم فطرت و سیره خردمندان ، باید به عالمان و مجتهدان در احکام شریعت رجوع کنند و از این طریق به تکالیف دینی خود عمل نمایند . اصولاً انسان ، یک فاعل علمی است و کارهای خود را بر پایه علم استوار می سازد ، هرگاه خود به علم دست یافت ، چه بهتر ، و در غیر این صورت از علم دیگران کمک می گیرد .

در اینجا باید توجه کرد که تقليد از مجتهد جامع الشرایط شاخه ای از رجوع به متخصص است و ارتباطی به تقليدهای بی اساس که سرچشمۀ آن تعصبات نژادی و قومی و مانند آن است ، ندارد .

برخی از احکام فقهی مورد اختلاف

آیین اسلام ترکیبی از « عقیده » و « شریعت » (یا « هستی شناسی » ، و « بایدها و نبایدها ») است که از آن با تعبیر اصول و فروع دین نیز یاد می شود . در مباحث گذشته ، طی یک رشته اصول با عقاید شیعه به طور مستدل

آشنا شدیم . همچنین نظریه شیعه در باره اعتبار احادیث پیامبر (صلی الله عليه وآلہ) و اهل بیت (علیهم السلام) بیان گردید . اکنون لازم است به طور موجز به روش فقهی شیعه نیز اشاره نموده و برخی از مسائل فقهی را که این گروه در باره آن نظر خاصی دارد یادآور شویم .

اصل یکصد و چهل و دوم

همگی می دانیم که وضعی کی از مقدمات نماز است . در سوره مبارکه مائده می خوانیم :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَا إِذَا فُطِمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيْكُمْ إِلَى الْمَرَاقِيقِ
وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ (۱)

ای افراد با ایمان هرگاه برای نماز بپا خاستید صورت و دستهای خود را تا آرنج بشویید و سر و پاها را تا کعبین مسح کنید .

در جمله نخست فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيْكُمْ إِلَى الْمَرَاقِيقِ (لفظ « آیدی » به کار رفته که جمع « ید » است و از آنجا که اوّلاً کلمه ید در زبان عربی استعمالات مختلفی داشته و گاه صرفاً به انگشتان دست ، گاه به انگشتان تا مج ، گاه به انگشتان تا آرنج ، و بالآخره گاه به کل دست از سر انگشتان تا کتف اطلاق می شود ، و ثانیاً مقدار واجب شست دست در وضع فاصله میان مرفق تا سر انگشتان است ، لذا قرآن لفظ إِلَى الْمَرَاقِيقِ (را به کار برده تا مقدار واجب را

۱ - مائده/۶

بیان نماید . بنابراین ، کلمه « إِلَى » در إِلَى الْمَرَاقِيقِ (بیانگر مقدار « مفسول » به) است ، نه « کیفیت » غسل و شستوى دست (که مثلًا از بالا به پایین صورت گیرد یا از پایین به بالا) ، بلکه کیفیت شستشو مربوط به عرف و عادت مردم است که معمولاً هنگام نظافت از بالا به پایین می شویند . فی المثل اگر پزشك دستور دهد پای بیمار را تا زانو بشویید ، پای وی را از بالا به پایین می شویند ، نه بالعکس . از این روی شیعه امامیه معتقد است که در هنگام وضع صورت و دستها را بایستی از بالا به پایین شست و خلاف آن را صحیح نمی داند .

مطلوب دیگر ، مسئله مسح پاهای در وضوست . فقه شیعه می‌گوید باید پاهای را ، مسح کرد ، نه غسل ; و دلیل وی نیز به صورت موجز این است که ظاهر آیه ششم سوره مائدہ حاکی از آن است که انسان نمازگزار به هنگام وضو دو وظیفه دارد : یکی شستن (در مورد صورت و دست) و دیگری مسح (در مورد سر و پاهای) . این مطلب از تقارن و مقایسه دو جمله زیر روشن می‌شود :

۱. فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ (؛

۲. وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ (.

چنانچه ما این دو جمله را به فرد عرب زبانی که ذهن او مسبوق به مشروب فقهی خاصی نباشد ارائه کنیم ، بی تردید خواهد گفت که طبق این آیه وظیفه ما نسبت به صورت و دست ، شستن ; و نسبت به سر و پاهای ، مسح است .

از نظر قواعد ادبی ، لفظ **أَرْجُلَكُمْ** (باید عطف بر کلمه **رُؤُوسِكُمْ** (باشد که نتیجه آن همان مسح پاهاست ، و نمی‌توان آن را بر جمله پیشین **وَأَيْدِيَكُمْ** (عطوف کرد که نتیجه آن شستن پاهای می‌باشد . زیرا لازمه این امر آن است که میان معطوف **وَأَرْجُلَكُمْ** (و معطوف **عليه وَأَيْدِيَكُمْ** (جمله معتبرضه **وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ** (قرار گیرد ، که از نظر قواعد عربی صحیح نیست و مایه اشتباه در مقصود می‌باشد .

ضمیراً در این قسمت (مسح کردن پاهای) فرقی میان قرائت جز و قرائت نصب وجود ندارد و بر مبنای هر دو قرائت ، کلمه **أَرْجُلَكُمْ** (عطف بر کلمه **رُؤُوسِكُمْ** (است ; با این تفاوت که اگر بر ظاهر آن عطف شود مجرور ، و اگر بر محل آن عطف شود منصوب خواهد بود .

روایت متواتر از ائمه اهل بیت حاکی است که وضو از دو چیز تشکیل یافته است : غسلتان و مسحتان ; و امام باقر (علیه السلام) در حدیثی ضمن توضیح وضوی رسول خدا نقل می‌کند که آن حضرت بر پاهای خود مسح کشید .

در خور ذکر است که نه تنها ائمه اهل بیت در هنگام وضو بر پاهای مسح می‌کشیدند ، بلکه گروهی از صحابه و تابعین نیز بر این رأی بودند ، ولی بعدها به عللی نزد عده‌ای از مسلمانان سنت مسح تبدیل به غسل گردید که مشروح آن

در کتب فقهی آمده است .

اصل یکصد و چهل و سوم

شیعه معتقد است که در حال نماز باید بر زمین یا آنچه که از آن می روید (مشروط به آنکه خوردنی یا پوشیدنی نباشد) سجده کرد ; و سجده بر غیر این در حال اختیار صحیح نیست . در حدیثی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) روایت شده و اهل سنت نیز آن را نقل کرده اند ، به این مطلب تصریح شده است :

« وَجْعَلْتُ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا »(۱)

کلمه « طهور » که ناظر به تیمم است ، نشان می دهد که مقصود از « ارض »

۱ - صحیح بخاری : ۹۱/۱ ، کتاب تیمم ، حدیث ۲ .

زمین طبیعی است که از سنگ و خاک و مانند آن دو تشکیل می شود .

امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید :

« أَلْسُجُودُ لَا يَجُوزُ إِلَّا عَلَى الْأَرْضِ أَوْ عَلَى مَا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ إِلَّا مَا أَكِلَّ أَوْ لُبِسَ »(۱) .

سیره مسلمانان در عصر رسول گرامی سجده بر زمین مسجد بود که از سنگریزه ها مفروش شده بود . آنان هنگام گرمی هوا که سجده بر سنگهای داغ مشکل بود ، سنگریزه ها را به دست می گرفتند تا خنک شود و به هنگام نماز بر آن سجده کنند . جابر بن عبد الله انصاری می گوید : من نماز ظهر را با پیامبر می گزاردم ; مشتی از سنگریزه در دست گرفته و آنها را دست به دست می کردم تا خنک شود و به هنگام نماز بر آن سجده کنم(۲) .

پیامبر به یکی از صحابه ، که از خاکمال شدن پیشانی دوری جسته بود ، دستور

داد و گفت : « ترّب وجهک » : صورت خود را خاکمال کن(۳) . همچنین اگر احیاناً برخی از افراد بر گوشہ عمامه خود سجده می کردند ، پیامبر آن را از زیر پیشانی آنها می کشید(۴) .

این احادیث ، همگی گواه آن است که در عصر رسول گرامی (صلی الله علیه وآلہ) ، وظیفه مسلمانان ابتدا سجده بر سنگ و خاک بوده و آنان هرگز بر فرش و لباس

و گوشہ عمامه سجده نمی کردند . ولی بعدها وحی الهی به پیامبر ابلاغ کرد که بر حصیر و بوریا نیز می توان سجده کرد ، و روایات بسیاری از سجده پیامبر بر حصیر و بوریا حکایت می کند(۵) .

۱ - وسائل ، ج ۳ ، باب ۱ ، از ابواب « ما یسجد علیه » حدیث یکم ، ص ۵۹۱ .

۲ - مسنند احمد : ۳۲۷/۳ ، حدیث جابر ، سنن بیهقی : ۱/۴۳۹ .

۳ - کنز العمال : ۴۶۵/۷ ، شماره حدیث ۱۹۸۱۰ .

۴ - سنن بیهقی : ۱۰۵/۲ .

۵ - مسنند احمد : ۱۷۹/۶ ، ۱۹۲/۲ و ۳۷۷ ، ۳۳۱ ، ۳۰۹ . ۱۹۸ - ۱۹۲/۶ .

البته در موقع عذر ، گاه برخی از صحابه بر لباس خود سجده نمی کردند ، چنانکه انس بن مالک می گوید : ما با پیامبر نماز می خواندیم . هرگاه یکی از ما از گذاردن پیشانی بر زمین معذور بود بر گوشہ عمامه یا لباس خود سجده نمی کرد (۱) .

براین اساس ، شیعه امامیه پیوسته بدین اصل مقید بوده و صرفاً بر زمین و یا روییدنیهای غیر مأکول و غیر ملبوس آن ، مانند حصیر و بوریا ، سجده نمی کند ; و اگر اصرار دارد که حتی الامکان بر خاک و سنگ یا حصیر و مانند آن سجده کند به پاس این ادله است . وانگهی بهتر این است که مساجد در بلاد اسلامی به گونه ای باشد که پیروان همه مذاهب بتوانند به وظایف خود عمل نمایند .

در پایان از ذکر نکته ای ناگزیریم ، و آن اینکه سنگ و خاک « مسجود علیه » است و نه « مسجود له » (بر آن سجده نمی شود ; به آن سجده نمی شود) . گاه به غلط تصور می شود که شیعه برای سنگ سجده می کند ! در حالیکه او ، بسان همه مسلمانان ، تنها برای خدا سجده کرده و به عنوان اظهار خضوع و تذلل در پیشگاه الهی ، پیشانی به خاک می ساید و در دل می گوید : « أَيْنَ التُّرَابُ وَرَبُّ الْأَرْبَابِ » .

اصل یکصد و چهل و چهارم

بر هر مسلمانی لازم است در شبانه روز پنج بار نماز بگزارد که اوقات شرعی

آنها در قرآن و سنت بیان شده است : از ظهر تا غروب وقت نماز ظهر

۱ - صحیح بخاری : ۱۰۱/۱ ; صحیح مسلم : ۱۰۹/۱ .

و عصر است ; از مغرب تا نیمه شب وقت نماز مغرب و عشا ; و از طلوع فجر تا طلوع آفتاب نیز وقت نماز صبح .

شیعه معتقد است از ظهر تا غروب وقت مشترک دو نماز است ، جز اینکه به مقدار چهار رکعت از اول وقت ، مخصوص نماز ظهر و به مقدار چهار رکعت از آخر وقت ، مخصوص نماز عصر می باشد . بنابراین ، غیر از دو وقت اختصاصی مذکور ، انسان می تواند هر دو نماز را در فاصله مزبور هر وقت خواست انجام دهد و از وقت فضیلت آن صرف نظر کند ; هر چند بهتر آن است که آن دو را از هم جدا کند و هر یک را در وقت فضیلت خود که بعداً بیان می شود انجام دهد^(۱) .

امام باقر (علیه السلام) می فرماید :

«إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ الْوَقْتَانِ الظَّهَرُ وَالْعَصْرُ وَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ الْوَقْتَانِ الْمَغْرِبُ وَالْعَشَاءُ الْآخِرَةُ»^(۲)

آنگاه که خورشید به وسط آسمان رسید وقت انجام دادن نماز ظهر و عصر فرا می رسد و آنگاه که خورشید غروب کرد هنگام انجام نماز مغرب و عشا خواهد بود .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید :

«إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الظَّهَرِ وَالْعَصْرِ جَمِيعًا إِلَّا أَنَّ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ، ثُمَّ أَنْتَ فِي وَقْتٍ مِّنْهُمَا جَمِيعًا حَتَّى تَغْيِيبَ الشَّمْسِ»^(۳) .

هنگامی که خورشید به حد زوال رسید وقت نماز ظهر و عصر فرا می رسد ; جز آنکه نماز ظهر قبل از نماز عصر انجام می گیرد . آنگاه تو آزادی که آن دو را در هر وقتی

۱ - وقت فضیلت ظهر از اول زوال شمس تا وقتی است که سایه شاخص به

اندازه خود شاخص باشد . وقت فضیلت عصر نیز وقتی است که سایه شاخص
دو برابر مقدار خود شاخص باشد .

۲ - وسائل الشیعه : ج ۳ ، أبواب مواقیت ، باب ۴ ، روایت ۱ .

۳ - وسائل الشیعه : ج ۳ ، أبواب مواقیت ، باب ۴ ، روایت ۴ و ۶ .
خواستی بخوانی تا زمانی که خورشید غروب کند .

امام باقر (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) حکایت می کند که آن
حضرت نماز ظهر و عصر را بدون هیچ عذر و علتی با هم به جای آورد(۱) .

اصولاً جواز جمع میان دو نماز در برخی از موارد ، مورد اتفاق همه فقهای اسلام
قرار دارد . در عرفه و مزدلفه همه فقها جمع میان نماز ظهر و عصر یا مغرب و
عشرا جایز می دانند ، همچنانکه گروه زیادی از فقهای اهل سنت جمع بین دو
نماز را در سفر مجاز می شمردند . تمایز شیعه از دیگران آن است که گام فراتر
نهاده و با استناد به ادله فوق (در عین قبول افضليت انجام نمازها در وقت
فضيلت خويش) جمع میان دو نماز را مطلقاً جایز می داند . حکمت اين امر نيز
، همان گونه که در احاديث بيان شده است ، تسهيل امر بر مسلمانان است ، و
خود پیامبر گرامی در موارد زيادي بدون عذر (مانند سفر ، بيماري و غيره) بين
دو نماز جمع می کرده تا کار را برای امت آسان سازد ، که هر کس بخواهد بين
نمازها جمع کند و هر کس بخواهد آنها را جدا از يكديگر انجام دهد .
مسلم در صحيح خود نقل می کند که « صلی رسول الله الظہر والعصر جمیعاً
والمغرب والعشاء جمیعاً فی غیر خوف ولا سفر »(۲)

رسول خدا نماز ظهر و عصر و نیز نماز مغرب و عشرا با هم به جای آوردند ،
بدون اينکه خوفی از دشمن داشته و یا در سفر باشند .

در برخی از روایات به حکمت اين عمل اشاره شده است ، چنانکه در يك روایت
می خوانیم :

« جَمَعَ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآلہ) بَيْنَ الظَّهَرِ وَالعَصْرِ وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعَشَاءِ فَقِيلَ
لَهُ فِي ذَلِكَ

۱ - وسائل الشیعه : ج ۳ ، أبواب مواقیت ، باب ۴ ، روایت ۴ و ۶ .

۲ - صحيح مسلم : ۱۵۱/۲ ، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر .
فقال صنعت هذا لثلاً تحرج أمتى »(۱) .

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا را با هم به جای آورد . علت این امر از ایشان سؤال شد ، فرمود : چنین کردم تا امّتم به رنج و سختی نیافتدن .

روایاتی که در باره اقدام رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) به جمع بین دو نماز ، در صحاح و مسانید وارد شده ، متجاوز از بیست و یک روایت است که بخشی از آنها مربوط به سفر ، و بخش دیگر در غیر سفر و مرض و وقت بارانی است . در برخی از آنها به حکمت جمع میان نمازها ، که همان آسان شدن امر بر مسلمانان می باشد ، اشاره شده است و فقهای شیعه از همین تسهیل استفاده کرده جمع بین دو نماز را مطلقاً جایز شمرده اند . کیفیت جمع نیز به همان نحوی است که همه مسلمانان در عَرَفة و مزدلفه یا در سفر جمع می کنند .

گاهی تصور می شود مقصود از جمع این است که نماز اول را در آخرین وقت (فضیلت) آن (مثلًا هنگام رسیدن سایه شاخص به اندازه خود) ، و نماز دوم را در اولین وقت عصر بخواند . با این کار ، فرد نمازگزار در حقیقت هر دو نماز را در وقت خود خوانده است ، گرچه یکی در پایان وقت و دیگری در آغاز آن انجام گرفته است .

این پندار با ظاهر روایات مخالف است . زیرا همان طور که گفته شد ، کیفیت جمع میان دو نماز همان است که همه مسلمانان در عرفه و مزدلفه انجام می دهند ، بدین گونه که در عرفه هر دو نماز را در وقت ظهر ، و در مزدلفه هر دو را در وقت عشا می خوانند . بنابراین ، جمعی که در لسان رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) آمده است باید ناظر به چنین جمعی باشد ، نه جمعی که یکی از نمازها در آخر وقت

۱ - شرح زرقانی بر موطأ مالک ، ج ۱ ، باب الجمع بين الصلاتين في الحضر
والسفر ، ص ۲۹۴ .

و دیگری در اول وقت صورت پذیرد.

گذشته از این ، در برخی از روایات حکمت جمع بین دو نماز ، توسعه و تسهیل بر امت معرفی شده است ، و در برخی دیگر رفع حرج ; و این امر ، در صورتی تحقق می پذیرد که دست نمازگزار در جمع صلاتین باز باشد ، یعنی بتواند نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا را (در دایره وقت واسع آنها) در هر زمان که خواست بخواند تا رفع حرج گردد . علاوه ، بر اساس این نوع تفسیر از جمع ، باید گفت که پیامبر چیز جدیدی نیاورده ، زیرا یک چنین جمعی ، قبل از عمل پیامبر نیز جایز بود و هر مسلمانی می توانست ظهر را در آخر وقت و عصر را نیز در نخستین وقت آن به جا آورد .

فقهای شیعه در باره جمع میان دو نماز و ادله آن ، رساله های گسترده ای دارند که علاقمندان می توانند به آن رجوع نمایند .

اصل یکصد و چهل و پنج

فقه شیعه بر اساس رهنمودهای کتاب و سنت ، قائل به صحبت دو نوع ازدواج است : « ازدواج دائم » که نیاز به توضیح ندارد ، و « ازدواج موقت » یا « متعه » که کیفیت آن به شرح زیر است :

زن و مردی که هیچ مانع شرعی (از نسب و رضاع و غیره) بر سر راه ازدواج آنان وجود ندارد پس از تعیین مهریه ، برای مدتی معین با یکدیگر پیوند زناشویی برقرار می سازند و پس از انقضای مدت بدون اجرای صیغه طلاق از یکدیگر جدا می شوند . ضمناً چنانچه فرزندی از آن دو متولد شد ، فرزند شرعی آنان بوده و از هر دو ارث می برد . زن نیز پس از انقضای مدت باید عده شرعی نگهدارد ، و اگر حملی داشته باشد باید تا تولد نوزاد صبر کرده و از ازدواج با شخص دیگر خودداری ورزد .

ازدواج موقت ماهیتاً با ازدواج دائم یکی بوده و کلیه احکامی که بر دومی جاری است بر اولی نیز مترتب است . تفاوت مهمی که بین این دو ازدواج وجود دارد در دو مطلب زیر خلاصه می شود :

۱. تعیین مدت در ازدواج موقت ;

۲. عدم وجوب پرداخت نفقه در آن .

چنانچه از این دو مطلب بگذریم تفاوت‌های دیگر آنچنان جزئی است که چندان فاصله‌ای ایجاد نمی‌کند .

از آنجا که اسلام ، آیین خاتم و جامع است ، برای حل مشکل بحرانهای جنسی چنین طرحی را تجویز کرده است . جوانی را در نظر بگیریم که در خارج از کشور مشغول تحصیل یا کار است و توانایی ازدواج دائم را ندارد . در این صورت تکلیف او چیست ؟ پیداست که جوان مزبور بایستی یکی از سه راه زیر را برگزیند :

الف - خویشتن داری و محروم ساختن خود از تمتع جنسی ؛

ب - ایجاد رابطه نامشرو با زنان فاسد و بیمار ؛

ج - استفاده از ازدواج موقت با زنی پاکدامن ، تحت شرایط خاصی که در عین رفع مشکل ، هزینه‌ای برای او ایجاد نکند .

پیداست که در مثال فوق ، راه چهارمی وجود ندارد که جوان یاد شده از آن بهره گیرد (البته به آن معنا نیست که ازدواج موقت ، مخصوصاً چنین شرایطی است ، ولی در عین حال چنین مواردی می‌تواند حاکی از حکمت تشريع این حکم باشد) .

ضمناً باید توجه داشت که فقهای دیگر مذاهب نیز نوعی از ازدواج دائمی

-[۳۰۳]-

را تأیید می‌کنند که واقعیت آن همان ازدواج موقت است ، و آن این است که زن و مردی به صورت دائم با هم ازدواج می‌کنند ولی یکی از آنان یا هر دو می‌دانند که بایستی پس از مدتی به صورت طلاق از هم جدا شوند . تجویز چنین ازدواجی درست تجویز ازدواج موقت است و فقط در نام با آن فرق دارد .

کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ، حاکی از مشروعیت ازدواج موقت (متنه) است . قرآن کریم می‌فرماید :

فَمَا اسْتَمْتَعْلُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَأَثْوَهُنَّ أُجُوزَهُنَّ فَرِيظَةٌ (۱)

هرگاه عقد تمثیلی با زنان برقرار کردید ، مهریه آنان را بپردازید .

اکثریت به اتفاق مفسران ، نزول این آیه را مربوط به ازدواج موقت دانسته اند . اصولاً در این مطلب که در اسلام چنین ازدواجی تشریع شده ، جای هیچ تردیدی نیست ، اگر اختلافی باشد در باره منسوخ شدن یا نشدن است . روایات فریقین حاکی است که این حکم منسوخ نشده و تنها به جهانی در عصر خلیفه دوم از اجرای این حکم جلوگیری شده است . از قضا سخن خلیفه نیز حاکی از جواز و رواج متعه در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بوده و می رساند که در این منع جز رأی شخصی وی ، جهت دیگری در کار نبوده است . زیرا وی چنین گفت : « أَيَّهَا النَّاسُ ثَلَاثٌ كُنْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا أَنَّهُ عَنْهُنَّ وَأَحَرِّمْهُنَّ وَأَعْاقِبُ عَلَيْهِنَّ وَهِيَ مَتْعَةُ النِّسَاءِ وَمَتْعَةُ الْحَجَّ وَحِيَ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ » (۲) . ای مردم سه چیز در زمان رسول خدا معمول بود که من از آنها نهی می کنم و هر کس را که مرتکب آنها گردد مورد عقاب و کیفر قرار می دهم . آن سه چیز عبارت است از متعه زنان ، متعه حج ، و حی علی خیر العمل .

۱ - نسا/ ۲۴ .

۲ - شرح تحرید قوشجی ، مبحث امامت ، ص ۴۶۴ ، و غیره .

شگفت اینجاست که نهی خلیفه درباره مورد نخست و مورد اخیر تاکنون به قوّت خود باقی مانده ، ولی متعه حج - بر خلاف نظر خلیفه - مورد عمل همه مسلمانان قرار دارد ! (مقصود از متعه حج آن است که زائر خانه خدا میان عمره و اعمال حج از حال احرام بیرون آید ، و محرمات احرام بر او حلال شود) .

گواه روشن بر این مطلب که پیامبر از متعه نهی نکرده ، این است که بخاری از عمران بن حصین نقل می کند که می گوید : « آیه متعه در کتاب خدا نازل شد ، ما هم با رسول خدا به آن عمل نمودیم . هرگز آیه ای در تحريم آن نازل نشد و پیامبر از آن نهی نکرد تا درگذشت . آنگاه فردی به رأی خویش در باره آن سخن گفت » (مقصود تحريم متعه توسط خلیفه دوم است) (۱) .

اصل یکصد و چهل و ششم

(۵/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****

نماز گزاردن به صورت دست بسته (قبض یا تکفیر) ، در فقه امامیه بدعت و حرام است . امیر مؤمنان می فرماید :

لَا يَجْمِعُ الْمُسْلِمُ يَدَيْهِ فِي صَلَاةٍ وَهُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يُشَبَّهُ بِأَهْلِ الْكُفْرِ مِنَ الْمُجْوَسِ «(۲)» .

نمازگزار دستهای خود را در حالیکه در برابر خدا ایستاده است روی هم قرار ندهد که با این عمل ، شیوه مجوسیان کافر را حکایت می کند .

ابو حمید ساعدي ، صحابی بزرگ ، برای گروهی از صحابه که در میان آنان ابوهریره دوسي ، سهل ساعدي ، ابو اسید ساعدي ، ابو قتاده ، حارث بن

۱ - نزلت آیة المتعة في كتاب الله فعملنا بها مع رسول الله ولم ينزل قرآن يحرّمها ولم ينه عنها حتى مات ، قال رجل برأيه ما شاء (صحيح بخاري : ۲۷/۶ ، بخش تفسیر ، ذیل آیه ۱۹۶ از سوره بقره) .

۲ - وسائل الشيعة ، ج ۴ ، باب ۱۵ از ابواب قواطع نماز ، حدیث ۷ .

ربیعی محمد بن مسلمه نیز حضور داشتند ، کیفیت انجام نماز را از رسول خدا حکایت کرد و نیز از مستحبات ریز و درشت آن نام برد ، ولی از چنین عملی (دست روی دست نهادن در نماز) سخن به میان نیاورد(۱) . بدیهی است اگر شیوه پیامبر ولو احياناً چنین بود ، او یادآور می شد ، و یا حاضران تذکر می دادند . مشابه حدیث ساعدي ، از زبان امام صادق (علیه السلام) به وسیله حماد بن عیسی نیز در کتابهای حدیثی ما نقل شده است(۲) .

از حدیث سهل بن سعد استفاده می شود که دست بسته نماز خواندن ، بعد از پیامبر به وجود آمده است ، زیرا می گوید :

«كَانَ النَّاسُ يُؤْمِرُونَ» :

به مردم دستور می دادند . چه ، اگر این کار دستور پیامبر بود ، آن را به پیامبر نسبت می داد(۳) .

اصل یکصد و چهل و هفتم

صلوة « تراویح » به پیروی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآلہ) از مستحبات مؤکد است . فقه شیعه می گوید : مستحب است انسان در مجموع شباهی ماه رمضان هزار رکعت نماز بگزارد . ولی برگزاری این نمازها به جماعت ، بدعت است و باید به صورت فرادی در مسجد و بیشتر در خانه برگزار شود . زید بن ثابت از پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) نقل می کند که نمازگزاردن مرد در خانه افضل از نمازگزاردن او در

۱ - بیهقی ، سنن : ۷۲/۲ ، ۷۳ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۹۴/۱ ، باب افتتاح

الصلوة ، حدیث ۷۳۶ ، ۹۸/۲ ; ترمذی ، سنن : ۲/۷۳۰ ، باب صفة الصلاة .

۲ - وسائل الشیعه : ۴ ، باب ۱ از ابواب افعال الصلاة ، حدیث ۸۱ .

۳ - فتح الباری : ۲۲۴/۲ وسنن بیهقی : ۲۸/۲ .

مسجد است ، مگر نماز واجب که مستحب است آن را در مسجد بخواند(۱) .

امام باقر (علیه السلام) می فرماید : نمازهای مستحبی را نمی توان با جماعت خواند ، و هر نوع بدعت در دین مایه گمراهی بوده و عاقبت آن آتش است .

امام رضا (علیه السلام) نیز در رساله خود که پیرامون عقاید و اعمال یک فرد مسلمان نگاشته ، یادآور شده است که نماز مستحب را نمی توان به جماعت خواند ، و این کار بدعت است(۲) .

از بررسی تاریخچه برگزاری نماز تراویح به صورت جماعت ، که در میان اهل سنت متداول است ، روشن می شود که اجتهاد به رأی ، به این عمل مشروعیت بخشیده ، تا آنجا که آن را بدعت حسنہ نامیده است . در این مورد طالبین می توانند به مدارک یاد شده در پاورپوینت مراجعه نمایند(۳) .

اصل یکصد و چهل و هشتم

همه فقهاء اسلام معتقدند که تمام غنایم جنگی میان جهانگردان تقسیم می شود ، مگر یک پنجم آن که باید در موارد خاصی مصرف شود که در آیه کریمه قرآن وارد شده است چنانکه می فرماید :

وَأَلْعَمُوا أُلَّمَا غَلِمْثُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ اللَّهَ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْفُرْتَى وَالْيَتَامَى
وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ . . . (۴)

بدانید آنچه راکه به غنیمت می گیرید ، یک پنجم بن ، از آن خدا و رسول او ،

۱ - طوسی : خلاف ، کتاب صلاة ، مسئله ۲۶۸ .

۲ - صدوق ، عيون اخبار الرضا : ۱۲۴/۲ .

۳ - قسطلانی ، ارشاد الساری : ۲۲۶/۳ ; عینی ، گمدة القاری ۱۲۶/۱۱۰ ; شاطبی ،
الاعتصام : ۲۹۱/۲ .

۴ - انفال/۴۱ .

و خویشاوندان وی ، و یتیمان و تهی دستان و در راه ماندگان است . . .

تفاوتبندی که فقیهان شیعه با دیگر فقهاء دارند این است که گروه دوم خمس را منحصر به غنیمت جنگی دانسته و در غیر آن قابل به چنین فرضیه ای نیستند .
و دلیل آنان این است که این آیه در مورد غنیمت جنگی وارد شده است .
ولی این مطلب از دو نظر صحیح نیست .

اوّلاً : در لغت عرب به هر چیزی که انسان به آن دست یابد ، غنیمت گفته می شود ، و اختصاص به غنیمت جنگی ندارد ، چنانکه ابن منظور می گوید : « الغنم الفوز بالشيء من غير مشقة» (۱) .

غنیمت ، دست یافتن به چیزی است بدون مشقت .

گذشته از این قرآن نیز آن را در نعمت های بهشتی بکار برده می فرماید : فَعِنَدَ
اللَّهُ مَغَانِيمُ كَثِيرَةٌ (۲)

نزد خدا پاداشهای بزرگی است .

اصولاً « غنیمت » در برابر « غرامت » است ، هرگاه انسانی بدون بهره گیری از چیزی محکوم به پرداخت مبلغی شود ، نام آن غرامت ، و آنگاه که نفعی به دست آورده ، غنیمت نام دارد .

بنابراین ، تخصیص آیه به غنایم جنگی دلیلی ندارد و نزول آیه در غنایم جنگی «
بدر » دلیل بر اختصاص نیست ، و قانون تخمیس درآمدها قانون کلی است و

مورد نزول آیه مخصوص نیست.

و ثانیاً : در برخی از روایات وارد شده است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) پرداخت

۱ - لسان العرب ، کلمه غَنْمٌ . قریب به این معناست کلام ابن اثیر در النهاية ، و کلام فیروزآبادی در قاموس اللغة .

۲ - نسا / ۹۴ .

خمس را از هر نوع درآمد واجب کرده است . آنگاه که گروهی از قبیله عبدالقيس حضور او رسیدند و گفتند : میان ما و شما ، مشرکان حایل و مانع اند ، و ما فقط در ماههای حرام (که امنیت برقرار است) می توانیم نزد شما بیاییم ، دستوراتی را که در سایه عمل به آن وارد بهشت گردیم و دیگران را نیز به آن دعوت کنیم ، بیان فرما ، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود : شما را به ایمان فرمان می دهم ، آنگاه در تفسیر ایمان فرمود :

« شهادة أن لا إله إلا الله ، وإقام الصلاة ، وإيتاء الزكاة ، وتعطوا الخمس من المغنم » (۱) .

شهادت بر یگانگی خدا ، و برپا داشتن نماز ، و پرداختن زکات و اینکه یک پنجم درآمدتها را بپردازید .

مسلمان غنیمت در این حدیث درآمدهای غیر جنگی است ، زیرا می گویند : ما در نقطه ای هستیم که دسترسی به پیامبر نداریم ، یعنی از ترس مشرکان نمی توانیم به مدینه بیاییم ، این گونه افراد که در محاصره مشرکان بودند توانایی جهاد با مشرکان را نداشتنند تا خمس آن را بپردازند .

علاوه بر این روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) بر لزوم پرداخت خمس از هرگونه درآمد تصریح کرده و نقطه ابهامی باقی نگذاشته است (۲) .

اینها یک رشته از فروع فقهی است که شیعه در باره آنها نظر و رویه ای خاص را برگزیده است . البته اختلاف شیعه با دیگران در مسئله فروع منحصر به موارد یاد شده نیست ، و فی المثل در ابواب خمس ، وصیت و ارث (۳) نیز اختلاف

۱ - صحیح بخاری : ۴/۲۵۰ .

۲ - وسائل الشیعہ : ج ۶ ، کتاب خمس ، باب اوّل .

۳ - وصیت به ارث از نظر شیعه نافذ است ولی از نظر اهل سنت نافذ نیست . عوّل و تعصّب در احکام ارث در فقه شیعه باطل و مشکل در آن دو مورد ، از طریق دیگری حل می شود که مشرح آن در کتابهای فقهی آمده است .

نظر وجود دارد ، ولی گذشته از اشتراک شیعه با دیگران در کلیات احکام ، تدریس فقه به صورت تطبیقی و بویژه توجه به آرا و نظریات مستدل خاندان وحی (علیهم السلام) ، می تواند از همین مقدار فاصله اهل سنت با شیعیان نیز بکاهد .

اصل یکصد و چهل و نهم
تمدن اسلامی مرهون تلاش‌های بیوقوفه امت اسلامی است . آنان با داشتن مليتهاي گوناگون در سایه ایمان و عقیده ، در اسلام و خدمت به آن ذوب شدند و همه تلاش خود را در مسیر پیشبرد اهداف عالی اسلام بکار گرفتند ، و در نتیجه تمدنی را پایه گذاری کردند که هم اکنون جامعه بشری مرهون بن تمدن درخشناد است .

در این میان ، شیعه در برافراشتن بنای شکوهمند تمدن اسلامی نقش مؤثری داشته است ، کافی است در اینجا کتابهای مربوط به علوم و تمدن اسلامی را ورق بزنیم که همه جا نام دانشمندان شیعه می درخشد .

در ادبیات و علوم ادبی ، کافی است که پایه گذار آن امیر مؤمنان علی (علیهم السلام) بوده و ادامه دهنده راه او شاگردش ابو الأسود دوئلی ، و پس از آن شخصیت های شیعی که غالباً در عراق می زیستند ، مانند : مازنی (متوفی ۲۴۸) ، ابن سکیت (متوفی ۲۴۴) ابو اسحاق نحوی (از یاران امام کاظم (علیهم السلام)) ، خلیل بن احمد فراهی مؤلف کتاب « العین » (متوفی ۱۷۰) ، ابن درید مؤلف « الجمهرة » (متوفی ۳۲۱) و صاحب بن عبّاد ، مؤلف کتاب « المحيط » (متوفی ۳۸۶) آنان و صدّاها ادیب شیعی که هر یک در عصر خود

استوانه لغت و نحو و صرف و یا شعر و عروض بودند . در علم تفسیر ، اوّلین مفسر پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) امیر مؤمنان (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و پس از آنان عبدالله بن عباس (متوفی ۶۸) و دیگر شاگردان آنان بوده اند . و در طول چهارده قرن ، صدھا تفسیر بر قرآن به صورت های مختلف نوشته اند و ما سیر تاریخی تفسیرنگاری شیعه را در مقدمه « تبیان » شیخ طوسی به تفصیل نگاشته ایم . در علم حدیث ، شیعه بر دیگر فرق اسلامی تقدم داشته و سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآل‌ه) را ، روزی که نوشتمن حدیث در عصر خلفا ممنوع بود ، با نوشتمن و مذاکره ، حفظ کردند . در این باره می توان از « عبدالله بن ابی رافع » ، « ریبعة بن سمیع » و « علی بن ابی رافع » از یاران امام علی (علیه السلام) و سپس شخصیتھای از شاگردان امام سجاد و حضرت صادق و باقر (علیھما السلام) یاد کرد .

رُشد حدیث در عصر حضرت صادق (علیه السلام) به جایی رسید که حسن بن علی الوشائے می گوید : و من در مسجد کوفه نهصد محدث را دیدم که همگان می گفتند : حدثنی جعفر بن محمد (علیھما السلام)(۱) در قلمرو فقه ، در مکتب پیشوایان اهل بیت (علیهم السلام) مجتهدان بر جسته ای تربیت شده اند مانند : ابان بن تغلب (متوفی ۱۴۱) ، زرارة بن اعین (متوفی ۱۵۰) ، محمد بن مسلم (متوفی ۱۵۰) ، صفوان بن یحیی بجلی مؤلف سی کتاب (متوفی ۲۱۰ هـ) و صدھا مجتهد توانا و محقق مانند شیخ مفید ، وسید مرتضی و شیخ طوسی و ابن ادریس و محقق حلی و علامه حلی که آثار گرانبهایی از خود به یادگار نهاده اند .

۱ - نجاشی ، شماره ۷۹ .

شیعه نه تنها در این علوم تلاشگر و خدمتگزار بوده ، بلکه در دیگر علوم مانند تاریخ و مغازی ، رجال و درایه ، شعر و ادب نیز خدمات شایانی را به جهان اسلام عرضه کرده است که ذکر نام و اسامی آنان در این مختصر نمی گنجد .

آنچه گفته شد مربوط به علوم نقلی است، ولی در علوم عقلی مانند کلام و فلسفه بر تمام مذاهب، تقدم داشته اند، زیرا شیعه بیش از تمام فرقه های اسلامی به عقل بها داده است. و با الهام از گفتارهای امیرمؤمنان و فرزندان معصوم او (علیهم السلام) در تبیین عقاید اسلامی بیش از حد کوشش کرده، و متکلمان عالیقدر و فلاسفه بزرگ به جهان اسلام تحویل داده است، و کلام شیعی یکی از پربارترین مکاتب کلام اسلامی است که علاوه بر کتاب و سنت از عقل و خرد به نحو شایسته بهره می گیرد.

یکی از پایه های تمدن علمی، شناخت عالم طبیعت و قوانین آن است، و در عصر حضرت صادق (علیهم السلام) شاگرد نامدار او جابر بن حیان در علوم طبیعی به پایه ای رسید که او را امروز پدر علم شیمی می نامند. و در تدوین علوم جغرافیا، احمد بن ابی یعقوب، معروف به یعقوبی (متوفی / ۲۹۰) نخستین جغرافی دانی است که کشور پنهانور اسلامی را زیر پا نهاد و کتابی به نام «البلدان» نگاشت.

این تلاش همه جانبیه توسط دانشمندان شیعه از قرن نخست هجری تا به امروز ادامه داشته و در این راه حوزه ها و مدارس و دانشگاههای فراوانی تأسیس کرده اند که پیوسته در راه علم و دانش خدمتگزار بشریت بوده است. آنچه گفته شد اشاره ای گذرا به نقش شیعه در علم و تمدن اسلامی بود، برای

-[۳۱۲]-

آگاهی بیشتر به کتابهای مربوط به این موضوع رجوع فرمایید(۱).

اصل یکصد و پنجاه

شیعه امامیه، اختلاف در فروع را مانع از اخوت اسلامی و وحدت صفوی مسلمین در برابر استعمار نمی داند و همچنین معتقد است که با برگزاری مناظرات و مذاکرات علمی در محیط آرام، می توان به بسیاری از مشکلات و اختلافات فکری و فقهی (که احیاناً مانع اتحاد و همبستگی سیاسی مسلمین جلوه می کند) خاتمه بخشد. اصولاً اختلاف در سلایق و افکار، غریزی بشر بوده و بستن باب نقاش و مذاکره علمی بر روی اندیشمندان، مایه مرگ علم و دانش، و

میرایی تفکر و اندیشه است . از این روی بزرگان ما در تمام اعصار کوشیده اند که با طرح مباحثت علیم و عقیدتی به روشن ساختن حقایق پردازند و عملأ نیز از هر نوع اتحاد و همدلی مسلمین بر ضد دشمنان قسم خورده اسلام همواره استقبال کرده اند .

و شعار همه متفکران و مصلحان شیعه این است که :

« بنی الإسلام على دعامتين : كلمة التوحيد ، وتوحيد الكلمة ». .

اسلام بر درو پایه استوار گردیده است :

۱ . یکتاگرایی و یکتاپرستی

۲ . اتحاد و همبستگی .

۱ - فهرست ابن ندیم ، رجال نجاشی ، فهرست شیخ طوسی ، تأسیس الشیعه ، الذریعة إلى تصانیف الشیعه ، أعيان الشیعه ، وجلد ششم از بحوث فی الملل والنحل وکتب دیگر .

پرورگارا ، پرچم اسلام را در سرتاسر جهان به اهتزاز در آور ! تفرقه افکنان را که به سود استعمارگران عمل می کنند نابود فرما ! و بر توانایی و قدرتمندی مسلمانان در برابر مشرکان و منافقان و خود باختگان بیفزا ، و ما را به راه راست هدایت فرما !

بمنیک و کرمک

فهرست کتاب

۱ . کتابنامه

۲ . فهرست مطالب

کتابنامه

- پس از قرآن مجید .

۱ . ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری ; ابن حجر قسطلانی ، احمد بن محمد (م ۹۲۳ هـ) ، ۸ ج ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، افسنت بی تا .

۲. الاعتصام؛ شاطبی، ابو اسحاق ابراهیم بن موسی غرناطی (م ۷۹۰ هـ) دار الفکر.
۳. اعتقادات؛ صدوق، محمد بن علی بن الحسین (ابن بابویه) قمی (م ۳۸۱ هـ) چاپخانه آفتاب، تهران، ۱۳۷۱ هـ.
۴. الإلهیات؛ سبحانی، جعفر، ۲ ج، الدار الإسلامیة، بیروت، ۱۴۱۰ هـ / ۱۹۸۹ م.
۵. امالی؛ صدوق، محمد بن علی بن الحسین (ابن بابویه) قمی (م ۳۸۱ هـ)، مؤسسہ الأعلمی بیروت، ۱۴۰۰ هـ.
۶. الإمامة والسياسة؛ ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (م ۲۷۶ هـ)، ۲ ج، المکتبة التجاریة الكبرى، قاهره، افست بی تا.
۷. اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات؛ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (م ۴۱۳ هـ)، مکتبه حقیقت، تبریز، ۱۳۷۱ هـ.
۸. ایست الاعلام؛ فخرالإسلام، محمد صادق اورموی (م ۱۳۲۷ هـ)، ۲ ج، تهران (سنگی)، افست بی تا.
- [۳۱۸]-
۹. بحارالأنوار؛ مجلسی، محمد باقر (م ۱۱۱۱ هـ)، ۱۱۰ ج، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.
۱۰. تاریخ بغداد؛ خطیب بغدادی، احمد بن علی (م ۴۶۳ هـ)، ۱۴ ج، المکتبة السلفیة، مدینه منوره، افست بی تا.
۱۱. تاریخ الخلفا؛ سیوطی، عبدالرحمن بن أبي بکر، (م ۹۱۱ هـ) دار الجلیل، بیروت، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م.
۱۲. تاریخ الرسل والملوک؛ طبری، محمد بن جریر، ابی جعفر، (م ۳۱۰ هـ)، ۱۳ ج، دارالفکر، بیروت ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۷ هـ.
۱۳. تفسیر القرآن العظیم؛ ابن کثیر، اسماعیل، ابی الفداء، (م ۷۷۴ هـ)، ۷ ج، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م.
۱۴. تمدن اسلام و عرب؛ تمدن اسلام و عرب؛ گوستاولوبون، ترجمه فارسی سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، چاپخانه علمی، تهران، ۱۳۳۴ ش.

- ١٥ . تنزیه الأنبياء ; سید مرتضی علم الهدی (۳۵۵ - ۴۳۶) ، چاپ تبریز ، سنگی ۱۲۹۰ هـ .
- ١٦ . التوحید ; صدوق ، محمد بن علی بن الحسین (ابن بابویه) قمی ، (م ۳۸۱ هـ) مکتبة الصدوق ، تهران ، ۱۳۸۷ هـ .
- ١٧ . تهذیب الأصول ; سبحانی ، جعفر ، ۲ ج ، مؤسسه النشر الإسلامی ، قم ، ۱۴۰۵ هـ / ۱۳۶۳ ش .
- ١٨ . جامع الأصول فی احادیث الرسول ; ابن اثیر جزری (م ۶۰۶ هـ) ، ۱۱ ج ، دارالفکر ، بیروت ، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م .
- ١٩ . جامع البيان فی تفسیر القرآن ; طبری ، محمد بن جریر (أبي جعفر) (م ۳۱۰ هـ) ، ۳۰ ج ، دار المعرفة ، بیروت ، ۱۴۰۰ هـ / ۱۹۸۰ م .
-[۳۱۹]-
- ٢٠ . الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعه ; صدرالدین الشیرازی (م ۱۰۵۰ هـ) ، ۹ ج ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، ۱۹۸۱ م .
- ٢١ . حلیة الأولیاء ; ابی نعیم اصفهانی ، احمد بن عبدالله (م ۴۳۰ هـ) ، ۱۰ ج ، دار الكتاب العربی ، بیروت ، ۱۳۸۷ هـ / ۱۹۶۷ م .
- ٢٢ . خصائص الإمام امیرالمؤمنین علی (عليه السلام) ; نسائی ، احمد بن شعیب (م ۳۰۳ هـ) ، تحقیق و نشر محمد باقر محمودی ، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م .
- ٢٣ . الخصائص الكبرى ; سیوطی ، عبدالرحمن بن أبي بکر ، (م ۹۱۱ هـ) .
- ٢٤ . الخصال ; صدوق ، محمد بن علی بن الحسین (ابن بابویه) قمی (من ۳۸۱ هـ) منشورات جامعه مدرسین ، قم ۱۴۰۳ هـ / ۱۳۶۲ ش .
- ٢٥ . الخلاف ; الطوسي ، محمد بن الحسن شیخ الطائفه (م ۴۶۰ هـ) ، ۶ ج ، مؤسسه النشر الإسلامی ، قم ۱۴۱۶ هـ .
- ٢٦ . الدر المنشور فی التفسیر بالتأثر ; سیوطی ، عبدالرحمن بن أبي بکر (م ۹۱۱ هـ) ، ۸ ج ، دارالفکر ، بیروت ، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م .
- ٢٧ . رجال النجاشی ; نجاشی ، احمد بن علی (م ۴۵۰ هـ) ، ۲ ج ، دار الأضواء ، بیروت ، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م .

- ٢٨ . روح المعانی فی تفسیر القرآن . . . ; آلوسی ، محمود بغدادی (م ١٢٧٠ ه) ،
ج ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، افست بی تا .
- ٢٩ . سنن ابن ماجه ; ابن ماجه) ، محمد بن یزید قزوینی (م ٢٧٥ ه) ، دار احیاء
التراث العربی ، بیروت ، ١٣٩٥ ه / ١٩٧٥ م .
- ٣٠ . سنن بیهقی ; بیهقی ، احمد بن حسین بن علی (م ٤٥٨ ه) ، ج ، افست دار
صادر ، بیروت ، ١٣٤٤ ه .
- ٣١ . سنن ترمذی ; ترمذی ، محمد بن عیسی (م ٢٩٧ ه) ، ج ، دار احیاء
التراث العربی ، بیروت ، افست بی تا . [٣٢٠]
- ٣٢ . سنن دارمی ; دارمی ، عبدالله بن بهرام (ج ٢٥٥ ه) ، ج ، دارالفکر ، بیروت
، افست بی تا .
- ٣٣ . السلۃ ; احمد بن حنبل (م ٢٤١ ه) ، دارالکتب العلمیة ، بیروت ١٤٠٥ ه /
١٩٨٥ م .
- ٣٤ . السیرة النبویة ; ابن هشام ، عبدالملک بن ایوب حمیری (م ٢١٣ یا ٢١٨ ه) ،
ج ، دار احیاء التراث العربی ، بیرووت ، افست بی تا .
- ٣٥ . شرح الأصول الخمسة ; عبدالجبار بن احمد (م ٤١٥ ه) ، مکتبة وهبیة ،
قاهره ، ١٤٠٨ ه / ١٩٨٨ م .
- ٣٦ . شرح تجربید ; شرح تجربید ; قوشجی ، علی بن محمد ، علاء الدین (م ٨٧٩ ه) ،
چاپ سنگی ، تبریز ، ١٣٠٧ ه .
- ٣٧ . شرح الزرقانی علی موطأ مالک ; زرقانی ، محمد بن عبدالباقي (م ١١٢٢ ه) ،
ج ، طبع عبدالحمید احمد حنفی ، قاهره ، افست بی تا .
- ٣٨ . شرح عقائد صدوق (تصحیح الاعتقاد) ; مفید ، محمد بن محمد بن نعمان (م
٤١٣ ه) ، مکتبه حقیقت ، تبریز ١٣٧١ ه .
- ٣٩ . شرح المقاصد ; تفتازانی ، عمر اسعد الدین (م ٧٩٢ ه) چاپ بوسنی ،
استانبول ، ١٣٠٥ ه .
- ٤٠ . الشفاء ; ابن سینا ، حسین بن عبدالله ، ابو علی (م ٤٢٧) ، شیخ الرئیس ،

انتشارات بیدار ، قم ، افست بی تا .

٤١ . صحيح بخاری ; بخاری ، محمد بن اسماعیل (م ٢٥٦ هـ) ، ج ، دار احیاء التراث العربي ، بیروت ، ١٤٠٠ هـ .

٤٢ . صحيح مسلم ; مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (م ٢٦١ هـ) ، ج ، [٣٢١] دارالجبل ، بیروت ، افست بی تا .

٤٣ . الصواعق المحرقة ; ابن حجر هیثمی مگی ، شهاب الدین احمد (م ٩٧٤ هـ) مکتبة القاهرة ، قاهره ، ١٣٨٥ هـ .

٤٤ . عمدة القاری شرح صحيح البخاری ; عینی ، محمود بن احمد ، بدرالدین (م ٨٥٥ هـ) ، ج ٢٢ ، دارالفکر ، بیروت ، افست بی تا .

٤٥ . عيون اخبار الرضا (علیه السلام) ; صدوق ، محمد بن علی بن الحسین (ابن بابویه) قمی (م ٣٨١ هـ) مؤسسه الأعلمی ، بیروت ، ١٤٠٤ هـ .

٤٦ . الغدیر ; امینی ، عبدالحسین احمد (م ١٣٩٠ هـ) ، ج ١١ ، دارالكتاب العربي ، بیروت ، ١٣٨٧ هـ .

٤٧ . فتح الباری بشرح صحيح البخاری ; عسقلانی ، احمد بن حجر (م ٨٥٢ هـ) ، ج ١٣ ، داراحیاء التراث العربي ، بیروت ، ١٤٠٢ هـ .

٤٨ . فتح القدیر ; شوکانی ، محمد بن علی صنعتانی (م ١٢٥٠ هـ) ، دار المعرفة ، بیروت ، افست بی تا .

٤٩ . فجر الإسلام ; احمد امین مصری (م ١٣٧٣ هـ) .

٥٠ . فرق الشیعة ; نوبختی ، حسن بن موسی (م ٣١٠ هـ) ، دارالاضواء ، بیروت ، ١٤٠٤ هـ / ١٩٨٤ م .

٥١ . الكافی ; کلینی ، محمد بن یعقوب (م ٣٢٩ هـ) ، (اصول کافی) ، ج ٢ ، دارصعب - دار التعارف ، بیروت ، ١٤٠١ هـ .

٥٢ . کشف الغمة فی معرفة الأئمة ; إربلی ، علی بن عیسی (م ٦٩٢ هـ) ، دارالاضواء ، بیروت ، ١٤٠٥ هـ .

٥٣ . کشف المراد فی شرح تجريد الاعتقاد ; علامه حلی ، حسن بن مطهر (٦٤٨)

. ٧٢٦) ، مؤسسة النشر الإسلامي ، قم ، ١٤١٣ هـ .

- [٣٢٢]

٥٤ . کفاية الأثر ; خرّاز قمی ، علی بن محمد (م قرن ٤ هـ) ، منشورات بیدار ، قم ، ١٤٠١ هـ .

٥٥ . کمال الدين وتمام النعمة ; صدوق ، محمد بن علی بن الحسين (ابن بابویه) قمی (م ٣٨١ هـ) ، مؤسسة النشر الإسلامي ، قم ، ١٤٠٥ .

٥٦ . کنز العمال فی سنن الأقوال والأعمال ; متقدی هندی ، علی بن حسام الدين (٩٧٥ هـ) ، مکتبة التراث الإسلامي ، حلب ، افست بی تا .

٥٧ . مجمع البيان ; طبرسی ، فضل بن حسن (م ٥٤٨ هـ) ، ج ٥ ، المکتبة العلمیة الإسلامية ، تهران ، افست بی تا .

٥٨ . محسن التأویل ; قاسمی ، جمال الدين محمد (م ١٣٣٢ هـ) ، ج ١٧ ، دارالفکر ، بیروت ، ١٣٩٨ هـ / ١٩٧٨ م .

٥٩ . المستدرک علی الصحيحین ; حاکم نیشابوری ، حافظ أبي عبدالله (م ٤٠٥ هـ) ، ج ٤ ، دارالمعرفة ، بیروت ، افست بی تا .

٦٠ . مسند احمد ; احمد بن حنبل (م ٢٤١ هـ) ، ج ٤ ، دار احیاء التراث العربي ، بیروت ، افست بی تا .

(٦/١)

****<http://guilani.blog.ir>****

٦١ . معانی الأخبار ; صدوق ، محمد بن علی الحسين (ابن بابویه) قمی (م ٣٨١ هـ) ، دارالمعرفة ، بیروت ، ١٣٩٩ هـ / ١٩٧٩ م .

٦٢ . مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر رازی) ; رازی ، فخرالدین (م ٦٠٦ هـ) ، دارالکتب العلمیة ، تهران ، افست بی تا .

٦٣ المفردات فی غریب القرآن ; راغب اصفهانی ، حسین بن محمد (م ٥٠٢ هـ) ، المکتبة المرتضویة ، تهران ، ١٣٣٢ ش .

٦٤ . مقالات الإسلاميين واختلاف المصليين ; اشعری ، ابوالحسن ، علی بن

اسماعیل (م ۳۲۴ هـ) ، دار النشر فرانزشتایز ، ویسباون ، افست بی تا .

-[۳۲۳]-

۶۵ . مقاييس اللغة ; ابن فارس ، احمد بن زکریا (م ۳۹۵ هـ) ، ج ، داراحیاء الكتب العربية ، قاهره ، افست بی تا .

۶۶ . الملل والنحل ; شهرستانی ، عبدالکریم (م ۵۴۸ هـ) ، دارالكتب العلمية ، بیروت ۱۴۱۰ هـ / م ۱۹۹۰ .

۶۷ . المنار فی تفسیر القرآن ; رشید رضا (م ۱۳۵۴ هـ) ، ۱۲ ج ، دارالمنار ، قاهره ۱۳۷۳ هـ .

۶۸ . مناقب ; خوارزمی ، موفق بن احمد بن محمد مگی (م ۵۴۸ هـ) مؤسسه النشر الإسلامي ، قم ، ۱۴۱۱ هـ .

۶۹ . من لا يحضره الفقيه ; صدوق ، محمد بن علی بن الحسين ، (ابن بابویه) قمی (م ۳۸۱ هـ) ، ۴ ج ، دارالتعارف ، بیروت ، ۱۴۱۱ هـ / م ۱۹۹۰ .

۷۰ . الموعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار (خطط مقریزیة) ; مقریزی ، تقی الدین (م ۸۴۵ هـ) ، ۲ ج ، دار صادر ، بیروت ، افست بی تا .

۷۱ . میزان الاعتدال ; ذہبی ، محمد بن احمد ، شمس الدین (م ۷۴۸ هـ) ، ۴ ج ، دارالمعرفة ، بیروت ، افست بی تا .

۷۲ . المیزان فی تفسیر القرآن ; طباطبائی ، سید محمد حسین ، ۲۰ ج ، مؤسسه الأعلمی ، بیروت ، ۱۳۹۳ هـ / م ۱۹۷۳ .

۷۳ . نهج البلاغه ; رضی ، ابوالحسن محمد (م ۴۰۶ هـ) ، ضبط و فهرست الدكتور صبحی الصالح ، بیروت ، ۱۳۸۷ هـ / تهران ۱۳۹۵ م .

۷۴ . وحی محمدی ; منشی المنار رشید رضا (م ۱۳۵۴ هـ) .

۷۵ . وسائل الشیعة ; حزّ عاملی ، محمد بن حسن (م ۱۱۰۴ هـ) ، ۲۰ ج ، داراحیاء التراث العربي ، بیروت ، ۱۰۴۳ هـ / م ۱۹۸۳ .

۷۶ . ینایبع الموڈة ; قندوزی ، بابا خواجه حسینی (م ۱۳۰۳ هـ) ، مطبعه اختر ، استانبول ، ۱۳۰۱ هـ .

قبل ... فهرست ... بعد

(۷/۱)

****<http://guilani.blog.ir>****